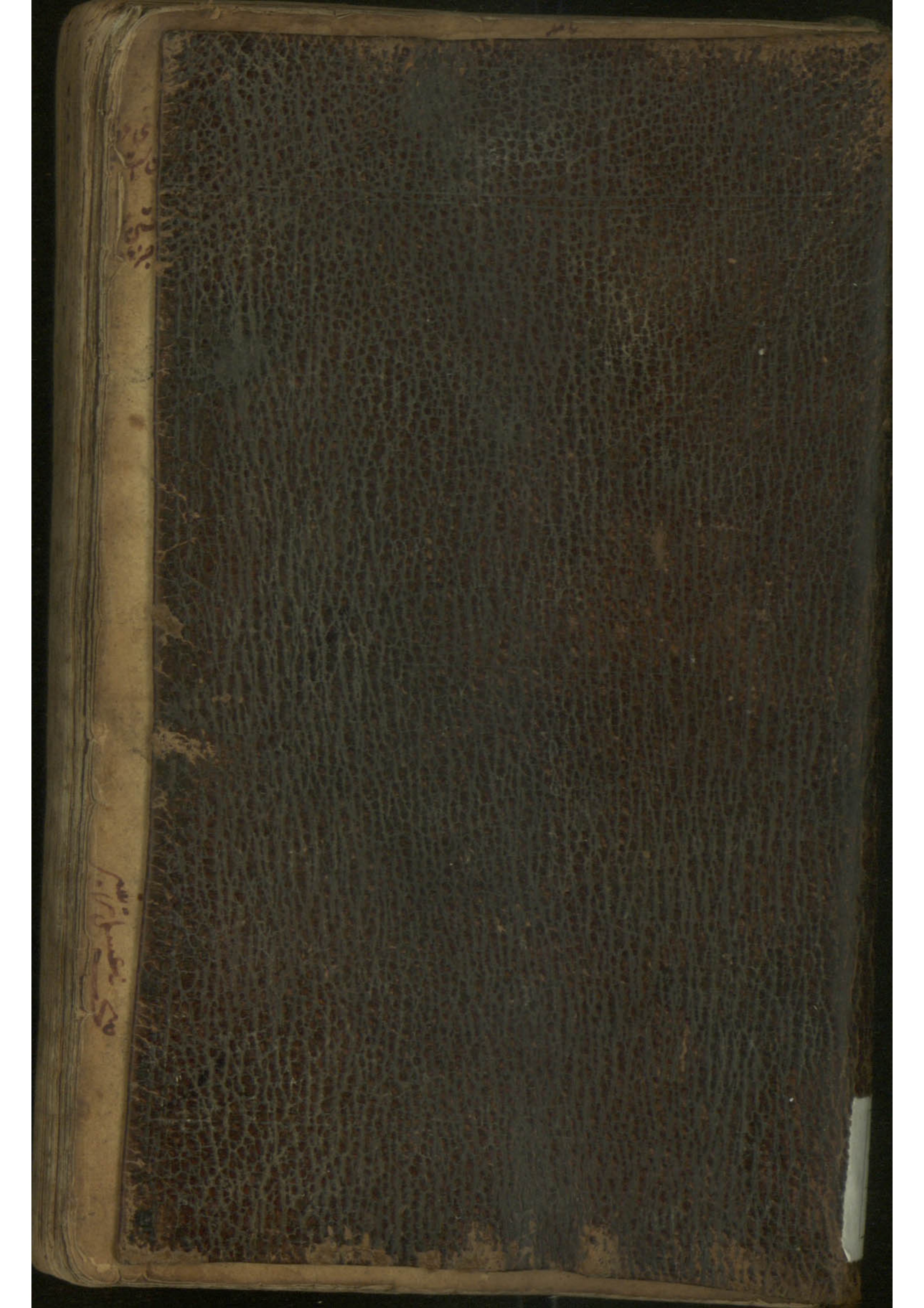


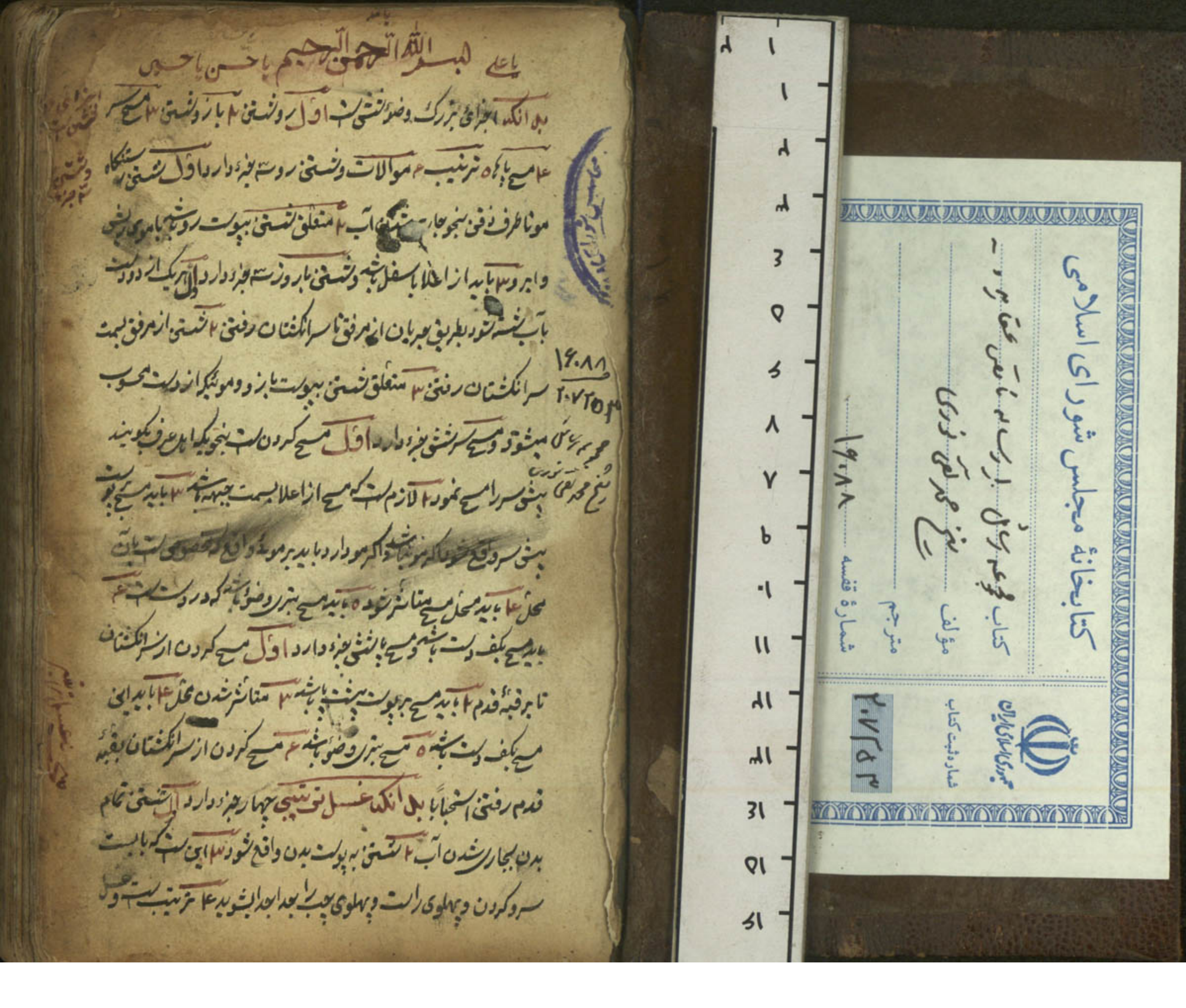


یا علی بسم الله الرحمن الرحیم یا حسن یا حسین

بدانکه اجزای بزرگ وضو هشت است اول رو شستن ۲ بازو شستن ۳ مسح سر
۴ مسح پاها ۵ ترتیب ۶ موالات و شستن رو شش جزء دارد اول شستن رستنگاه
مو تا طرف ذقن بنحوی جاری شود آب ۲ متعلق شستن بپوست رو است با موی ریش
و ابرو و ۳ باید از اعلا باسفل باشد و شستن بازو سه جزء دارد اول هر یک از دو دست
باب شسته شود بطریق جریان از مرفق تا سر انگشتان رفتن ۲ شستن از مرفق بسمت
سر انگشتان رفتن ۳ متعلق شستن بپوست بازو و موی که از دست محسوب
میشود و مسح سر شش جزء دارد اول مسح کردن است بنحوی که اهل عرف بگویند
پیش سر را مسح نموده ۲ لازم است که مسح از اعلا بسمت جبهه باشد ۳ باید مسح بر پوست
پیش سر واقع شود اگر مو نباشد و اگر مو دارد باید بر موی واقع شود که مخصوص است به آن
محل ۴ باید محل مسح مستاثر نشود ۵ باید مسح بتری وضو باشد که در دست است ۶
مسح ... مسح کردن از سر انگشتان بکعبه
قدم رفتن استحبابا بدانکه غسل ترتیبی چهار جزء دارد اول شستن تمام
بدن بجاری شدن آب ۲ شستن به پوست بدن واقع شود ۳ این است که بابت
سر و گردن و پهلوی راست و پهلوی چپ را بعد اجدا شوید ۴ ترتیب است و عمل

۱۶۰۸۱
۲۰۷۲۵۴

شیخ محمد تقی



یا علی بسم الله الرحمن الرحیم یا حسن یا حسین

بدانکه اجزای بزرگ وضو شش است اول رو شستن ۲ بازو شستن ۳ مسح سر

۴ مسح پاها ۵ ترتیب ۶ موالات و شستن رو سه چیز دارد اول شستن از رستنگاه

مو تا طرف ذقن بنحو جاری شدن آب ۲ متعلق شستن بپوست رو باشد یا موی ریش

و ابرو و ۳ باید از اعلا باسفل باشد و شستن بازو سه چیز دارد اول هر یک از دو دست

با آب شسته شود بطریق جریان از مرفق تا سر انگشتان رفتن ۲ شستن از مرفق بسمت

سر انگشتان رفتن ۳ متعلق شستن بپوست بازو و مو نیز از دست محسوب

میشود و مسح سر شش چیز دارد اول مسح کردن است بنحوی که اهل عرف بگویند

پیش سر را مسح نموده ۲ لازم است که مسح از اعلا بسمت جبهه باشد ۳ باید مسح بپوست

پیش سر واقع شود اگر مو نباشد و اگر مو دارد باید بر مو واقع گردد مخصوص است بآن

محل ۴ باید محل مسح متاثر نشود ۵ باید مسح بتری وضو باشد که در دست است ۶

باید مسح بکف دست باشد و مسح پا شش چیز دارد اول مسح کردن از سر انگشتان

تا بر قبه قدم ۲ باید مسح بر پوست پشت پا باشد ۳ متاثر نشدن محل ۴ باید این

مسح بکف دست باشد ۵ مسح بتری وضو باشد ۶ مسح کردن از سر انگشتان بقبه

قدم رفتن استحباباً بدانکه غسل ترتیبی چهار چیز دارد اول شستن تمام

بدن بجاری شدن آب ۲ شستن به پوست بدن واقع شود ۳ این است که با بشست

سر و گردن و پهلوی راست و پهلوی چپ را بعد ابتدا شود بدن ۴ ترتیب است و غسل

۱۶۰۸۸

۲۰۷۲۵۳

یا علی بسم الله الرحمن الرحیم یا حسن یا حسین

بدانکه اجزای بزرگ وضو شش است اول رو شستن ۲ بازو شستن ۳ مسح سر
۴ مسح پاها ۵ ترتیب ۶ موالات و شستن رو سه جزء دارد اول شستن رستنگاه
مو تا طرف ذقن بنحوی که جاری شود آب ۲ متعلق شستن بپوست رو باشد با موی ریش
و ابرو و ۳ باید از اعلا باسفل باشد و شستن بازو سه جزء دارد اول هر یک از دو دست
باب شسته شود بطریق جریان از مرفق تا سر انگشتان رفتن ۲ شستن از مرفق بسمت
سر انگشتان رفتن ۳ متعلق شستن بپوست بازو و مو یکی از دست محسوب
میشود و مسح سر شش جزء دارد اول مسح کردن است بنحوی که اهل عرف بگویند
پیش سر را مسح نموده ۲ لازم است که مسح از اعلا بسمت جبهه باشد ۳ باید مسح بپوست
پیش سر واقع شود اگر مو نباشد و اگر مو دارد باید بر موی که واقع در مخصوص است باشد
محل ۴ باید محل مسح متاثر نشود ۵ باید مسح بتری وضو باشد که در دست است ۶
باید مسح بکف دست باشد و مسح پاها شش جزء دارد اول مسح کردن از سر انگشتان
تا بر قبه قدم ۲ باید مسح بر پوست پشت پا باشد ۳ متاثر شدن محل ۴ باید این
مسح بکف دست باشد ۵ مسح بتری وضو باشد ۶ مسح کردن از سر انگشتان بقبه
قدم رفتن استحبابا بدانکه غسل ترتیبی چهار جزء دارد اول شستن تمام
بدن بجاری شدن آب ۲ شستن به پوست بدن واقع شود ۳ این است که باید
سر و گردن و پهلوی راست و پهلوی چپ را بعد ابد اشوید ۴ ترتیب است و غسل

مجموعه رسائل
شیخ محمد تقی نوری

ارتماسی چهار جزء دارد اول شستن تمام بدن است بغیر بیرون بردن از آب ۲
شستن به پوست بدن واقع شود ۳ دفعهٔ واحدهٔ عرفیه است ملاحظهٔ اول
شستن تمام بدن از غسل اول از اجزاء تکبیرة الاحرام است و آن پنج جزء بزرگ
دارد ۱ عربیت صحیحه ۲ مراعات صورت معروفه ۳ حفظ خواندن آن
۴ موالات میان حروف و کلمه ۵ تلفظ بنحوی که خود بشنود عربیت صحیحه
تکبیر چهار جزء دارد ۱ باید بزبان عرب باشد فارسی نباشد ۲ مراعات کردن اعراب
و تشدید ۳ ترتیب میان حروف ۴ ادای حروف از مخرج و صورت معروفه
پنج جزء دارد ۱ اعتبار این دو لفظ مخصوص ۲ ترتیب میان دو لفظ ۳ چیزی زیاد
نکند ۴ راء اکبر را ساکن بخواند ۵ این است که همزهٔ الله بوصل کلام سابق ساقط
نکند و الله نگوید دویم از اجزاء نماز قرائت است و آن سه جزء است یکی حمد ۲ سوره
سیم تسبیح اربعه اما اجزاء حالی بزرگ حمد هفت جزء است اول اعتبار خصوص حمد
۲ مراعات عربیت صحیحه ۳ ترتیب میان حروف و کلمات و آیات ۴ حفظ خواندن
۵ مراعات نظم ۶ جهر در جهریه و اخفات در اخفاتیه از برای مردان ۷ موا
لات است و عربیت صحیحه در حمد پنج جزء دارد ۱ مراعات اعراب و حرکات و سکنات و
و تشدید و تخفیف ۲ ادا کردن حروف از مخارج ۳ وقف بسکون و وصل بحرکه
یا بسکون ۴ رعایت مد و لا الضالین ۵ مراعات حرکات و اعراب منزل در
شرح و جزء بزرگ سوره هفت است یکی خصوصیت سوره ملک ۲ از سورهٔ قرآن

بلحاظ

بلحاظ اول جزء مقصود باشد همان شستن جزء حمد است و جزء عربیت صحیحه سوره همان
جزء عربیت حمد است و اگر مقصود اشتباه شبهه و جزء بزرگ تسبیح اربعه مثل حمد است
که هفت است و جزء عربیت صحیحه تسبیح اربعه سه جزء است یکی مراعات اعراب
و تشدید و تخفیف ۲ وقف بسکون و وصل بحرکت ۳ ادا شدن حروف از مخارج
سیم از اجزای نماز قیام است و آن پنج جزء دارد ۱ انتصاب ۲ استقرار ۳
استقلال ۴ تکیه بهر دو پا ۵ باید دوری میان دو پا زیاده نباشد تا اینکه ایستادن بنحو
متعارف باشد چهارم از اجزای نماز رکوع است و در آن چند جزء است
۱ خم شدن بنحوی که سر انگشتان بزانو برسد ۲ استقرار ۳ استقلال ۴ تکیه
بهر دو پا ۵ ایستادن متعارف که دوری میان دو پا زیاده نشود ۶ وجوب
ذکر در رکوع ۷ واجب است در این تسبیح مخصوص آنچه اجزا اینکه در تسبیح اربعه بود
مگر جهر و اخفات ۸ لازم است آرام گرفتن بقدر ذکر واجب پنجم از اجزای نماز
برداشتن سر است از رکوع تا اینکه راست بایستد و اینجا سه جزء است از برای نماز
یکی سر برداشتن از رکوع ۲ قیام بعد از رفع راس ۳ آرام گرفتن بنحوی که صدق
کند که آرام گرفته ششم از اجزای نماز سجده است و سجده هشت جزء دارد ۱
۲ گذاشتن پیشانی موضع دیگر است زمین ۳ اعتماد بهر دو پا بر هفت موضع ۴ گذاشتن
هفت موضع بنحو متعارف باشد ۵ واقع شدن پیشانی بر محلی که بلندتر نباشد از
محل ایستادن بیش از چهار انگشت مضمومه ۶ واجب ذکر در سجده ۷ لازم است در این

عرفیت صحیح و موالات و نحو آن که در تسبیح رکوع لازم بود ۱ آرام گرفتنی
بقدر ذکر واجب و جزء دست بعد از سجده اول ۲ سر برداشتنی از سجده
اول ۲ آرام نشستنی ۳ آرام گرفتنی بقدر یکه صدق کند عرفا که نشست
بلکه نشستنی که جزء هفتم نماز است چهار جزء دارد اول استقلال دویم
استقرار ۳ [illegible] ۴ نشستنی متعارف هشتم از اجزای نماز تشهد است
و آن چند جزء دارد اول واجب است نشستنی در تشهد و اجزای این نشستنی همان است
که پیشتر گفتیم ۲ لازم است که این نشستنی مشتمل بر طمانینه و سایر اجزا بقدر ذکر واجب
۳ واجب است در تشهد شهادتین بخصوص و شهادت که معروف است و لازم است
صلوات بر نبی و آل او ۴ معتبر است در این ذکر تشهد آن اجزائی که در قرائت گفتیم مگر
بدل جزء اول حمد در این تشهد اعتبار خصوصیت شهادتین و مخصوص است در
صلوات اعتبار مطلق صلوات است و فرق دیگر این است که در تشهد و صلوات هم
در کار نیست و هم چنین مراعات مثل هم در کار نیست و فرق دیگر این است که
جهر و اخفات در کار نیست و هم چنین موالات در تشهد این است که اجزای تشهد
را به هم بچسباند بنحوی که عرفا بگویند که تشهد میخوانند نهم از اجزای سلام است و این سلام
آخر نماز است و چند جزء در سلام واجب است اول واجب است در سلام نشستنی و
اجزای این نشستنی همان است که در پیش گفتیم دویم باید این نشستنی بقدر ذکر واجب باشد
سیم واجب است السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم بگوید و در وقتیکه

بحث تشهد

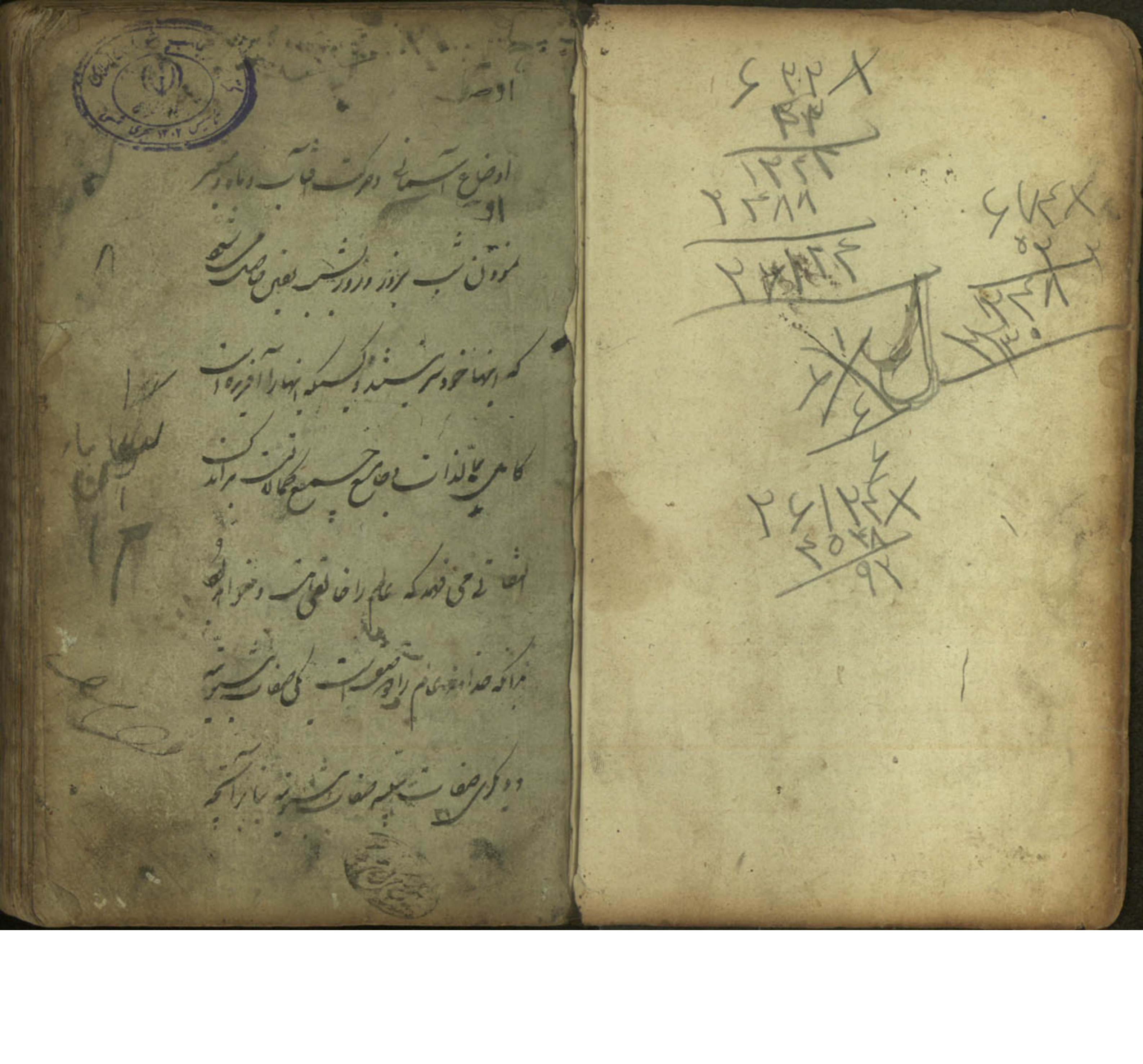
بحث سلام

سه صیغه سلام را میگوید باید آنچه اجزا که در تشهد گفتیم در اینجا ثابت است از موالات
و عرفیت صحیح و نحو آن دهم از اجزای نماز ترتیب است میان اجزای نماز و این ترتیب
در حقیقت از اجزای صوریه نماز است یکی از اجزای مستحبه نماز قنوت است و جایز است
که فارسی و زبان دیگر بخواند و در وقتیکه قنوت هر دعا را میخواند موالات و عرفیت
و نحو آن از اجزا آنچه که در تکبیرة الاحرام گفتیم باید مراعات شود بدانکه اول نماز تکبیرة الاحرام
است و آخر آن نماز سلام است در میان دو امر هر چه واقع میشود از اذکار و افعال
همه جزء نمازند مکروه چند که مقدمات صرفه نمازند ۱ ایستادن قبل از تکبیرة الاحرام
۲ رفتنی از برای رکوع ۳ رفتنی از برای سجود ۴ سر برداشتنی از سجده اول ۵
رفتنی از برای سجده ثانیه ۶ برخواستنی از برای رکعت ۷ [illegible] دستها
بهر تکبیرات ۸ دست بلند کردن دستها از برای قنوت ۹ دست فرود آوردن از
برای قنوت ۱۰ سر برداشتنی از رکوع بدانکه نماز آیات جزء پنجم و دهم بدانکه حقیقت
تیمم مشتمل است بر شش جزء ۱ استقلال ۱ ضرب دست است ۲ ضرب مسح پیشانی
۳ مسح پشت دست راست ۴ مسح پشت دست چپ ۵ ترتیب میان اجزای ۶ موا
لات عرفیه میان اجزا و ضرب دست نه جزء دارد اول ضرب دست است بر زمین
بقوه ۲ باید این زدن به دو دست باشد و یکدست کافی نیست ۳ باید زدن دو دست
دفعه واحده عرفیه باشد ۴ باید ضرب با باطن دو کف باشد و به پشت کافی نیست ۵ لازم
نیست که تمام باطن کفها بر زمین برسد ۶ باید ضرب بر زمین واقع شود ۷ [illegible]

مبحث تیمم

٨٥٢٢ ×
٤١١
٨٥٢٢
٨٥٢٢
٢٠٨٨
٣٠٢٧٤٣

پوست باطن کفها بر زمین برسد بدمانع ۸ معتبر در عرض تمام باطن کفهاست
بحسب حس و ظاهر نه تمام حقیقی ۹ لازم نیست که دستها را جنبی بدون بهی کنند
و مسح پیشانی هشت چیز دارد اول مسح کردن پیشانی است ۲ بودن مسح از
رستنگاه مو تا طرف اعلای بینی در درازی و در پهنا که آنقدر یکه واقع است میان
دو جبین ۳ باید مسح از اعلا باسفل باشد ۴ باید تمام پیشانی بحسب حس مسح شود ۵
باید مسح بهر دو دست باشد ۶ باید مسح بباطن دستها باشد بنحویکه همه ممسوح فرو گرفته
شود نه ماسح ۷ باید پوست باطن و کف به پوست پیشانی برسد بدون حایل ۸ باید
مسح بباطن و کف با هم باشد و مسح پشت دست راست هشت چیز دارد اول لا
زم است مسح کردن بعض از دست است که عرفاً بگویند او را مسح نمود ۲ باید
این مسح از زند تا طرف انگشتان و این محدود مسح شود ۳ باید مسح از زند بسر
انگشتان باشد و عکس نباشد ۴ باید این مسح بر پشت دست باشد نه شکم آن ۵ باید
مسح پشت دست را بهمراه کف دست چپ باشد نه غیر آن ۶ باید تمام پشت دست
راست را احاطه مسح شود ۷ در مسح بباطن دست چپ مسح کافی است نه همه ممسوح بالتبع
فرو گرفته شود و استیعاب ماسح لازم نیست ۸ باید پوست باطن دست چپ به پوست
دست راست برسد بدون حایل و اجزای مسح پشت دست چپ مثل دست راست
است بی زیاد و کم



اوصاف

اوضاع آسمانی در حرکت آفتاب و ماه و سیر
او

منور شدن شب بروز و روز بشب بغیر حاصل شده

که اینها خود بخود نشده‌اند کسی که اینها را آفریده است

کاملی بالذات و جامع جمیع کمالات است بر آید

اشاره می فهمد که عالم را خالقی هست و خداوند

مرا که خدا اوست عالم را و صنعت ای صفات ثبوتیه

و دیگر صفات سلبیه صفات ثبوتیه بسیار آنچه

مشهورست هشت صفت و آن این است

که بنظم درآورده شد عالم و قادر و حیّ است

مرید و مدرک هم قدیم و ازلی و متکلّم صادق

امّا عالم یعنی خدای تبارک و تعالی داناست و میداند همه

اشیا را ذرّه ذرّه پوشیده و پنهان چنانکه

دانا نباشد نادان خواهد بود و نادانی نقص است

و نقص بخداوند پاک روا نیست امّا قادر یعنی

خدای تعالی قدرت دارد بر همه کارها و بر همه چیزها

اگر قدرت نداشته باشد عاجز خواهد بود و عجز نقص است

و نقص بخداوند پاک متصوّر نیست امّا حیّ یعنی

خدای تعالی زنده است به آن زندگی که لایق اوست

زیراکه اگر حیات باشد کمال است و موت نقص است

مرید است امّا مرید یعنی خدای تعالی به اراده خود

کاری را که خواهد میکند و آنچه را که نخواهد نمی کند

چنانکه قادر نباشد عاجز خواهد بود و عجز نقص است
و نقص بر خدای تعالی روا نیست لا مدرک یعنی خداوند
جهان ادراک کننده است جزئیات را از مشمومات
و مسموعات و مذوقات و مبصرات بی آلت زیرا که ادراک
صفت کمال است و عدم آن نقص است و نقص بر خدا
روا نیست لا قدیم و ازلی یعنی وجود و هستی حق تعالی
را ابتدا و انتهائی نبوده است و نخواهد بود
عدم و

عدم و فنا بر او محال است زیرا که چنین وجودی کمال
و شایسته اقدس نیست لا متکلم یعنی خدا در عالم
انبیا کلام و وحی می کند زیرا که تکلم صفت کمال است
و حقیقت هر کمال مخصوص ذات کبریا اقدس تعالی است
لا صادق یعنی خدای تعالی راستگو است و به وعده خود
وفا خواهد نمود زیرا که کذب نقص است و نقص بر خدا
روا نیست لا صفات سلبیه یعنی آنچه را باید از حق تعالی

بر طرف کرده بار آنچه مشهور است همه صفت شش
و آن این است که خداوند عالم نه مرکّب بود و نه جسم
نه مرئی نه محل پذیر شریک است متعالی و غنی و آن
خالق کل اول حی تعالی مرکب نیست نه از اجزاء
ظاهری و نه از اجزاء باطنی زیراکه هر مرکبی محتاج است
به اجزاء و احتیاج نقص است و نقص بر خدا روا نیست
دویم خداوند عالم جسم نیست زیراکه هر جسمی محتاج است
بمکان

بمکان و احتیاج نقص است و نقص بر خداوند
عالم روا نیست سیم خداوند عالم مرئی نیست یعنی
دیده نمی‌شود نه در دنیا و نه در آخرت زیراکه خداوند
عالم دیده شود جسم است و هر جسمی محتاج است و احتیاج
نقص است و نقص بر خدا روا نیست چهارم
آنست که خدای تعالی محل حوادث نمی‌شود چون
پیری و جوانی و خواب و بیداری و مثل اینها

زیراکه هر یک از اینها نقص و عیب باعث عجز و احتیاج است
خداوند عالم منزه و پاک است از جمیع نواقص و معایب
پنجم آنست که خدای تعالی شریک ندارد نه در ذات
و نه در صفات زیراکه شریک داشتن باعث
نقص و عجز است بر خداوند عالم نقص و عجز روا نیست
ششم آنست که صفات ثبوتیه خداوند عالم
زائد بر ذات او نیست بلکه عین ذات
اوست

کمال او عین ذات است زیراکه هرگاه زاید بر ذات
باشد احتیاج لازم آید و احتیاج نقص است
بر خدا روا نخواهد بود هفتم آنست که خداوند عالم
محتاج نیست و او را احتیاج بهیچ چیز نیست زیراکه
احتیاج نقص است بر خدا روا نیست چون
شناختی صفات ثبوتیه و صفات سلبیه
خداوند عالم را اکنون بشناس که اصول دین

پنج است اول توحید دویم عدل سیم نبوت
چهارم امامت پنجم معاد اول توحید یعنی خداوند
عالم یکی است و در ذات یکتای بیهمتاست زیرا که
گر خدا بودی از یک افزون هر آینه جهان و زمین فاسد
دویم از اصول دین عدل است یعنی جناب اقدس الهی
درست کردار است و تمامی افعالش بر وفق حکمت و
مصلحت است و دلیل وجوب عدل این است که
[illegible]

قبیح است بر خدا فعل غیر موافق با حکمت و مصلحت است
زیرا که لازم آید جهل یا عجز و یا احتیاج و اینها همه
نقص است و جناب باری تعالی از جمیع نواقص منزه
و پاک است سیم از اصول دین نبوت است زیرا که پیغمبر ما
محمد بن عبدالله است و خبر دهنده است از جانب
اقدس الهی به بندگان او به وساطت جبرئیل
وانسا زد و واجب است مسلمانان را اعتقاد داشتن

بر جمیع پیغمبران و جانشینان ایشان و پیغمبر ما محمد بن
عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف است
جدّ پیغمبر ما را انجب نسب را آنچه می گویند از دو جهت و
است الا دلیلی بر پیغمبری آنجناب آنست که
خواهش وللّه تعالی بپیغمبری کرد و بر طبق ادّعای معجزه ظاهر شد
در شهرت آن معجزه از جماعت بسیار مشهورتر بود
متواتر و شایع بمرتبه شهرت و اشتهار گرفته در فن

انچه خفا رسد در آن صورت پدید چون و دانستی پیغمبر
خود را امر آنکه در پیغمبر چند چیز شرط است اول این است
که پیغمبر از اول عمر تا آخر آن چه پیش از پیغمبری و چه بعد
آن در خواب و بیداری معصوم است از جمیع گناهان
کبیره و چه صغیره و چه عمدا و چه سهوا و چه در ظاهر و چه در باطن
دویم فراموشی در احکام دینی که در تبلیغ حال بر او جایز نیست
سیم مبرا باید که باشد از خصلتهای که باعث نفرت مردمان

و خلیفه نبی می گردد چهارم اظهار کردن معجزه در وقت
آزمایش هرگاه که هر کس دعوی سروری و بلندی کند
بمحض دعوی او قبول نشود مثل ابلیس آدم را دید
پس بهره دشمنی بیاد داد پنجم باید معجزه قصد از آن نیست
باشد و باید که از همه مردمان بیشتر در فضل و علم و معرفت
و صلاح و عقل و هوش از هر راه نقص و عجز نباشد
هرگاه که شرایط امامت جمله و کمال مذکور شد تا هر عوام
[illegible]

و خواص را رغبت شود بدانستن و ادراک آن
چهارم از اصول دین امامت است چرا که امام کسی است
که رئیس همه باشد از جانب خدا و رسول
باشد خلیفه نبی را در آنچه صلاح ایشان است از راه دین
و دنیا و واجب است مسلمانان را اعتقاد داشتن
که بعد از جناب رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه
جناب حضرت شاه اولیاء علی با یازده فرزندانش

جانشین پیغمبر بهمین ردیف که بعد از رسول ص
محمد مصطفی بی فاصله و بی واسطه جانشین او جناب امیر
المؤمنین ع و بعد از آنجناب امام حسن ع و بعد از
آنجناب امام حسین ع و بعد از آنجناب امام زین
العابدین ع و بعد از آنجناب امام محمد باقر ع و بعد از
آنجناب امام جعفر صادق ع و بعد از آنجناب
امام موسی کاظم ع و بعد از آنجناب امام رضا ع
و بعد از

و بعد از آنجناب امام محمد تقی ع و بعد از آنجناب
امام علی نقی ع و بعد از آنجناب امام حسن عسکری ع
و بعد از آنجناب صاحب الامر صلوات الله و سلامه
علیه اسم جناب صاحب الامر موافق و مطابق
اسم پیغمبر است و کنیه خود و اسم جناب پیغمبر است و
کنیتش ابو القاسم است و آنجناب اسماً
و جسماً غایب است از چشم ولیکن امام را باید که در

امام هشت شرط است اول باید امام معصوم
پاک باشد از اول عمر تا آخر آن از جمیع
گناهان چه کبیره و چه صغیره چه عمداً و چه سهواً
چه بحسب ظاهر و چه بحسب باطن از جمیع جهات
پاک باشد دویم باید که امام افضل و اعلم
باشد از همگنان بحسب علوم دینی و بحسب
علوم دنیوی سیم باید امام شجاع ترین همگنان
باشد

باشد چهارم باید امام جامع جمیع صفات
و کمالات مستجمع باشد پنجم باید امام منزه باشد
از عیبهای که باعث نفرت مردمان می گردد
ششم باید قرب و منزلت او نزد حق تعالی
از همه کس بیشتر باشد و هم چنین طاعات و عبادات
هفتم باید از او معجزها در وقت آزمایش معلوم و ظاهر
شود هشتم آنکه امامت او عام باشد و کات

منحصر در او باشد چه اگر چنین نباشد باعث فساد
میانهٔ رعیت خواهد بود و از حضرت امام موسی ع
روایت کرده اند که پیغمبر یا امام پیش از وفات باید
بر امامت او نص کند تا هم هرچه از او پرسند از
جواب آن عاجز و مانده نشود سیم باید جمیع
علوم را از کردار شایسته بهتر داند چهارم
باید امام عارف باشد به جمیع کتبها و هم لغتی را

پنجم

پنجم از اصول دین معاد است و واجب است
مسلمانان را اعتقاد داشتن به اینکه زندگانی
رجوع کرده بعد از مردن و باید اعتقاد داشت
به سؤال کردن ملک رومان در پیش از سؤال
نکیرین اول که او سؤال خواهد کرد و باید
اعتقاد داشت به سؤال منکر و نکیر و فشار قبر و
عالم برزخ و صراط و میزان و بهشت و دوزخ و حشر

انها را ای پدر دوست مراد از سعادت سعادت

جسمانیست یعنی روح پهلوی پهلوی

دنیوی عود خواهد نمود در بین وجه پیش از این

گنجایش ذکر آنها نمود شده است [illegible] شود

این حقیر فقیر که به بندی مختصر کردم از هر کسی را

رغبت به هر سه وجه عیش بهره از گذشت

به معاصی راه نجات و توبه اوست خود را

اما

ا ب ت ث س

س ش ج ح خ د ذ ر ز

مهانمایم ایها الناس و ایها الانام راه وسیله

خود را بدین وجه ما بدین بدانیم و لا آمر دو د

دنیا و آخرت خواهیم بود

کل کل کل کل

کل کلات کل الرحیم

کل کل کل محمد پسر

ملا حسن کل کریم

تلیغه اسلام حوینی کلاه کر

بدر الدین الرحیم بنا

با با بلا

صلا ۃ نقی

[illegible]

اول آنکه [illegible]

سیم آنکه [illegible]

چهارم آنکه [illegible]

پنجم آنکه [illegible]

اول خدا را [illegible]

اول اینکه [illegible]

رب یسر ولا تعسر

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان شک و ظن و سهو در نماز است و آن
مشتمل است بر مقدمه و چند فصل اما مقدمه در معنی علم و ظن و شک
و سهو است بدانکه هر حکمی از احکام اگر هر دو طرف پیش نفس مساوی
باشد آنرا شک گویند و اگر یکطرف راجح باشد پس اگر بحد جزم
و قطع رسید آنرا علم گویند و اگر بحد علم نرسید بلکه طرف دیگر
نیز محتمل باشد طرف راجح را ظن و طرف مرجوح را وهم گویند
و اگر چیزیرا ادراک نموده و دانسته باشد پس اگر آنچیز از قوه ذاکره
محو شده اما در حافظه باقی باشد آنرا سهو گویند و اگر از حافظه
نیز محو شده باشد آنرا نسیان گویند و مراد از سهو در این مقام اعم

از آن

اعلم از هر دو است فصل اول در احکام ظن در نماز است
بدانکه ظن در هر نماز از اول نماز تا آخر آن قائم مقام علم است
و لازم است عمل نمودن بآن خواه مقتضای ظن صحت نماز
باشد یا فساد آن و خواه ظن قوی باشد یا ضعیف
و خواه ظن بعد از تروی باشد حاصل یا بعد قبل از
آن و خواه ظن تعلق بافعال نماز بگیرد یا باعداد رکعات آن پس اگر
ظن بچیزی در نماز حاصل نماید و عمل بآن نکند گناهکار خواهد
بود و همچنین است حکم اگر بعد از تمام شدن نماز شک کند
در اتیان فعلی یا دیگری در نماز و بعد از آن مظنه
بهم رساند باید عمل بظن خود کند و مقتضای آنرا عمل نماید
خواه صحت باشد یا فساد فصل دوم در بیان سهو
در نماز است بدانکه این سهو یا سهو از ذکر است یا افعال
یا رکعات اما سهو از ذکر گوئیم که محل تدارک منسیه باقی است

اگر به حد رکوع نرسیده باشد و اگر به حد رکوع رسیده باشد پس اگر
منسیه رکن است مثل تکبیره و قیام در آن و بحوال نماز باطل و اگر غیر رکن است
مثل حمد یا سوره یا آیه از اینها یا تسبیح اربعه نماز صحیح است و از محل که گذشت چیزی
بر او لازم نیست و اگر به حد رکوع نرسیده فراموش شده که بخاطرش آید که
ذکری را فراموش کرده خواه رکن باشد و خواه غیر رکن نماز صحیح است باید فراموش
شده را با ما بعد آن بعمل آرد و باید مراعات موالات قرائتیه میان ما قبل
فراموش شده و منسیه را بکند و اگر مراعات نکند نماز فاسد است و اگر فراموش
شده تشهد باشد خواه تشهد اول یا تشهد ثانی و خواه کل تشهد باشد یا بعض و قبل
از رسیدن به حد رکوع یا قبل از گفتن سلام مخرج بخاطرش رسد لازم است
که برگردد و فراموش شده را با ما بعد آن بعمل آورد و در صورتیکه فراموش شده بعض
تشهد باشد مثل صلوات یا یکی از شهادتین یا بعضی از اینها مراعات موالات
قرائتیه لزوم ندارد و میان ما قبل و فراموش شده بلکه اگر موالات بهم خورد
ضرری ندارد و اگر بعد از رسیدن به حد رکوع و بعد از گفتن سلام مخرج

بخاطرش

بخاطرش آید نماز صحیح است و محل تدارک گذشت باید بعد از فراموش شده را قضا کند
یا سجده سهو اگر کل تشهد اول باشد و اما اگر بعض تشهد اول و کل یا بعض تشهد ثانی باشد
سجده سهو لزوم ندارد و اما سهو افعال محل تدارک فراموش شده باقی است تا به حد
رکوع نرسیده باشد پس اگر قیام در حال تکبیره یا قیام در حال قرائت را سهو نموده قبل از
رسیدن به حد رکوع بخاطرش آید باید که فراموش شده یاد کرد را با ما بعد بعمل آرد
مع مراعات موالات قرائتی و اگر بعد از رسیدن به حد رکوع بخاطرش آید
پس اگر فراموش شده رکن است نماز باطل و الا نماز صحیح است و بر او چیزی لازم نیست
و اگر رکوع را یا رفع رأس بعد از رکوع را فراموش نموده قبل از گذاشتن
جبهه بر مسجد بخاطرش آید لازم است که بایستد رکوع را بعمل آرد و اگر منسیه
رکوع بوده است و یا رفع منتصبا رکوع را بعمل آرد اگر فراموش شده همان رفع
رأس بوده است دیگر چیزی بر او لازم نیست و اگر بعد از گذاشتن جبهه بر
مسجد بخاطرش آید در صورت اولی نماز باطل و در صورت ثانیه نماز صحیح است
و بر او چیزی نیست و اگر یک سجده از یک رکعت یا یک سجده را فراموش کرده قبل از

رسیدن بحد رکوع بیادش آید نماز صحیح است باید فراموش شده و ما بعد را
بجا آرد و اگر بعد از رسیدن بحد رکوع بیاد آرد در صورت اولی نماز باطل
و در صورت ثانیه نماز صحیح است باید که بعد از نماز تمام یک سجده را قضا کند با دو سجده
سهو و اگر دو سجده را فراموش نمود و لیکن نداند که از یک رکعت است یا از دو
احوط آنست که این نماز را اتمام و اعاده کند خواه تذکر فراموش شده قبل از
دخول در رکوع باشد یا بعد از آن بلکه اگر فراموش شده یک سجده است پس
اگر پس از سجده اولی نشست بقصد نشستن مابین دو سجده در وقت رجوع می نشیند
بلکه بدون جلسه بسجود میرود و اگر هیچ نشست یا نشست اما آرام نگرفت لازم است
که پیش از سجده بنشیند و از آن بسجود رود و اگر شک دارد در نشستن را
نیز نشستن لازم است و اگر نشست اما بقصد جلسه استراحت یا تشهد در
این صورت نیز نشستن لازم است و اگر جلوس بین سجدتین و یا جلوس در
حال تشهد را فراموش نموده قبل از گذاردن سر بسجده سجده ثانیه و یا قبل
از رسیدن بحد رکوع و یا قبل از گفتن سلام مخرج بخاطرش آید لازم است که برگردد

و انچه

فراموش شده را با ما بعد بجا آرد و اگر از این مواضع گذشت گذشت **واما**
سهو در رکعات اگر کسی یک رکعت یا زیاده را در نماز فراموش کند پس اگر قبل از تمام
سلام مخرج بخاطرش آید نماز صحیح است لازم است که برخیزد و فراموش شده را بجای
آرد و دیگر بر او چیزی لازم نیست **و** اگر بعد از گفتن سلام مخرج بخاطرش آید پس اگر
منافی از منافیات نماز را بعد بجا نیاورد لازم است که برخیزد و منسیه را بعد آورد
پس اگر منافی چنان منافی است که عمدا و سهوا فعل آن باعث فساد نماز میشود مثل
استدبار قبله و فعل کثیری که محو صورت نماز کند و نواقض طهارات ثلاث نماز
باطل و اگر منافی چنان منافی است که عمدا باعث فساد میشود و لیکن سهوا نمیشود مثل تکفیر
و گریستن از برای امور دنیوی و قهقهه و تکلم بحدیکه محو صورت نماز نشود نماز صحیح است
و لازم است که فراموش شده را بجا آرد و با دو سجده سهو از روی لزوم **فصل**
سیم در بیان شک نماز است بدانکه این شک یا تعلق باذکار نماز میگیرد یا تعلق
بافعال نماز یا تعلق برکعات نماز اما شک اذکار خواه رکن باشد مثل تکبیره و خواه غیر
رکن مثل سوره یا آیه آن پس اگر محل شک باقیست لازم است که برگردد

و مشکوک فیه را با ما بعد بعمل آرد و نماز صحیح است و اگر گذشته از محل شک که گذشت و
براو چیزی لازم نیست بدانکه مراد از بقای محل آنست که پیش از دخول آن
در ذکر دیگر خواه واجب و خواه مستحب باشد پیش از رسیدن بحد رکوع و یا پیش از بر
داشتن پیشانی از مسجد از جهت سجود و یا پیش از رسیدن بحد قیام مشکوک فیه
بجا آورده شد پس محل باقی بودن شک در کل حمد پیش از دخول در سوره است
و محل بقای شک سوره قبل از تکبیر است و محل آیه قبل از دخول در آیه دیگر است
و محل تکبیرة الاحرام قبل از استعاذه یا حمد است و محل شک ذکر رکوع قبل از رفع
راس است تا بحد قیام و محل ذکر سجود قبل از برداشتن پیشانی است از مسجد
و محل کل تشهد قبل از سلام است و محل بعض از تشهد قبل از فقره دیگر است
باید دانست که از این قاعده بیرون است ذکر سجدات پس اگر داخل در
بحول الله شود شک کند که تشهد را کلا یا بعضا یا دو سجده یا یکی را بعمل آورده
باشد لازم است که مشکوک فیه را با ما بعد بعمل آرد و همچنین از قاعده بیرون است
شک در حروف پس اگر بعد از دخول در سین یا میم شک کند که با بسم الله

با بسم الله بعمل آورده باشد لازم که مشکوک فیه را بجا آرد و همچنین است سایر
اذکار نماز چه واجب و چه مستحب که بعد از دخول در حرف دیگر محل شک باقی است
مگر اینکه شک در حرف باعث شک در کلمه باشد مثل اینکه شک در میم بسم
کند پس از دخول در الف الله متذکر شود حق آنست که محل شک گذشت
و جایز نیست برگشتن زیرا که شک در کلمه است نه حرف اما شک در افعال
پس اگر محل شک باقی است نماز صحیح است و لازم است که برگردد و مشکوک
فیه را بعمل آرد و اگر از محل شک گذشته که گذشت و نماز صحیح است و چیزی براو
لازم نیست و مراد از بقای محل آنست که قبل از رسیدن بحد رکوع یا قبل از
دخول در ذکر و قبل از برداشتن پیشانی از مسجد و یا قبل از دخول در ذکر تشهد
اگرچه مستحب باشد مثل الحمد لله مشکوک فیه بجا آورده شد پس اگر قبل از
رسیدن بحد رکوع شک در قیام در حال تکبیره یا قیام در حال حمد باشد
باید لازم نیست که مشکوک را بعمل آرد زیرا که بعلت دخول در دیگر از
محل گذشت و اگر قبل از برداشتن پیشانی از مسجد شک در رکوع کند

لازم است که برخیزد و بایستد و رکوع را بعمل آرد و اگر قبل از رسیدن بسجده قیام

شک کند لازم است که مشکوک را بعمل آرد و باید دانست که بعد از دخول در سجده یا تشهد

در هر یک از مقدمات صرف منتهی هوی از برای رکوع و هوی از برای سجود و بر

خواستن از برای قیام و رفع راس از سجده ثانیه اگر شک در سابق کند

لازم است که مشکوک را بعمل آرد خواه مشکوک فیه فعل باشد یا ذکر و باید

دانست که آنچه مذکور شد از گذشتن محل شک مراد آنست که علم یا مظنه داشته

باشد که واجب دیگر یا فعل بعد شده اما اگر علم یا ظن نداشته باشد بدخول

در دیگری لازم است که تدارک مشکوک فیه را بکند مثل اینکه در تکبیره است

میداند که در تکبیرة الاحرام است یا تکبیر قبل از رکوع یا بعد از رکوع باید بنا را بر اول

گذارد و همچنین است حکم هر دو ذکری که با هم مشابهت داشته باشند مثل ذکر

رکوع و سجود و مثل اینکه ایستاده است میداند که قیام بعد از رکوع است یا قبل

از آن که باید بنا را بر قبل از رکوع گذارد و همچنین است حکم سایر افعال که مشابهت

بیکدیگر دارند اما شک در رکعات پس بدانکه شک مذکور در چند موضع

باعث

باعث فساد نماز میشود اگر بتروی علم یا ظن بهم نرساند و آن چهار موضع است

اول شک در شماره رکعت است که موجب فساد است اما شک در رکو عمل

نمازهای ضروری نماز ندارد و باید بنا را بر اقل گذارد و مگر اینکه شک در عدد

رکوع مستلزم شک در رکعت باشد مثل اینکه نداند که در رکوع پنجم است

که رکعت اول باشد یا ششم است که رکعت دوم باشد که در اینصورت

نماز باطل است دوم شک در نماز سه رکعتی است که موجب فساد است

سیم شک در دو و سه و یک و دو و هر شکی که پای دو در میان باشد قبل از

اکمال سجدتین که موجب فساد است چهارم در نماز است و نداند که یک رکعت

بجا آورده یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت که موجب فساد است

مسئله اگر کسی در بین نماز باشد و نداند که در نافله است یا فریضه یا در ظهر است

یا در عصر و نداند که اول نیت کدام را نموده یا میداند که اول از قصد ظهر

مثلا نموده لیکن شک دارد که باقی را بهمان قصد بجا آورده یا بقصد دیگر حق

در همه اینصورت فساد نماز است و اما اگر بعد از تروی علم یا ظن بخبری حاصل نمود



باید بمقتضای آن عمل کند **مسئله** اگر کسی سهوا عصر را بر ظهر مقدم داشت
بعد از اتمام نماز بخاطرش آید پس اگر در وقت مختص ظهر عصر را بعمل آورده نماز
فاسد است و اگر در وقت اشتراک بعمل آورده نماز صحیح است باید که ظهر را
بعمل آرد و اگر در بین نماز اگرچه قبل از سلام باشد بخاطرش آید خواه وقت
مختص باشد که با اشتراک لازم است که عدول کند و همچنین است حال در
مغرب و عشا پس اگر محل عدول باقی است لازم است که عدول کند و مراد از
بقای محل عدول آنست که تذکر در رکعت دویم یا سیم یا قبل از رکوع چهارم
باشد اما اگر محل عدول گذشته یعنی داخل رکوع چهارم شده ظهر فاسد
نماز است **مسئله** اگر یکی از ظهر و عصر را ترک کرد یا ضایع نمود و لیکن نداند
که آن نماز فراموش یا ضایع شده کدام است که لازم است که یکبار چهار
رکعت بقصد ما فی الذمه بعمل آرد و دیگر قصد ظهر یا عصر جایز نیست و اما اگر یکی
از عشا و مغرب را سهو کند یا ضایع نماید و نداند که فراموش شده یا ضایع
شده مغرب بوده یا عشا لازم است که هر دو را بجا آورد تا
انست

تا برائت ذمه حاصل نماید و این حکم مذکور در همه جا جاریست پس هرگاه کسی میداند
که در شبانه روز یکنماز از او فوت شده لیکن نمیداند که چهار رکعتی بوده است
یا سه رکعتی یا دو رکعتی لازم است که یک نماز چهار رکعتی و یک نماز دو رکعتی و یک
سه رکعتی بقصد ما فی الذمه بعمل آرد و وجهش ظاهر است که مراد از پوشیده نیست
و اگر دو نماز از او فوت شده و نداند که کدام از نمازهای یگانه است لازم است
را دو چهار رکعتی و یک دو رکعتی و یک سه رکعتی بعمل آرد در چهار رکعتی مخیر است
بین جهر و اخفات اما شکوک رکعات که باعث فساد نماز میشود بیست
و بهفت صورت میشود پنج از آن شکوک متعارفه مشهور است و باقی غیر
متعارف است اما شکوک متعارفه اول شک میان دو و سه است بعد
از برداشتن سر از سجده ثانیه اما اگر قبل از برداشتن سر از سجده ثانیه
شک کند اگرچه بعد از اتمام کردن ذکر سجده باشد نماز فاسد است و مراد از
شک آنست که نداند که این رکعت که سر از سجده آن برداشته دویم است یا سیم
در صورتیکه تذکر شک بعد از آن باشد باید بنا را بر آن گذارد که این رکعت

سیم است و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت نشسته بجا آرد و بهتر یک رکعت ایستاده است دویم شک
میان سه و چهار است در هر موضع از نماز شک کند باید بنا را بر چهار گذارد
و نماز را تمام کند بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت
ایستاده بجا آرد و احوط دو رکعت نشسته است سیم شک میان
دو و چهار است گوئیم که اگر شک مذکور قبل از برداشتن سر از سجده ثانیه است
نماز باطل است و اگر این شک بعد از اکمال سجدتین است نماز صحیح است
باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده بجا آرد چهارم شک میانه دو و سه و چهار است
بعد از برداشتن سر از سجده ثانیه بمعنی مذکور باید بنا را بر چهار گذارد
و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت
نشسته بجا آرد و باید دو رکعت نشسته مقدم باشد پنجم شک
میان چهار و پنج است و آن بر سه قسم است اول شک مذکور است

بلغ

بعد از اکمال سجدتین بمعنی مذکور پس بنا را بر آن گذارد که اگر چه رکعت
چهارم است و تشهد و سلام میگوید و بعد از نماز دو سجده سهو از روی
وجوب بجا میآرد دویم شک میان چهار و پنج است قبل از اکمال
سجدتین و بعد از تحقق رکوع بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند
بعد از نماز دو سجده سهو مستحب است اما اگر شک مذکور بعد از اکمال
سجدتین باشد باز اقوی آنست که دو سجده سهو لازم است سیم
وقوع شک مذکور است قبل از تحقیق رکوع خواه در حال خم شدن باشد
یا در حال قیام بنا را بر چهار میگذارد و رکعت را خراب میکند تشهد
و سلام میگوید و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت
ایستاده بجا میآرد و احوط دو رکعت نشسته است و اما شکوک
غیر متعارفه و آن بر دو قسم است یکی آنست که پنج در میان باشد
و آن شش قسم است اول شک میان دو و پنج است دویم سه و پنج سیم
دو و سه و پنج چهارم دو و چهار و پنج پنجم سه و چهار و پنج است ششم

دو و سه و چهار و پنج است دوم آنست که پای شش در میان باشد و آن
یازده قسم است اول شک میان دو و شش دوم سه و شش سیم
چهار و شش چهارم پنج و شش پنجم دو و سه و شش ششم دو و چهار و شش
هفتم دو و پنج و شش هشتم سه و چهار و شش نهم سه و پنج و شش
دهم چهار و پنج و شش یازدهم دو و سه و چهار و شش دوازدهم دو و
سه و پنج و شش سیزدهم سه و چهار و پنج و شش و بواقی صور ثابت معلوم
میشود و تصحیحش اینست حال اگر پای هفت در میان باشد حق اینست که در
جمیع این صور نماز صحیح است باید بنا را بر اقل گذارد و نماز را تمام کند و
بنا بر اوجه الاقوی چیزی بعد از نماز لازم نیست این در وقتی است که پای
پنج به تنهائی در میان نباشد اما اگر پای پنج به تنهائی در میان باشد
مثل آنکه شک کند میان پنج و شش پس اگر این شک قبل از
رسیدن بحد رکوع است باید رکعت را خراب کند و نماز را تمام
کند و بر او چیزی لازم نیست و اگر بعد از دخول در رکوع است

الکسن



نماز فاسد است و باید دانست که این حکم مذکور در وقتی جاریست که یکی از دو طرف شک
دو و پیش از اکمال سجدتین نباشد اما اگر یکی از دو طرف شک دو باشد و پیش
از اکمال باشد مثل آنکه شک در دو و پنج شود پیش از اکمال سجدتین حق اینست
که نماز فاسد است و بدانکه هرگاه شک میان سه و پنج باشد قبل از دخول
در رکوع حق آنست که اگر اول بار شک کند که رکعت که در آنست سه است یا پنج
باید بنا را بر اقل گذارد و اما اگر اول بار شک کند که آن رکعت گذشته
دو است یا چهار باید بنا را بر اکثر که چهار است گذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده کند و دو سجده سهو مستحب است در این صورت بدانکه
در صور سابقه متعارفه شک که حکم در آنها بنا بر اکثر بود و با عمل بنماز احتیاط اگر بعد
از فراغ از نماز حقیقت حال ظاهر شود یعنی معلوم شود که عدد رکعت دو یا سه
یا چهار بوده است پس این مسئله شش صورت است اول آنکه بعد از فراغ

از نماز احتیاط بیادش آید که نمازش تمام بوده است نماز او صحیح و نماز احتیاطی که بعد
آورده نافله محسوب میشود دوم آنکه در توسط احتیاط بیادش آید که نمازش
تمام بوده است در اینجا نیز نماز صحیح است لیکن باید نماز احتیاط را تمام کند سیم
آنکه پیش از نماز احتیاط تمامیت نمازش معلوم شود و بی اشکال نماز صحیح و احتیاطی
در کار نیست چهارم آنکه بعد از فراغ از نماز احتیاط معلوم او شود که نماز او یک
رکعت یا زیاده ناقص بوده است اظهر آنست که نماز او صحیح است و چیزی بر او لازم
نیست و نماز احتیاطی که کرده بدل ناقص محسوب میشود مطلب پنجم آنکه در وسط نماز احتیاط
بیادش آید که نماز او ناقص بوده است پس گوییم که احتیاطی که در آنست اگر
مطابق است آنچه را که در نماز او فوت شده مثل آنکه شک کند میان
دو سه و چهار و ابتدا کند بدو رکعت ایستاده و در اثنای نماز احتیاط
بیادش آید که نماز او دو رکعت بوده است یا شک کند میان دو و سه و بعد

از نماز

و بعد از نماز شروع کند بیک رکعت احتیاط ایستاده در بین نماز احتیاط بیادش
آید که نمازش سه رکعت بوده است نماز او صحیح است و باید احتیاطی که در آنست
تمام کند و اگر در بین دو رکعت نشسته متذکر گردد کور حاصل شود لازم است
که نشسته را تمام کند و اگر نماز احتیاط مطابق با فوت نباشد مثل آنکه شک
کند میان دو و سه و چهار و شروع کند بدو رکعت احتیاط ایستاده و
بیادش آید که نماز او سه رکعت بوده است پس اگر از قدر مطابق نگذشته
یعنی داخل در رکوع رکعت دویم نماز احتیاط نشده لازم است که بنشیند و تشهد
و سلام گوید نماز او صحیح است و اگر داخل در رکوع شده باید این احتیاط
را بهم زند و حکم نقصان یک رکعت را بعمل آرد و بعد از آن نماز خود را اعاده
کند و اگر نماز احتیاط مطابق فوت نباشد باین نحو که شک کند
میان سه و چهار و شروع در دو رکعت احتیاط نشسته کند و در اثنای احتیاط

بیادش آید که نمازش سه رکعت بوده است اقوی آنست که نماز او صحیح است و باید
احتیاطی که در ذمه است تمام کند و اگر شک کند میان دو و سه و چهار و دو رکعت
احتیاط ایستاده را بعمل آورده و در اثنای دو رکعت نشسته بیادش آید که نمازش
سه رکعت بوده است حق آنست که فاصله شدن دو رکعت ایستاده
مضر نیست بلکه باید نشسته را تمام کند و نماز او صحیح است و اگر بعد از دو رکعت
ایستاده و پیش از دخول در دو رکعت نشسته بیادش آید که نمازش سه
رکعت بوده است باید از احتیاط دست کشد رجوع کند بحکم نقصان یک رکعت و اگر
شک کند میان سه و چهار و بنا بر چهار گذارد و بعد از نماز بیادش آید
که نمازش سه بوده است پس اگر پیش از شروع در احتیاط یا بعد از اتمام کردن
احتیاط متذکر شود لازم است که یک رکعت بقصد بدون تکبیرة الاحرام بعمل آرد
اگر فعل منافی بجا نیاورده باشد و الا نماز فاسد است و اگر در اثناء احتیاط متذکر شود

بلی

پس اگر احتیاط نشسته است آنرا طرح میکند و دو رکعت ایستاده بدون تکبیرة
نیت نماز و دو سجده سهو از برای سلام بجا میکند و اگر احتیاط ایستاده است
آنرا تمام میکند و یک رکعت دیگر ایستاده بجا میاورد ششم
آنکه نقصان نمازش از احتیاط بیادش آید در اینجا نماز به اشکال
صحیح است باید رجوع کند بحکم نقصان هفتم آنکه شکوکی که در نماز اتفاق
افتد خواه آن شکوک موجب فساد نماز شود مثل شک در نماز واجب
دو رکعتی یا سه رکعتی و نحو آن خواه فاسد نباشند مثل شکوک خمسه متعارفه
اشکال در جواز ترویه در اینها نیست پس اگر تروی نماید و حقیقت حال بر او
ظاهر شود نماز او صحیح است باید بوفق اعتقاد عمل کند و اگر تروی کند حقیقت
حال ظاهر نشود و شکش باقی باشد پس اگر شک موجب فساد است مثل
شک در نماز سه رکعتی نماز خود را اعاده دهد و اگر موجب فساد نیست
بمقتضای شک باید عمل کند و احوط آنست که در حین ترک ادامه تروی
و افعال نماز ننماید مسئله اگر مصلی شک در عدد رکعات نافله نماید مخیر است

که بنا را بر اقل بگذارد یا اکثر مگر آنکه بنا بر اکثر مستلزم فساد باشد مثل آنکه شک کند
در دو رکعت که بنا بر اقل متعین است و اگر شک کند در فعلی از افعال نماز پس
اگر از محل نگذشته التفات میکند و اگر از محل گذشته و اظهر آنست که
مشکوک فیه را بعمل آرد و بدانکه اگر در نافله سهوی کند که باعث قضا یا سجده
سهو شود اظهر آنست که بچنین سهو اعتنا نمیکند و بر او بعد از نافله چیزی
لازم نخواهد بود پس نافله مثل فریضه نیست در سهوی که موجب
سجده سهو و قضا نشود فصل چهارم در بیان حکم کثیر الشک
بدانکه اظهر و اشهر آنست که کثیر الشک التفات بشک خود نمیکند
باین معنی که بنا را بر آن میگذارد که مشکوک فیه را بجا آورده است
خواه رکعت باشد یا ذکری از اذکار یا فعلی از افعال مگر آنکه این
بنا مستلزم زیادتی در نماز باشد مثل آنکه شک کند میان
چهار و پنج که در اینصورت باید بنا را بر چهار گذارد و بدانکه مراد از
کثیر الشک کسی است که در تمام نماز یا در چند از اجزاء نماز بسیار شک

کند

کند بنحوی که اهل عرف متشرع او را کثیر الشک بگویند پس در تحقق
کثرت رجوع بعرف باید نمود هرگاه اهل عرف او را کثیر الشک بگویند
لازم است بر او که اعتنا بشک خود ننماید پس اگر اعتنا بشک
خود کند و نماز احتیاط یا سجده سهو یا قضا در ذمه خود قرار
دهد اقوی آنست که نماز او باطل و گناهکار است و اظهر آنست که کثرت
شکی که باعث عدم التفات بشک میشود باید از شکوکی باشد که بر آن
حکمی مترتب شود مثل لزوم تدارک یا وجوب احتیاط و سجده
سهو و نحو آن و اگر از شکوکی حاصل شود که بر آن حکمی مترتب نشود
مثل آنکه شک در افعال بعد از گذشتن از محل بسیار کند
این شخص حکمش کثیر الشک نیست بلکه باید بشک خود اعتنا کند
در هر شکی که کرده مقتضای آن عمل نماید اما کثیر السهو باید اعتنا
بسهو خود کند و آنچه مقتضای آنست عمل کند چنانچه مذکور شد بلی
اگر کثرت سهو بجائی رسد که اعتنا بآن باعث تکلیف ما لا یطاق

اقوی عدم ابطال نماز است

و الکلام اعتنا بسهو نمیکند فصل پنجم در بیان حکم سهو
در سهو و سهو در شک و شک در شک و شک در سهو است
بدانکه این مسئله منحل بهشت صورت میشود اول شک در شک است
یعنی که شک کند که آیا در نماز شکی کرده یا نه حق آنست که باید
بنا بر عدم شک گذارد دویم شک در مقتضای شک است
و این بر سه قسم است اول میداند مقتضای شک را که سجده سهو
یا نماز احتیاط است لکن شک دارد که آیا بعد از نماز آن را بجا آورده
یا نه حق آنست که باید بجا آرد دویم آنکه میداند که در نماز شکی
کرده لیکن شک مقتضی چیزی شده است و لیکن نمیداند که آن سجده
سهو است یا نماز احتیاط لازم است که آنقدر بیاورد که احتمال میدهد بجای
آرد سیم آنکه شک کند در عدد رکعات یا در اجزا یا در افعال
مقتضای شک حق آنست که باید اعتنا بشک خود نکند بلکه
بنا خود را بر صورت صحیح گذارد مثل آنکه در نماز احتیاط شک کند

میان چهار و سه باید بنا را بر صحیح که دو است بگذارد سیم شک در
سهو است یعنی که نداند که آیا در نماز سهوا فعل منافی بعمل آورده
یا نه باید بنا را در این صورت بر عدم گذارد و اگر شک کند که آیا در نماز
فعل واجبی را سهو نموده پس اگر محل شک باقی است لازم است بجا آوردن
مشکوک فیه و اگر از محل گذشت اعتنا بشک نمیکند چهارم
شک در مقتضای سهو است و آن بر چهار قسم است اول آنکه در نماز
سهوی کرده و مقتضای آن را عالم است لکن شک کرده بعد از نماز که آیا
بجا آورده مقتضا را یا نه لازم است بر او که آن را بعمل آرد دویم آنکه میداند در
نماز سهوی کرده و آن سهو مقتضی چیزی شده لکن نداند که آن مقتضی بخصوص
عالم است لکن شک در فعلی از افعال مقتضی در حین بجا آوردن نموده
پس اگر محل شک باقی است لازم است تدارک مشکوک
و اگر از محل گذشته چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه شک در عدد
سجده سهو کند یعنی نداند که سجده اول است یا دویم باید بنا را

بر اکر نکند از د پنجم سهو در شک است باین معنی که شک در فعلی
از افعال نماز کرد که تدارک چنان سهو لازم بود است پس این شک را
فراموش کرد مثل آنکه شک کرد در یک سجده یا هر دو سجده پیش از آنکه
که داخل تشهد شود یا تا حد قیام برسد پس فراموش نمود این شک را
اظهر آنست که اگر تذکر دویم بار در وقتی شود که محل شک باقی است
لازم است که مشکوک فیه را بعمل آرد و اگر تذکر بعد از گذشتن از
محل باشد بر او چیزی نیست و نمازش صحیح است و اگر سهو کند
شک در اعداد را مثل آنکه شک کند در رکعت دو پس فراموش
کند این شک را و مشغول نماز شود بعد از آن این شک بیادش
آید پس اگر در این صورت عالم یا ظان شد بحقیقت حال لازم است
که عمل بعلم و ظن خود نماید و اگر پس از تذکر بشک خود باقی است
لازم است که عمل بمقتضای شک خود کند چه صحت باشد و چه فساد
ششم سهو در شک است باین معنی که در مقتضای شک که سجده

سهو یا نماز

سهوی
یا نماز احتیاط است سهوی کند پس اگر این سهو چنان است که اگر در نماز میکرد
موجب سجده سهو میشد اظهر آنست که در اینجا سجده سهوی لازم
نمیشود اگرچه احوط است و اگر چنان سهوی است که موجب تدارک
و قضا میشد حق آنست که اگر تذکر سهو در وقتی است که از محل نگذشته
لازم است بر او تدارک فراموش شده و اگر از محل شک گذشته
اما از محل سهو نگذشته مثل آنکه یکسجده از نماز احتیاط را فراموش نمود
قبل از رکوع متذکر شد احوط آنست که تدارک فراموش شده
یا ما بعد کند و اگر از محل سهو هم گذشته پس اگر فراموش چیزی است که بعد
از نماز قضای آن لازم بود در اینجا نیز قضا لازم است و اگر قضای آن
لازم نبود است بر او چیزی لازم نیست اما سجده سهو پس اگر
سهوی در آن کند خواه محل باقی باشد یا نباشد تدارک نمیشه

لازم نیست بلکه باید بکند زد هفتم سهو در سهو است یعنی که اصل سهو را
فراموش کند مثل آنکه یک سجده یا دو سجده را فراموش کرد و قبل از
رکوع بیادش آمد خواست تدارک فراموش شده کند تدارک را سهو کرد
و در بابت مثل گذشت گوییم که اگر محل سهو باقیست لازم است تدارک
و اگر از محل گذشت پس اگر مقتضای سهو بطلان است نماز را اعاده
میکند و اگر مقتضای سهو قضا و سجدهٔ سهو است باید بجا آورد و بالجمله
حکم این سهو مثل سهو در نماز است که اشاره شد هشتم سهو در سهو است
یعنی که سهو کند در مقتضای سهو که قضای تشهد و سجده و سجدهٔ سهو باشد
یعنی در ثلاثه سهو کند احوط آنست که آنچه در نماز است در اینجا قائل شویم یکی از هم
پس اگر در سجدهٔ سهو سهوی کند که باعث سجدهٔ سهو شود لازم است
سجدهٔ سهو دیگر و همچنین است حکم سایر انحاء سهو که مذکور شد فصل

نهم

ششم در کیفیت نماز احتیاط است بدانکه واجب است در نماز احتیاط نیت
و تکبیرة الاحرام و ستر عورت و استقبال و در رکوع و سجود و سایر
آنچه در نماز معتبر بوده است از شرایط و اجزاء و رفع موانع و اشکالی نیست
در آنکه خواندن حمد بخصوص بی سوره لازم باشد و احوط آنست ترک
که حمد را اخفات بخواند و واجبست که نماز احتیاط را بعد از سلام مخرج
فوراً بعمل آرد ما یدل دلالت که فوریت واجبست بوجوب شرعی
پس اگر اخلال بفوریت کند باید ثانی بعد از نماز و قبل از
از احتیاط صادر شود نماز او صحیح است لکن بسبب اخلال بفوریت
گناهکار خواهد بود فصل هفتم در بیان موجبات سجدهٔ
سهو و کیفیت آنست بدانکه واجبست سجدهٔ سهو از پنج موضع
اول واجب است سجدهٔ سهو از برای سجدهٔ واحده فراموش شده
دوم واجب است از برای قضای تشهد فراموش شده سیم از
برای سخن گفتن در میان نماز سهواً چهارم واجب است از برای سلام

نحا و باید آن سلام واجب باشد پس اگر سهو بعد از تشهد اول

سلام مستحب بگوید و سلام واجب بگوید سجدهٔ سهو لازم نیست

سجده واجب است از برای شک میان چهار و پنج بعد از کمال

سجدتین اما مواضعی که سجدهٔ سهو مستحب است چهار است اول

مستحب است سجدهٔ سهو از برای بر ایستادن در موضع نشستن و

بالعکس پس اگر در موضع تشهد بایستد یا در موضع قرائت

در حالت اختیار بنشیند سهواً مستحب مؤکد است که بعد از

نماز دو سجدهٔ سهو بجای آرد دوم مستحب است از برای زیاده

و نقصان در نماز که موجب بطلان نماز نشود پس اگر حمد را مثلاً

فراموش کند تا داخل در رکوع شود بعد از دخول در رکوع متذکر

شود گذشت و بر او چیزی نیست لکن مستحب است که بعد از فراغ

دو سجدهٔ سهو بجای آرد سیم مستحب است از برای شک در زیاده

و نقصان پس اگر شک کند که آیا در نماز چیزی را زیاد نمود یا کم کرد

و مستحب است که بعد از نماز دو سجدهٔ سهو بجای آرد چهارم مستحب است

از برای شک میان سه و چهار با ظن به چهار اما کیفیت سجدهٔ سهو

پس گوئیم که لازم است قبل از آن نیت و تعیین سببی که موجب

سجدهٔ سهو شده باشد و باید جمیع شرایط نماز از طهارت و استقبال

و غیره را در این مقام رعایت کند و مستحب است که تکبیره بگوید قبل

از آن پس بسجود میرود و جبهه را بر ما یصح السجود میگذارد و واجب است

بر او برداشتن سر از سجدهٔ اولی و طمأنینه میان دو سجده و بعد

از آن بسجده میرود و اقوی این است که در سجده خواندن مطلق ذکر کافی نیست

بلکه باید یکی از اذکار ثلاثه را که بسند صحیح از شرع رسیده بخواند ذکر اول این است

بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد

و بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی

و رحمة الله و برکاته و بسم الله و بالله و صلی

الله علی محمد و آل محمد و دور نیست که اول اخو

باشد و بعد از سجده دوم لازم است که بنشیند و تشهد خفیف بخواند و آن اینست
و جایز است عدول به تشهد طویل بدانکه لازم است که دو سجده را بعد از نماز فورا
بعمل آرد و حرام است که قبل از اتیان به دو سجده سهو گوید و فعل منافی
بعمل آرد باید دانست که این دو سجده شرط صحت نماز نیست
پس اگر اتیان بسجده عمدا یا سهوا فعل منافی بعمل آرد نمازش صحیح است
ولیکن موجب سجده از و ساقط نمیشود بلکه لازم است اتیان بسجده
اگرچه زمان ترک سجده طولی کشد و اگر موجب سجده متعدد باشند
مثل آنکه در یکنماز پنج دفعه کلام سهوا گوید ظاهر آنست که پنج سجده لازم است
و تداخل در سجدات جایز نیست پس بتعدد موجبات سجدات
متعدد و لازم میشود بدانکه تعدد کلامی که موجب سجدات متعدده
میشود نه آنست که لفظ کلام متعدد باشد و لبسیار طویل باشد
بلکه باید تعدد کلام در دو وقت باشد خاتمه بدانکه اگر کسی در نماز
سهو بسیار کند بنحوی که مراعات آن سهو و اتیان باحکام آن مستلزم

حرج

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام علیک

عسر و حرج شود اظهر آنست که باید اقتصار کند بر قدری که موجب حرج نباشد
و بر او تکلیف شاق نباشد بدانکه تقدیم اجزاء منسیه در نماز بر سجده سهو یا
عکس آن لازم نیست بلکه نمازگذار مخیر است میان آنکه تشهد فراموش شده را اول
قضا کند و بعد سجده سهو را یا عکس کند ولیکن غایة الاحتیاط تقدیم اجزاء منسیه بر سجده
سهو است و همچنین مراعات ترتیب میان اجزاء منسیه و ترتیب میان سجدات سهوی
که از برای اجزاء منسیه لازم شده لازم نیست اگرچه نهایت احتیاط که وسیله نجات است
مراعات ترتیب است   و اولی و احوط آنست
که سجده سهو را موافق   ترتیب اسباب بعمل آرد
این است مختصر از مسائل شک و سهو
تمام شد
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول در بیان غسل حیض و احکام آنست و آن مشتمل بر دو مقصد است
مقصد اول بدانکه خون حیض خونیست که حضرت آفریدگار تعالی

شانه از او طبیعت زنان از روی حکمت بالغه خود مقرر فرموده و مانند خون
استحاضه نیست که از آفت و مرض باشد و فایده خلق او نیست که چون نطفه
در رحم قرار گرفت خون حیض زنان حافظه میکند تا فاسد نشود و
بمرتبه رسد که روح در آن دمیده شود و وقتیکه روح در آن دمیده شد
و هم غذای وی میشود و چون طفل بدنیا آید خون حیض از پستان با در غذای
او خواهد بود زیرا که طفل در اوایل ولادت مانوس باغذیه دیگر
نیست پس باید دانست که زن حامله یا شیرده است خون حیض بمصرف طفل
صرف میشود است که خون حیض از مصرف طفل علاوه میماند از این جهت
که زن حامله یا شیرده گاهی حیض می بیند چنانچه خواهد تحقیق آن آمد و وقتی
که زن از حمل و شیر دادن فارغ شد خون حیض بی مصرف میماند پس
در هر ماهی شش روز یا هفت روز یا بیشتر یا کمتر بیرون میاید بر
حسب اختلاف امزجه زنان و چون خون حیض را نظم و نسق
واحد نیست و اشتباه در معرفت آن بسیار رو میدهد پس باید

پس باید از استحاضه شناخت تا احکام شرعیه از آن جاری گردد بدانکه
عمده بدانکه علامت حیض سیاهی و تازگی و گرمی و سوزش و آمدن از جهت
جهت است پس اگر این اوصاف جمیعا موجود باشد در مقام
شک که رجوع بتمیز و صفات باید نمود و حکم میشود بانکه این خون
حیض است و اگر یکی از صفات موجود نباشد بلکه یکی یا دو موجود
باشد حکم وی در غایت اشکال است و عمل باحتیاط بسیار خوب است
مگر آنکه علم بهم رسد که این خون حیض است عمل بعلم باید نمود
باید دانست که اگر خون مشتبه شود به بکارت و حیض و چهار
بداند که غیر از این دو در اندیشه باشد و کدام است باید پنبه بخود برد ارد پس
اگر خون بدور پنبه حلقه زند بی اشکال خون بکارت است و اگر پنبه را
فرو گیرد آن خون محکوم است بحیض بودن مقصد
و همیدانکه چند خون است که حیض نیست خون قبل از نه سال و خون
بعد از حد یائس و خون کمتر از سه روز رسید یا خون بعد از اکثر

حیض و خون بعد از اکثر نفاس بدانکه حد یأس یافتن غیر
قریشی رسیدن است بپنجاه است و قریشی بشصت است و منتظر باید
از پنجاه تا شصت جمع کند میان عمل حیض و استحاضه و ظاهر است
که منظور در این زمان وجوه ندارند بدانکه اگر طهر حدی ندارد و اقل
طهر ده روز بعد از حیض است خواه در این ده روز خون بیند یا نه

مقصد سیوم در معنی ذات العاده و اقسام اوست

بدانکه ذات العاده زنی را گویند که در دو ماه یک نسق خون
بیند و آن بر سه قسم است اول ذات العاده وقتی و عددیست و
مراد از آن زنیست که در دو ماه یک وقت و یک عدد خون
بیند مثل آنکه در ماه اول از پنج روز خون بیند و در ماه دوم نیز همین طریق
خون بیند دویم ذات العاده عددیست و مراد از آن زنیست
که در دو ماه یک عدد خون بیند ولیکن اختلاف در وقت بهم رسد
مثل آنکه در ماه اول در اول ماه مثلا هفت روز خون بیند و در ماه دوم

در آخر

در آخر یا وسط ماه نیز هفت روز خون بیند سیوم ذات العاده
وقتیست یعنی در هر یک از دو ماه یک وقت خون بیند لیکن در عدد
اختلاف بهم رساند مثل آنکه در اول ماه در ماه اول سه روز خون بیند
و در ماه دویم نیز در اول ماه هفت روز خون بیند حق آنست که هر
یک از این سه قسم از زنان در ماه سیوم بمحض دیدن خون خود را حایض
دانند و استظهار در کار نیست چون خون ایشان در ماه سیم
بصفت حیض باشد یا بصفت استحاضه و ظاهر آنست که شرط نیست در
استقرار عادت که دو خون در دو ماه باشد پس اگر زن در اول
ماهی مثلا سه روز خون بیند و در آخر آن نیز سه روز خون بیند چنین زن
ذات العاده عددی خواهد بود نه وقتی و همچنین است حکم اگر در ماهی
مثلا سه روز خون بیند و بعد از دو ماه دیگر همین طریق خون بیند پس
از برای این زن عادت بحسب وقت یا عدد و وقت معا حاصل میشود
و مسائل در عادت سیوم بمحض دیدن خون خود را حایض بداند اما

ما با سنه و لیکن عادت ایشان بر مختلف باشد یکی باشد در این مقام باید رجوع
بروایت کند و تفصیل روایت آنست که زن مبتدئه مخیر است میان آنکه
در هر ماهی شش روز را حیض داند یا در هر ماهی هفت روز را حیض داند
بهتر دانست هفت است و لازم است که این هفت روز را در هر ماهی از اول
حیض قرار دهد و باید که در ماه دویم و سیم توقف تا اول آن عمل کند

مقصد پنجم در معنی مضطربه و اقسام و احکام
آنست **بدانکه** مضطربه زنی را گویند که از برای او عادتی
قرار گرفته لیکن عادت خود را فراموش نموده باشد و آن
بر سه قسم است **اول** آنست که عدد را فراموش نموده لیکن وقت
یادش باشد و اشکالی نیست که این زن بمحض دیدن خون حیضه را حائض
داند **دویم** آنست که وقت را فراموش نموده و عدد
بخاطرش باشد حکم این زن مشکل است که ذات العاده
عددیه و عددیه و قتیه باشد باید چنین زن بمحض خون حیضه را

بحکم ذات العاده تحیض نمی گوییم که اگر خون ذات العاده وقتیه عددی
از ده بگذرد لازم است که خون مقدار عادت را حیض داند و زاید بر
عادت را استحاضه داند اگر خون ذات العاده عددی از ده بگذرد پس
اگر تمیزی در میان باشد بمعنی که بعضی خون بصفت حیض و بعضی
دیگر بصفت استحاضه باشد و تمیز موافق با عادت باشد
مثل آنکه ایام عادت مثلا پنج روز باشد و تمیز پنج روز در ایام
و تمیز اول خون باشد اشکالی نیست که خون بصفت حیض را حیض میداند
و اگر تمیز موافق عادت در وسط یا در آخر خون یافت شود لازم است
که در اول خون خود را حائض داند و بمقدار عادت بنشیند و زاید بر
عادت را استحاضه داند و اگر تمیز در اول خون باشد و کمتر از ایام
عادت باشد باید از اول خون بقدر مقدار عادت را حیض داند
و زاید را استحاضه **و اگر** تمیز در اول خون باشد و زیاد تر
از ایام عادت باشد باید که قدر عادت را حیض داند و زاید را استحاضه

ولی

را حایض داند لیکن احوط آنست که از اول خون تا سه روز جمع کند میان
عمل حیض و استحاضه و تتمیم زنیست که وقت و عدد هر دو را فراموش
کرده باشد این زن را متحیره نیز مینامند این زن باید بمحض دیدن خون خود را حایض داند
ولیکن تا سه روز احوط جمع است اما مضطربه بحسب آخر ایام بلا
نکاه اگر خون مضطربه بعد از ده بار سر ده قطع شود باید همه را حیض
داند و اگر خون مضطربه از ده بگذرد گوئیم که اگر وقت و عدد هر دو را
فراموش کرده است اشکالی نیست در آنکه رجوع بتمیز میکند و قدر تمیز را حیض میداند
و باقی را استحاضه این در وقتی است که تمیزی که بتوان رجوع بان نمود
در کار باشد اما اگر تمیز در میان نباشد پس اقوی آنست که باید در هر
ماهی هفت روز را از اول خون حیض داند و باقی را استحاضه و دیگر
رجوع بخویشان و غیره در اینجا جایز نیست و اگر وقت یاد دارد
ولیکن عدد بخاطرش نباشد خونش از ده گذشته باشد پس اگر
تمیزی که بتوان رجوع نمود در کار باشد و اول تمیز با اول خون یکجا باشد

شرو

باید مقدار عادت را حیض داند خواه عدد تمیز با عدد عادت موافق
باشد یا کمتر یا زیاده از عدد عادت باشد باید در هر سه صورت
از اول خون بقدر مقدار عادت را حیض داند و باقی را استحاضه چنانچه
حکم ذات العادة عددیه بوده است و اگر تمیز در وسط یا در آخر خون
یافت شود حق آنست که مقدار عادت را از اول خون حیض میداند
دیگر اعتنا نمیکند این حکم دور اول یعنی ماه اول است اما در ادوار دیگر
باید ایام تمیز را بقدر عدد عادت حیض داند و اگر تمیز موافق عدد عادت
باشد و یا علاوه که تا آن عدد حاصل شود و اگر تمیز کمتر باشد و به تفصیل
القدر که با آن عدد تمام شود اگر تمیز باشد. و بالجمله باید از اول
خون بقدر که عدد عادت او حاصل شود حیض داند و اگر
تمیز بر عدد نشان باشد لازم است بر این زن که رجوع کند بعادت حفظ
و از اول خون مقدار آنکه عادت او بر آن قرار گرفته بود حیض داند
و باقی را استحاضه این در وقتی است که وقت فراموش شده از برای

این ایام روزی باشد تا برسد احتمال معلوم نباشد مثل آنکه عدد
عادتش چهار یا پنج روز باشد و آن زمانی که عدد در آن گم شد
دهه اول ماه باشد چه در این صورت نه اول وقت معلوم است
نه وسط و نه آخر وقت پس اگر یک روز اول را حیض قرار دهد
معلوم نیست که در وقت واقع شده باشد حتی تکرر ذلک زیرا که
احتمال میرود که یک روز تا دو زمان حیضش باشد و همچنین است اگر
یک روز تا دو را حیض قرار دهد و بالجمله همینکه عدد کمتر از
از نصف دهه یا مساوی نصف زمانی باشد که عدد در آن گم
باشد در این صورت وقت فراموش اصلا معلوم نیست و باید
رجوع بعدد عادت کند و اگر وقت فراموش معلوم اجمالی
باشد یکروز بیشتر ولیکن نداند که اول است یا وسط یا آخر و
حصول علم اجمالی در وقتی میشود که عدد عادت از نصف زمانی که گم شده
زیاد تر باشد مثل آنکه عادتش شش روز باشد و حیضش در
دهه

در دهه اول ماه باشد ولیکن نداند که شش روز اول دهه حیض است
یا شش روز آخر دهه در این صورت روز پنجم و ششم یقینا حیض خواهد
بود چه اگر اول دهه اول حیض باشد روز پنجم و ششم داخل خواهند
بود و اگر روز دهم آخر حیض باشد روز پنجم و ششم بالقطع داخلند
و همچنین پنجم و ششم حیض میباشند اگر اول حیض بعد از اول زمان دهه و آخر
حیض پیش از آخر زمان دهه باشد اظهر و اشهر آنست که باید
این دو روز را یقینا حیض داند و چهار روز دیگر را از دو روز یا چهار
روز بعد از دو روز را برسانید تا حیض شمرد و باین معنی
که از اول تا ششم را حیض داند یا از پنجم تا دهم را حیض داند
هر یک را که اختیار کند مختار است و از آنچه گفتیم احکام فروع
بسیاری که در مسئله متصور است ظاهر میشود مثلا اگر عادت
زن ده روز باشد و نداند که یکروز از نصف اول ماه و یکروز
از نصف ثانی ماه پهلوی هم حیض میدید در این صورت شش روز

اول ماه با شش روز آخر ماه یقیناً حیض نمی‌باشد و روز یازدهم

و شانزدهم الی القطع حیض است زن متحیره است که از هفتم یا شانزدهم

را حیض داند یا از یازدهم تا بیست و چهارم را حیض داند مسئله

آنکه اگر مضطربه که وقت را فراموش نموده بعد از آنکه بقدر

عدد را حیض دانسته و نشسته وقت فراموشش یادش

آمد لازم است برای او که رعایت حیض را در این وقت کند

مثلاً برای او معلوم شد که وقت فراموشش شده و بالتمام مقدم

بر آن وقتی که از احیض قرار داده بود در روزهای اول روزه و نمازهایی

را باید قضا کند و اگر مضطربه وقت را یاد دارد و لیکن

عدد را فراموش کرده باشد و خونش از ده بگذرد پس اگر

تمیز شرعی در میان است و اول تمیز با اول خون موافق است [illegible]

اول حیض را اول تمیز قرار دهد تا آخر آن اختیار آن و اگر

اول خون با اول تمیز موافق نباشد بلکه فاصله باشد خواه فاصله

بقدر

بقدر اقل طهر باشد یا کمتر از طهر است که باید رجوع بعادت کند

اول حیض یعنی که اول خون را اول حیض داند اما حکم این زن

بحسب آخر گوییم که اگر اول وقت یادش آمد مثل آنکه بداند

که روز اول ماه اول حیضش بود و لیکن ندانست باید این روز و شش

روز بعد از این روز را حیض داند و اگر آخر حیض را بداند

بی اشکال آن روز و شش روز پیش از آن را حیض قرار میدهد

و اگر وسط حیض را بداند که کدام روز است باید این روز معلوم

و دو روز پیش از آن و سه روز بعد از آن را حیض داند و اگر

وسط حیض را بداند که دو روز است بی اشکال این دو روز و دو روز و نصف

پیش از این دو روز و نصف بعد از این باید حیض بداند و دیگر که سه روز

پیش و سه روز بعد از این ده روز را حیض قرار دهد تا مجموع حیض هفت روز

باشد و اگر خاطر دارد که این روز میانه حیض است لکن نمیداند که وسط

حقیقی حیض است یا نه بی اشکال که این پیش از این روز و یک روز بعد از این

حیض است و باید چهار روز پیش از این سه روز و یا چهار روز بعد از این سه
روز را بر سبیل تخییر حیض داند که تکمیل حیض او هفت روز شود و اگر حایض
بودن یک روز مخصوص را نداند ولیکن داند که آن روز اول حیض نیست یا وسط و یا آخر
حیض است روز را الیقین حیض داند و شش روز پیش از این یا شش روز بعد از
این را بر سبیل تخییر حیض قرار دهد و بالجمله زن مضطربه که وقت
را نداند و عدد را نداند باید رجوع به روایت هفت کند بتفصیلی که مذکور شد
و زاید بر هفت را استحاضه داند **مقصد ششم** در معنی تمیز
و شرایط آن است **بدانکه** تمیزی که بآن رجوع میشود آنست که خون سیاه
و تازه و با سوزش باشد و از سمت چپ بیرون آید پس هر خونی که همه این
صفات یا اکثر این صفات را داشته باشد در تمیز نمودن اقوی و
اولی است از خونی که اصلا این صفات را نداشته باشد یا کمتر داشته باشد
و اظهر آنست که تمیز دهنده قوی لازم باشد اما شرایط تمیز سه چیز است
اول آنست که همه خون یک صفت نباشد بلکه بعضی بصفت حیض و بعضی

دیگر بصفت استحاضه باشد **دوم** آنکه خون بصفت حیض از سه کمتر و
از ده روز بیشتر نباشد **سیم** آنست که آن خون ضعیفه حکم میشود با استحاضه
بودن آن و با کیفیات حیض است باید خود بنفسه تنها یا با انضمام ایام دیگر
هیچ حیض نمی‌شد کمتر از ده روز نباشد پس اگر سه روز خون بصفت حیض
باشد و نه روز بصفت استحاضه بعد از آن سه روز دیگر بصفت حیض
باشد اشهر و اظهر آنست که در اینجا تمیز در کار نیست از رجوع تمیز صحیح نیست
بدانکه اگر عادت با تمیز معارضه کند باید رجوع بعادت کند چنانچه
مقصد هفتم در خونهاست که محکوم بحیض بودن است **بدانکه** هر خونی
که زن می‌بیند و ممکن است که حیض باشد مثل آنکه آن خون از سه روز کمتر و از
ده روز بیشتر نبود و در زمان اقل طهر و قبل از نه سالگی و بعد از رسیدن بحد یأس نباشد
لازم است که چنین خونی را حیض داند خواه آن خون بصفت حیض باشد کلا یا بعضا یا
اصلا بصفت حیض نباشد بلکه مجموع بصفت استحاضه باشد خواه آن زن ذات
العاده باشد یا مبتدئه یا مضطربه پس زن ذات العاده مطلقا و مبتدئه مطلق

ومضطربه مطلقه که مانع از حیض بودن در میان نباشد باید خود را محض دیدن خون حایض
داند بدانکه هرگاه خون این زنان مطلقه بر سر ده یا پیش از ده قطع شود باید مجموع
را حیض داند و اگر از ده بگذرد حکم ایشان گذشت بدانکه هرگاه زن سه روز
یا بیشتر خون ببیند پس قطع شود و پیش از ده خون ببیند و از ده نگذرد مجموع این دو خون
با ایام پاکی که در میان اینهاست همه حیض اگر از ده نگذرد

مقصد هشتم

در کیفیت استبرا شرعی آنست که بایستد و شکم خود را بدیوار بچسباند و پای چپ
خود را بلند کند مانند سگان در هنگام بول کردن و پنبه را با دست چپ داخل
در فرج خود کند و اندکی صبر کند و پنبه را بیرون آورد پس اگر پنبه اصلا بخون
آلوده نباشد این زن پاک است لازم است بر او غسل نمودن از برای
عبادات واجبه و اگر پنبه آلوده بخون باشد اگر چه اندک بسر سوزنی باشد
این زن پاک نخواهد بود بدانکه زن مبتدئه و ذات العاده بحسب وقت
و متحیره و مضطربه که عدد فقط را فراموش کرده باشد اگر خونش پیش
از ده یا بر سر ده در قطع شود لازم است بر او که استبرای رحم خود کنند پس اگر
پنبه پاک بیرون آید همه خونی که دیده حیض است و اگر پاک بیرون نیاید حکم این زن

ما

الهم

حکم زنی است که خونش از ده گذشته باشد اما زن ذات العاده بحسب وقت و
عدد و هر دو یا بحسب عدد فقط و مضطربه که وقت عادت را فراموش کرده باشد
پس اگر عادتش از ده کمتر باشد و خونش بر سر عادت یا پیش از عادت بحسب ظاهر
قطع شود بی اشکال باید استبرا کند پس اگر پنبه پاک بیرون آمد غسل میکند و اگر
پاک بیرون نیامد باید خود را حایض داند و بعد از زمان عادت تا ایام استظهار
او خواهد بود و اگر عادتش ده روز باشد و خون او بر سر ده قطع شود
حق آنست که استبرا بر او لازم نیست و اگر عادتش ده باشد و خونش
پیش از ده قطع شود الظاهر لزوم استبرا است پس اگر پنبه پاک است غسل لازم است و الا
حایض خواهد بود

مقصد نهم

در منع استظهار و احکام آنست بدانکه
مراد از استظهار آنست که بر حالت سابق خود باقی ماند و طلب ظهور حال کند
از برای معلوم شود که از حالت بقیه بیرون رفت یا باقی است پس اگر حالت سابقه
طهارت بوده است بنا را بر آن میگذارد تا بر او ظاهر شود که از آن حالت بیرون
رفت و حایض شد یا نه مثل زن مبتدئه و مضطربه پس زن مبتدئه و مضطربه از
اول دیدن خون تا سه روز خود را حایض نمیدانند لکن جمع میکنند میان عمل حیض و استحاضه
و بعد از سه روز اگر خون می بینند خود را حایض میدانند و آنچه حکم حایض است

از این مجموع ایام تجاوز نمی‌نماید و اما اگر حالت سابقه او حیض نیست بنا بر آن میگذارد
تا ظاهر شود که طاهر شده یا نه پس زن ذات العاده خواه وقتیه و عددیه هر دو باشد
یا عددیه تنها و مضطربه وقتی که عدد را داند اگر خونش از زمان عادت تجاوز کند
بنا بر استظهار میگذارد و تا سه روز خود را حایض میداند و عبادات ایام استظهار
را ترک میکند اگرچه جایز است که در ایام استظهار جمع کند احتیاطا میان عمل حیض
و استحاضه پس اگر خونش از ده یا بر سر ده قطع شود مجموع را حیض میداند و اگر
از ده بگذرد و اظهر آنست که بقدر عادت را حیض میداند و زاید را که ایام
استظهار بود استحاضه میداند و عبادات را قضا میکند اگر در ایام استظهار
بجا نیاورده باشد اما اگر در ایام استظهار احتیاطا جمع نمود بری الذمه خواهد بود و قضا اما
لزوم ندارد و بدانکه ایام استظهار علی التحقیق سه روز است و زیاده از سه
نیست اما اگر بقدر زمان عادت بنا بر استظهار گذارد و در ایام استظهار
نگذرد و با این حال خون از او قطع نشود بنا بر استحاضه میگذارد و صبر میکند
تا ده روز مثلا اگر عادت او پنج بود یا شش و سه روز هم زمان استظهار
اوست و زاید بر هشت را استحاضه میداند پس اگر بر سر ده یا پیش از
آن خون قطع شود مجموع حیض است و اگر از ده گذشت بقدر عادت

حیض

حیض و زاید استحاضه است اما زن مبتدئه و ذات العاده وقتیه و متحیره و مضطربه
که عدد تنها او فراموش کرده باشد در وقتی که استبرا کند و پنبه پاک بیرون نیاید
صبر میکند یعنی که خود را حایض میداند پس اگر خونش پیش از ده یا بر سر ده قطع
شود مجموع را حیض میداند و اگر از ده گذشت رجوع میکند به تمیز و مقدار تمیز را
حیض میداند و زاید را استحاضه و عبادات زاید را قضا میکند و مثبت تمیز است
رجوع باقران و روایات پس از زمان استظهاری نخواهد بود و بدانکه
اظهر و اشهر آنست که استظهار مطلقا مستحب است و قول بوجوب در نهایت
ضعف است و در مواضعیکه اشاره بمطلوبیت استظهار شده نیز باب استحباب
بوده است نه وجوب پس جایز است زنانرا که همگی خون ایشان مانع از حیض
بودن ندارد حیض دانند از اول خون و خود را بمحض دیدن خون حایض دانند

مقصد دهم در حکم زنانیست که خون ایشان بر عادت مقدم
آن مشتمل است بر دو فایده **فایدهٔ اول** بدانکه هرگاه خون زن ذات
العاده بر عادت مقدم شود یک روز یا دو روز یا زیاده گوییم که یا نیست
که خونش مستمر است تا وسط عادت یا مستمر است تا آخر عادت یا آنکه
از آخر عادت هم تجاوز میکند حق آنست که در هر سه صورت اگر خون

از ده تجاوز نکند مجموع آن حیض است و هرگاه از ده تجاوز کند لازم است که در دو
صورت اخیر مقدار عادت را حیض داند و باقی را استحاضه و در صورت اول
که خون مستمر باشد تا وسط عادت بی اشکال خون زمان عادت را حیض میداند
خواه بقدر سه روز باشد یا کمتر و بجهة کامل کردن عدد عادت از خون پیش
از عادت بمقدار یا از عادت میافزاید که عدد عادت کامل شود و حاصل شده
و مجموع را حیض میداند و اگر خونش مستمر نباشد بلکه اقل طهر فاصله باشد
و در زمان عادت هم خون ببیند پس اگر خون زمان عادت بقدر سه یا زیاده باشد
حیض است و اگر کمتر از سه باشد استحاضه خواهد بود و آنچه در اول دیده
حیض است بشرط اینکه بقدر سه یا زیاده باشد و الا آن خون قبل از عادت
نیز استحاضه است و اگر در زمان عادت اصلا خون نبیند باید خون اول را
حیض داند اگر از سه کمتر نباشد و اگر کمتر است استحاضه است و اگر
خونش مستمر نباشد و فاصله کمتر از اقل طهر باشد و در زمان عادت هم
خون ببیند پس اگر مجموع این دو خون و پاکی که در میان دو خون است از ده
بیشتر است لازم است که خون زمان عادت را حیض داند اگر کمتر از سه
روز نباشد و الا استحاضه است و خون زمان پیش را باید استحاضه
داند

داند و اگر مجموع از ده بیشتر نباشد بلکه بمقدار ده یا کمتر باشد و در زمان عادت
هم خون ببیند حق اینست که مجموع حیض است اگر خون اول بقدر سه یا زیاده
باشد و اگر کمتر باشد استحاضه است بلکه همان خون زمان عادت حیض است
اگر بقدر سه باشد و اگر کمتر از سه باشد استحاضه است و اگر در زمان
عادت خون نبیند خون اول حیض است بشرط آنکه از سه کمتر نباشد و الا استحاضه است
و اگر عادت خون مستمر نباشد و آخر قطع شدن خون اول زمان عادت
باشد چند روزی از اول عادت گذشته خون ببیند و مجموع این دو خون و
پاکی از ده بیشتر باشد پس اگر آنچه در زمان عادت دیده از سه کمتر نیست
حیض است و اگر کمتر است استحاضه است و خون اول حیض خواهد بود
بشرط آنکه از سه کمتر نباشد و الا استحاضه است و اگر در این صورت
مجموع از ده بیشتر نباشد مجموع حیض است بشرط آنکه خون اول بقدر سه روز
یا زیاده باشد چه توالی سه روز در اول حیض شرط است و اگر کمتر است آنچه
در ایام عادت دیده حیض است بشرط آنکه سه روز باشد و الا آن نیز استحاضه است
و اگر در ایام عادت و بعد از آن اصلا خون نبیند خون اول حیض است
بشرط آنکه کمتر از سه نباشد و الا استحاضه خواهد بود و اگر در این صورت

کر خون متغیر باشد بعد از عادت خون بیند و مجموع خونها با فاصله از ده بیشتر باشد
مجموع حیض نیست بشرط آنکه از سه کمتر نباشد و اگر کمتر است خون ثانی حیض نیست
بشرط آنکه سه روز باشد و الا استحاضه است و اگر مجموع خون از ده بیشتر باشد
پس اگر اقل طهر میان دو خون فاصله است خون اول و ثانی هر دو حیض است
بشرط آنکه هر یک از دو خون از سه کمتر نباشد و الا هر کدام که از سه کمتر است استحاضه است
و اگر اقل طهر فاصله نیست خون اول حیض است بشرط آنکه سه روز باشد و
خون ثانی مطلقا استحاضه است **فائده دویم** در بیان خونی است که یک روز
یا زیاده از اول عادت عقب افتد **بدانکه** اگر خون زن ذات العاده از
اول عادت یکروز یا بیشتر عقب افتد گوئیم که اشکالی نیست در اینکه باید این زن
بمحض دیدن خون خود را حائض داند پس اگر خونش بر سر ده یا کمتر از ده قطع
شود همه حیض است و اگر از ده بگذرد لازم است که بمقدار عادت خود را
حیض داند یا بمعنی که آنچه در زمان عادت دید حیض میداند و از خون بعد از
عادت بمقدار زیر از عادت میافزاید که عدد عادت کامل شود مثل آنکه
عادت او از اول ماه تا پنجم ماه بوده است این زن از سیم ماه خون دید لازم است
که تا هفتم را حیض داند که عدد پنج کامل شود و اگر خون این زن بر سر عادت
قطع

قطع
عادت شود و بعد از زمانی خون بیند پس اگر اقل طهر فاصله نیست و مجموع
دو خون با پاکی که میان دو خون است از ده بیشتر نباشد لازم است که مجموع را
حیض داند و اگر مجموع از ده بیشتر باشد آنچه در عادت دید حیض است
اگر از سه کمتر نباشد و اگر کمتر است از سه روز استحاضه است و خون ثانی
حیض است بشرط مذکور و اگر اقل طهر فاصله باشد خون اول حیض است بشرط
سه روز و الا خون ثانی حیض است بشرط سه روز بودن و الا استحاضه است
خواهند بود و عبادات ترک شده باید قضا شود **فائده سیم** در
اگر صاحب عادت در زمان عادت و دو طرف آن خون بیند و مجموع از
ده بگذرد مثل آنکه عادتش پنج روز باشد و دو روز پیش از عادت
و دو روز بعد از آن را هم خون بیند لازم است که مجموع نه روز را حیض داند
و اگر خون از ده بگذرد و قدر عادت حیض و باقی استحاضه است مثلا
اگر تمام عادت و یکی از دو طرف آن خون بیند پس اگر مجموع از ده بگذرد
مجموع حیض است و اگر از ده بگذرد عادت حیض و زاید استحاضه است
مقصد یازدهم در احکام زن آبستن است **بدانکه**
ممکن است که زنان حامله حیض ببینند و بر فرض دیدن احکام حیض ایشان

مانند سایر ایام حیض ایشان است و حکم تازه ندارد **مقصد**
یازدهم در احکام حایض است بدانکه حرام است برزن حایض
نماز و روزه خواه واجب باشد یا مستحب و طواف و مس کتابت قرآن و مکث
در مسجدها و عبور کردن از مسجد الحرام و مسجد رسول الله صلعم و خواندن سورها که سجده
واجبه دارند پس اگر بخواند یا سماع یا استماع کند لازم است براو سجده کردن
و حرام است برزن که تمکین شوهر خود کند بجماع در قبل و حرام است بر مرد که
مجامعت کند با زن در ایام حیض قبل از آنکه خونش قطع شود **اما**
بعد از قطع شدن خون و قبل از غسل جماع در قبل جایز است با کراهت و واجب
جایز نیست برزن حایض که بعد از قطع شدن خون غسل کند از برای شرط
الطهارت مثل نماز و روزه پس جایز است زن حایض را که خونش در شب
رمضان المبارک قطع بشود روزه صباح را غایب وضو و غسل و حیض خود
قرار دهد **بدانکه** اگر شوهر در حال حیض با زن خود جماع کند لازم است
براو که در ثلث اول حیض یک دینار طلای خالص سکه دار بدهد و در ثلث
وسط نصف دینار و در ثلث آخر ربع دینار از بابت کفاره بدهد به فقرا تصدق
نموده و این لزوم کفاره مخصوص است بمرد در زن و واجب نیست برزن حایض که
نکرده در زنا

روزه ایام

کرده باشد ایام حیض خود را قضا کند دون نماز مستحب است برزن
حایض که در اوقات نماز خود وضو بسازد و در مصلی خود بقدر نماز
بنشیند و ذکر خدا کند **فصل دویم** در بیان غسل استحاضه
و احکام آنست و آن مشتمل بر هفت فایده **فایده اول** بدانکه خون
استحاضه خونیست که از مرض ناشی میشود و بیرون میاید در باطن رحم از رگی کرم
و در بسیاری از اوقات صفتش آنست که زرد و سرد و روان و به
سستی بیرون میاید پس هر خونی که دارای جمیع این صفات باشد در مقام
رجوع به تمیز محکوم باستحاضه خواهد بود و گاهی میشود که استحاضه بصفت
حیض باشد مثل خونی که از عادت بگذرد و از ده تجاوز کند که
در اینمقام خون زاید بر عادت استحاضه است و هم چنین است خون
پیش از تمام شدن نه سالت و خون کمتر از سه روز متوالی و خون
بعد از یائس و خون زاید بر ایام نفاس که معلوم شود که حیض یا از
خون زخم و دمل نباشد حق آنست که مجموع این خونها استحاضه خواهد
بود خلاصه هر خونی که زن ببیند و معلوم نشود که خون حیض و نفاس
و از زخم و از دمل بکارت نیست در اشکال چنین خون استحاضه

خواهد بود فائده دویم آنکه خون استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه
و کثیره اما کوئیم که چون زن پنبه را داخل در فرج خود کند و صبر کند بقدر آنکه متعارف قلیله
زنان است پس از برون آوردن پنبه اگر بسمت پنبه که درون فرج است آلوده
بخون شود ولیکن خون آن پنبه را فرو نگیرد و سوراخ نکند آن را قلیله گویند
و اگر خون پنبه را سوراخ کند و فرو گیرد ولیکن بر روی کهنه جاری نشود آن را
متوسطه گویند و اگر خون بر روی کهنه جاری شود آن را کثیره گویند اما حکم
قلیله آنست که از برای هر نمازی وضو بسازد و پنبه را عوض کند و ظاهر فرج
را بشوید اگر آلوده بخون باشد و تغییر کهنه لازم نیست اما متوسطه آنست حکم
که از برای نماز صبح یک غسل و وضو کند و از برای دیگر نمازی وضو بسازد و تغییر
کهنه دهد و فرج را بشوید اگر آلوده بخون باشد اما حکم کثیره آنست که
یک غسل از برای نماز صبح و یک غسل از برای ظهرین و یک غسل از برای عشائین
بعمل آرد و از برای هر نماز وضو بسازد و تطهیر فرج و کهنه دهد بدانکه تغییر
خون استحاضه مثل سایر حدثها است بامعنی که در هر وقت از شبانه
روز که مستحاضه شود لازم است که مقتضای آن حالت سابقه را در آن وقت
بعمل آرد پس هرگاه زنی بعد از نماز صبح کثیره باشد در وقت نماز

ظهر

ظهر قلیله شود و باید از برای نماز ظهر غسل استحاضه کثیره کند بعلت آنکه
حالت سابقه باقی است و همچنین است حال اگر بعد از ظهر کثیره باشد
و در وقت نماز مغرب قلیله یا متوسطه شود واجب است بر او که غسل کثیره
کند از برای نماز عشائین و اما اگر در وقت نماز کثیره باشد باید غسل
کثیره کند قبل از آن نماز کثیره باشد یا متوسطه یا قلیله پس معیار آنست که
باید در وقت نماز مراعات حدث اعظم کند فائده سیم آنکه هرگاه
زن مستحاضه نماز صبح خود را مثلا با غسل و وضو یا وضو تنها بجا آورده باشد
و در وقت ظهر پنبه که در فرج داشت بیرون آورد آلوده بخون باشد
پس اگر یقین بهم رساند که این خون قبل از غسل صبح پنبه را آلوده نموده
باین زن از برای نماز ظهر غسل و وضو لازم نیست اگر ناقض دیگر
صادر نشده باشد و اگر یقین دارد که این خون بعد از غسل آلوده نموده لازم است
که از برای نماز ظهر غسل یا وضو بعمل آرد و اگر شک دارد که آیا پنبه بعد از غسل
یا وضو آلوده شده یا قبل از آن احوط لزوم وضو یا غسل است و اگر نماز
ظهر را با وضو تنها بجا آرد در بین نماز ظهر یا بعد از آن و پیش از نماز عصر
کثیره شود حق آنست که از برای نماز عصر غسل لازم نیست بلکه باید وضو

وتعبیر که نماز عصر را میکند ولیکن از برای نماز عشا من غسل لازم است واگر بعد از
وضو ظهر در بین نماز عصر قلیله یا متوسطه شود نماز عصر صحیح است واگر بعد از طهارت
صبح قلیله یا متوسطه شود از برای ظهرین غسل لازم نیست بلکه وضو کافی است
بدانکه اگر زن کثیره غسل از برای ظهرین کند و نماز ظهر را بجا آرد ولازم است بر
او که قبل از نماز عصر پنبه را در فرج خود بیرون آورد پس اگر پنبه پاک است وضو
لازم نیست واگر آلوده بخون قلیله یا متوسطه باشد واجب است بر او وضو
از برای نماز عصر واگر آلوده بخون کثیره باشد وبعضی گفته اند که پنبه بعد از غسل
آلوده شده پس اگر بلا فاصله نماز عصر را میکند چنانچه واجب است وضو لازم
نیست غسل واگر میخواهد که بفاصله ادا بجا آرد بلکه منتظر شدن تفریق عقب
انداختن عصر باشد گناهکار است واحوط آنست که یک غسل از برای نماز عصر کند
واگر شک که آیا پنبه قبل از غسل آلوده شده یا بعد از آن باید بنا را بر
محدث بودن گذارد و غسل کند از برای ظهرین بدانکه در وقتیکه زن
نماز مغرب را کرده باشد حکمش نسبت بنماز عشا همانست که نسبت
بنماز عصر گفتیم بدانکه هرگاه خون مستحاضه کثیره از اول صبح مستمر باشد
تا مغرب یا اگر پیش از نماز کردن حادث شود واگرچه بعد رکعتی باشد
الی

غسل برای بین لازم است واگر مستمر باشد تا ظهر یا پیش از ظهر اگرچه باشد پیدا
شود دو غسل لازم است واگر مستمر نباشد وبعد از طهارت صبح دیگر پیدا
نشود همین یک غسل لازم است فائده چهاردهم آنکه مستحاضه در
وقتیکه جمیع آنچه را او لازم است از غسل و وضو و تازه کردن پنبه و کهنه
و شستن فرج را بجا آورد در حکم طاهر است پس میتواند که همه آنچه را که مشروط
بطهارت است بجا آرد مثل نماز و روزه و طواف و همچنین جماع کردن با او
از برای زوج و مولی صحیح است واگر اخلال بهمه افعال واجبه کند از غسل و وضو
و طواف و همچنین از نماز آنچه بجا بیاورد باطل است و وطی چنین زن جایز نیست
پس حلیت وطی زن مستحاضه موقوف است بر آنچه که صحت نماز او موقوف
خواه استحاضه قلیله باشد یا کثیره یا متوسطه بدانکه حرام است بر مستحاضه
مس کتابت قرآن تا قبل از بجا آوردن غسل یا وضو و اما
دخول و عبور کردن مستحاضه در مسجد خدا و رسول و سایر مساجد جایز است
فائده پنجم آنکه لازم است بر مستحاضه که پس از دخول وقت نماز
واجب غسل و وضو از برای نماز بعمل آید ولیکن اگر اخلال کند بوضو یا غسلی
که بر او لازم است نماز او باطل میشود واگر اخلال کند بغسلهای

روزه که غسل صبح و ظهرین و عشائین باشند در استحاضه کثیره و غسل صبح باشد
در متوسطه موقعی که نماز صبح یا ظهرین قضا شود روزه او علی الاقوی
باطل نیست و باید روزه را قضا کند بدون کفاره و همچنین باطل میشود روزه او
هر گاه غسل عشائین شب گذشته را ترک کند بلی هر گاه غسل عشائین را ترک
کند و قبل از صبح صادق بقصد نماز قضا غسل عشائین را بعمل آورد علی الاظهر
روزه او صحیح است و از آنچه مذکور میشود معلوم میشود که صحت روزه مستحاضه
موقوف است بر غسلهای روزش و غسل عشائین شب گذشته اما غسل
شب آینده دخلی بروزه آن روز ندارد **بدانکه** اگر مستحاضه در اوقات
نماز غسلهای واجبه را از جهت نماز بعمل آورد کفایت از روزه میکند
و از برای روزه غسل دیگری لزوم ندارد ولی هر گاه بعد از غسل عشائین
خون کثیره ببیند مستحب است که پیش از طلوع فجر غسل کند از جهت روزه
صباح **بدانکه** وضوهائی که بر مستحاضه قلیله و متوسطه لازم است
مدخلیتی بروزه ندارد پس اگر اخلال بوضوها کند یا تغییر پنبه و کهنه ندهد
روزه او صحیح است **فائده ششم** در بیان قطع شدن خون استحاضه است
بدانکه هر گاه خون استحاضه قطع شود و قطع شدن فترت باشد یعنی
که آمدن خون سست شده باشد و لیکن دو دفعه میاید حق اینست این قطع
شدن

شدن را اعتبار نیست و باعث شکستن طهارت سابق نمیشود بلکه حکم
این انقطاع حکم استمرار استحاضه است و اگر خون قطع شود و قطع
برء باین معنی که این قطع شدن پاکی از خون باشد و خون بالمره نابود
شده باشد و دیگر نیاید اظهر آنست که این قطع شدن حدث
است که باعث شکستن طهارت سابقه شود پس اگر بعد از قطع شدن
غسل کند و یا وضو بسازد و بعد از غسل خون ظاهر نشود چنین زن دیگر
پاک است و بر او غسل و وضو بجهت استحاضه لازم نخواهد بود و اگر
در اینصورت خون ببیند و بعد از آن قطع شود باید خون را حدث
داند و آنچه حکم این خون است از غسل و وضو یا وضو تنها عمل میکند
از برای نماز بعدی این در وقتی است که خون دوّم بعد از نماز قطع شود
اما اگر پیش از نماز و بعد از وضو مابین وضو و یا در بین نماز قطع شود
حق اینست که در جمیع این صور طهارت و نماز باطل است باید هر دو را
اعاده کند خواه خون کثیره باشد یا قلیله یا متوسطه **بدانکه** هر گاه خون
مستحاضه قطع شود و قطع شدن فترت که گمان آمدن خون دوّم باز باشد
گوئیم که این انقطاع یا بعد از نماز است یا در میان نماز است یا پیش از نماز

پس اگر قطع شدن خون بعد از نماز است و انقطاع مستمر است تا زمان نماز
بعدی حق آنست که از برای نماز بعدی بسبب استحاضه غسل یا وضوئی لازم
نخواهد بود خواه علم با انقطاع خون در حین قطع حاصل شود یا در حین تازه
کردن نیت از برای نماز بعدی و اگر قطع شدن خون در میان نماز یا پیش
از نماز باشد پس یا این است که بعد از فراغ از نماز در هنگام تجدید
نیت از جهت نماز بعدی عالم میشود بقطع شدن یا پیش از فراغ از نماز عالم
میشود ظاهر اینست که این نماز صحیح باشد لیکن باید از برای نماز بعدی
رفع این حدث شود چنانچه اشاره گشت و اگر پیش از نماز واقع عالم شود
پس یا این است که بعد از حصول علم میداند که زمان فرصت وسعتی
خون که گنجایش طهارت و نماز را دارد و یا میداند که گنجایش هر دو
را ندارد و یا شک دارد که آیا گنجایش هر دو را دارد یا ندارد
اقوی آنست که در هر سه صورت بنا بر عفو و صحت طهارت و
نماز است ولیکن باید از برای نماز بعدی رفع این حدث شود
فائده هفتم بدانکه واجب است بر زن مستحاضه که بعد از شستن
ظاهر فرج و تغییر دادن کهنه استظهار کند که خون از مخرج سرایت

بسایر

بسایر اعضایش نکند و مراد از استظهار آنست که بندد زیر جامه یا کرباس
را بکمر خود محکم ببندد و کهنه را در میان دو پای خود داخل کند و دو طرف
کهنه را بآن بند زیر جامه محکم ببندد که خون از فرج بیرون نیاید و لازم است
که این استظهار ممتد باشد تا آخر نماز **باید دانست** که این استظهار
در قلیله پیش از وضو لازم است و در کثیره بعد از غسل است و در متوسطه
پس اگر موجب وضو است پیش از وضو و اگر موجب غسل است
بعد از غسل لازم است **بدانکه** مسلوس و مبطون حکم آن زن مستحاضه است
در وجوب استظهار **فصل سیم** در احکام غسل نفاس است
و آن مشتمل است بر چند مقام **اما** مقام اول بدانکه مراد از نفاس
خونیست که همراه فرزند یا بعد از ولادت خونیکه میاید پس اگر تمام ولد
یا بعض جزو از ولد بیرون نیامده باشد و این زن خون بیند با اشکال این
خون پیش از ولادت نفاس نیست و همچنین است حکم اگر زن فرزند آرد
اما پیش از ولادت یا بعد از آن یا همراه ولد اصلا خون نبیند اظهر
آنست که از برای این زن نفاس نیست و لازم است برای اتیان نماز
و روزه **بدانکه** خونیکه زنان پیش از ولادت می‌بینند اگر گمان

سه روز نیست استحاضه است و اگر از سه روز بیشتر است و از ده نگذرد
پس اگر میان این خون و نفاس اقل طهر فاصله نیست این خون نیز استحاضه است
و اگر اقل طهر فاصله است بنا بر قاعده آنکه هر خونی که زن ببیند خواه
حامله باشد یا غیر حامله و ممکن باشد حیض بودن آن این خون حیض است
در این مقام لازم است که این خون را حیض داند و آنچه در باب حیض گفتیم
از احکام ذات العادة و مضطربه و مبتدئه و نحو آن را در اینجا جاریست
بدانکه اگر ولد تام یا ناقص باشد و یا مضغه باشد که معلوم شود
که آن مبدا نشو آدمی زادست بیرون آید نفاس بر چنین ولادت مترتب
میشود بدانکه از برای اقل نفاس حدی نیست و میشود که بقدر یک
لحظه باشد پس اگر زن فرزند آرد و یک لحظه خون ببیند و قطع
شود نفاسش همان است اما اکثر نفاس گوییم که اگر صاحب عادت است
بعادت ارجوع میکند و اگر از عادت گذشت پس اگر بر سر ده یا کمتر قطع شود
همه نفاس است و اگر از ده گذشت همان مقدار از عادت نفاس است
و باقی استحاضه است و اگر صاحب عادت نیست اکثر نفاس وی ده
روز است خواه خون بر سر ده قطع شود و یا از ده بگذرد و اما اگر پیش از
ده قطع شود

بدانکه

حکم نفاس بودن خون ولادت در ایام عادت یا در بین ده روز وقتی است که در
آن ایام کلا خون ببیند و اگر خون در انها نبیند گوییم که چند قسم متصور است
اول آنکه در طرفین خون ببیند مثل آنکه در اول نفاس بقدر یک لحظه
یا یکروز خون ببیند و در آخر عادت که هفتم است مثلا خون ببیند
و یا در روز اول خون ببیند و نه ببیند تا روز دهم و در روز دهم
خون ببیند و عادت این زن هفت یا ده روز باشد حق اینست که مجموع
هر یک از این ایام نفاس است حتی روزهایی که در آن هیچ خون
ندیده باشد و حال مبتدئه و مضطربه نیز همین است و فرقی نیست در این
دو حکم میان آنکه خون از ده بگذرد و یا نه فاما اگر روز اول خون ببیند و روز
دهم و لیکن عادت او از ده کمتر باشد پس اگر بر سر ده قطع شود
مجموع ایام نفاس است و اگر از ده بگذرد خون روز اول نفاس است
و خون دهم استحاضه است قسم دوم آنکه در یکی از طرفین
عادت خون ببیند مثل آنکه روز اول فقط خون ببیند تا آخر هفتم

می‌بیند و عادتش هفت باشد و بار روز دهم بیند و عادتش ده باشد
یا مبتدئه و یا مضطربه باشد و خون او قطع شود بر سر ده در غیر صورت
اولی که چهار صورت اخیر باشد و یا قطع شود بر سر نه که صورت
دویم باشد یا بمعنی که از هفت تا نه خون بیند حق آنست که در جمیع
صور پنجگانه نفاس تمام زمان خونست و نفاس از آن زن
در زمان خالی از خون نیست مطلقا و اگر خون از ده بگذرد در روز هفتم فقط
در صورت دویم در روز نهم فقط و در صورت سیم نفاس است
و باید مبتدئه از روز هفتم تا ده را نفاس داند خواه در همه آن خون
بیند یا در بعضی از آن اما مضطربه هشتم سیما اگر در یکی از دو طرف
خون بیند یا وسط مثل اگر زنی که عادتش هفت روز است روز
چهارم و هفتم خون بیند و یا عادتش ده روز است و یا عادتش
از ده کمتر است یا مبتدئه و یا مضطربه است در این چهار صورت
نیز روز چهارم و دهم را خون بیند و خون او بر سر ده قطع
شود در جمیع این صور مجموع این دو خون و پاکی که در میان این دو
خون است نفاس است و ایام پیش از چهار و بعد از ده نفاس نیست
واگر

واگر در این صورت مذکوره خون از ده بگذرد و از چهارم تا هفتم نفاس است
در صورت اول و زاید استحاضه است و از چهارم تا دهم نفاس است
در صورت دویم و روز چهارم فقط نفاس است در صورت سیم
که عادتش کمتر از ده بوده است و از چهارم تا دهم نفاس است
در صورت چهارم و پنجم و خون زاید استحاضه است مقاله سیما
در ولادت متعدده است بدانکه اگر زنی دو فرزند یک شکم
بزاید پس اگر این دو طفل بیایند حکم نفاس وی همانست که
مذکور شد و اگر این دو طفل را پس و پیش زاید اقوی آنست
که از زاییدن هر یک از این دو ولادت نفاس است مستقل پس
اول نفاس این زن از اول ولادت اول است و عدد عادت
یا ده که مذکور شد در خون بعد از ولادت دویم اعتبار میشود این
در وقتی است که خون متصل باشد و میان این دو خون زیاده تر از ده
روز فاصله نباشد و اگر زیاده از ده فاصله باشد از زاییدن
اول عدد بر رسم اعتبار میشود پس لازم است بر او که یا رجوع بعادت
یا عشره کند چنانچه در نفاس ثانی لازم است بر او و اگر خون مستمر

نباشد بلکه پیش از ولادت ثانی خون قطع شود گوییم که خون
اول نفاس اول است اگر زیاده تر از ده روز نباشد و اگر از ده زیاده است
نفاسش قدر عادت است یا ده روز و باقی طهر است و خون
بعد از ولادت ثانی نفاس مستقل است و بعد از و معتبر است
جمیع احکام نفاس که مذکور شد بدانکه شرط نیست در میان
دو نفاس اقل طهر فاصله باشد مقام چهارم
در کیفیت غسل نفاس است بدانکه غسل نفاس مثل سایر
اغسال واجبه است در کیفیت و وضو و دخول وقت آن و تحقق و انعدام
بدانکه اگر زن نفسا خون او در شب قطع رمضان شود
جایز نیست او را که روزه صباح را غایت وضو و غسل نفاس قرار
دهد و هم چنین است حکم حایض پس جایز نیست حایض را که وضو و غسل
را بقصد روزه صباح بعمل آورد در شب رمضان اما اگر روزه
صباح را غایت وضو و غسل استحاضه غیر قلیله خود قرار دهد
در صحت غسل و روزه او اشکال است احوط ترک آنست

بسم

یا هر گاه غسل و وضو را بقصد نماز قضا بعمل آرد در روزه
غسل او صحیح [illegible] خواهد بود
تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن سن الشرایع والاحکام
وجزاه بالخصص التی اقتضاه الجود العام وجعل التعبد بها من
شرایط الفوز فی دار السلام والصلوة علی اصل الارکان
والشرف الاعیان فی الافتتاح والاختتام وآله الذین بهم جعل
ما یشتمل علیه الشهور والاعوام وعلیهم یتقرر التمام اما بعد چنین گوید
فقیر خجلت کامه محرم سینه یا من مقابر عصیان ونادانی محمد نقی
ابن علی محمد نوری مازندرانی که چون معرفت احکام شرعیه از
اجتهاد صحیح یا تقلید صحیح شرط است در صحت عبادات و
معاملات بوجهی وتفصیلی که در مقام آن محقق است

اعلی الله برهانه الکریم

این فقیر بی‌بضاعت عمده مباحث فقه را بر وجه مشروح و مبسوط با اجتهادی که مقدور و میسور بود
در دلایل العباد که مشتمل است بر مجلدات کثیره محرر و مبین ساختم پس از آن فتاوی
کتاب طهارت و کتاب صلواة را از برای مؤمنینی که ربقه التقلید و اطاعت این فقیر را
بر گردن نهاده‌اند بر وجهی لایق و مناسب خالی از تحریر ادله و وجوه تراجیح در کتاب
فارسی که مسمی است به هدایت الانام و مشتمل است بر دو مجلد ثبت نمودم
و چون صحت عبادات موقوف است بمعرفت اجزا و شرایط آن به تفصیل و معرفت
شرایط و موانع آن به تفصیل یا باجمال که مشتمل است بر واقع یقینا چنانچه
در موضعش مبین شده و اغلب از مکلفین را قدرت نیست بر احاطه یا بتمامه و
اخذ جمیع آنها از کتاب هدایت الانام و جهل بآنها کلا یا بعضا باعث فساد
عبادت میشود چرا که اتیان بفعلی مبنی بقصد قربت از روی تحیر که لازم
است با جهل مفروض ممکن نیست لهذا این فقیر از جهت تصحیح نماز عامه مکلفین
بخواهش جمعی از برادران ایمانی انواع شرایط و اجزاء و موانع نماز و
مقدمات آنرا که عبادتند بر سبیل اجمال ذکر می‌نمایم تا مکلفین آنرا
ضبط کنند و پس از ضبط از مرجعه بهدایت الانام یا استعلام از عالم

باحکام

باحکام آن عارف شوند باجزاء و غیر آنها بر وجه تمام قادر شوند بر اداء نماز
صحیح شرعی که موجب برائت ذمه میشود پس باب تسمیت از جهت تفهیم کشودم
و این وجیزه را مسمی بمخزن الصلوة نمودم و چون مقصود در این وجیزه بیان اجزاء نماز
و مقدمات که آن عبادات‌اند و شرایط و موانع آنهاست چه نیت و قصد قربت
در سایر مقدمات لازم نیست پس معرفت اجزاء آنها لزومی ندارد و مقدمات
نماز که عبادتند سه چیز است وضو و غسل و تیمم و نماز مطلق خواه واجب باشد یا مستحب
و خواه واجب صلواة یومیه باشد یا غیر آن و احکام آن از جهت اجزاء و غیر آن مگر آنچه را که بدلیل شرعی استثنا
شده که در آن موضع بنابر مخالفت است از این جهت این وجیزه مترتب شد بر بیان
چهار امر اول آنها وضو است که یکی از مقدمات شرعیه نماز است و مطلوب است
وجوبا یا استحبابا از برای نماز واجب یا مستحب الکه چه مطلوب است از برای واجبات
و مستحبات دیگر که تفصیل آنرا در مقام خودش ذکر نموده‌ایم کلام در این مقام
در سه مقام است شرایط و اجزاء و موانع اما مقام اول پس گوییم که شرط
وضو یعنی امری که دخیل است در صحت وضو و عدمش مستلزم است عدم
وضو و بطلان آنرا و وجود او مستلزم نیست صحت آنرا چند چیز است
اول مباح بودن آب وضو یعنی ماذون باشد در تصرف در آن شرعا

در بیان شرایط وضوء

خواه این اذن به اذن مالک باشد مثل آنکه مملوک غیر باشد و در استعمال آن اذن او
باشد به تصریح یا فحوی یا بحال یا نه مثل آب مملوک این کس و آنکه مباح بالاصل و از
انفال میباشد مثل آب رود خانهها و بحال و شرط است در تحقق این اذن علم یا
پس ظن و شک کافی نیست دوم مطلق بودن آب یعنی آب باشد بر سبیل دوم
حقیقت و بدون اضافه از آب گویند پس وضو ساختن با آب برگ درخت و گلاب
و بخار که به قید از آب نمیگویند صحیح نیست سیم پاک بودن آب پس وضو ساختن سیم
با آب نجس مجزی نیست خواه عمدا باشد یا نسیانا چهارم پاک بودن مواضع وضو تا آب چهارم
وضو بر موضع پاک وارد شود و بملاقات با آن نجس نشود پنجم وسعت داشتن پنجم
وقت از برای ادراک وضو و نماز هر دو به تفصیلی که در مقامش مبین شد اگر غایت
وضو نماز موقوف باشد پس صحت وضو که غایت آن اقل از طهارت یا نماز
فلو امتداد است و بخوابها مشروط باین شرط نیست ششم قدرت داشتن ششم
بر استعمال آب شرعا و ادراک نماز در وقت پس اگر این قدرت نباشد منتقل
میشود به تیمم خواه قدرت واقعیه نباشد مثل آنکه بعد از طلب لازم آب نیابد
یا باشد ولیکن اذن شرعی در استعمال آن نباشد مثل آنکه استعمال آن
باعث حدوث مرض یا عسر و حرج ان شود یا باعث تلف نفس میشود از جهت

تشنگی

تشنگی و مثل اینکه آب موجود است ولیکن ملک مملوک غیر است و تحصیل اذن او واجب است
اگرچه بخریدن باشد ممکن نیست پس مناط این شرط تحقق قدرت شرعیه است که فقدان
آن باعث انتقال به تیمم میشود و موجب بطلان وضو میگردد اگرچه قدرت واقعیه باشد
به تفصیلی که در موضعش مقرر شد هفتم اباحت مکان وضو است علی الاحوط اگرچه
اقوی عدم اشتراط است به تفصیلی که در مقامش ذکر شد هشتم نیت است که و
جزو آن در صحت همهٔ عبادات شرط است و در جز بودن و شرطیت آن خلاف است
ولیکن قول به شرطیت ارجح است بنظر اگرچه ثمرهٔ شرعیه بر این خلاف مترتب نمیشود
چه نیت یا (قصد) عین قصد است قصد دیگر نمیتواند و اطلاق این نیت و قصد فعل معینی است از برای
اول خدا تنجیز او معتبر است در آن چند چیز اول این است که این عمل از روی قصد باشد
دوم پس اگر بی شعوری صادر شود اعتباری بآن نیست دوم این است که این عمل از
روی خدا باشد و داعی بر آن قصد قربت بسوی او باشد پس هرگاه عمل کند از جهت
تنهایی نفس یا دیدن یا شنیدن مردم یا نحو این این عمل باطل است و مراد از تقرب
بسوی خدا این است که بنده کم کند او را از جهت آنکه اهل و سزاوار معبود بودن است
سیم یا از جهت تحصیل رضای او یا از جهت دیگر از جهاتی که در مقامش ذکر کردیم سیم
این است که غیر خدا را قصد قربت ضم ننماید خواه آن غیر مباح باشد شرعا مثل قصد

یکرد
بنبیه و نشستن و نخوابیدن از وضو باز ایج باشد مثل اینکه روزه یا قربت ضم کند حفظ نفس
را بجهت اینکه حرام باشد مثل ریا و سمعه و مقصود از عدم ضم جز این است که غیر قربت
داخل نشود در داعی فعل باین معنی که اگر آن غیر نمی‌شد این عمل را بجا نمی‌آورد پس باید
قربت بسوی خدا به تنهایی داعی باشد بر فعل این عبادت و غیر او را در آن مدخلیت نباشد
اصلا و اگر اصل داعی قربت به تنهایی باشد و اعتبار ضمیمه بالعرض باشد اقوی صحت آن عبادت
است مطلقا ولیکن احوط ترک آن است خصوص اگر ضمیمه عارضیه ریا و سمعه باشد چهارم
این است که غرض از تقرب تقرب بهمین عبادت باشد بسوی خدا پس اگر این عمل را بقصد
قربت بجا آورد ولیکن غرض تقرب جستن بسوی خدا باین عمل نباشد بلکه بامر دیگری که در این
عمل اعتبار شده تقرب بشود آن عمل باطل است مثل اینکه وضو بسازد بجهت تعلیم
و ارشاد ناس و داعی او بر ارشاد تقرب باشد نه خود وضو چه این تقرب بوضو
مأمور به نیست بلکه تقرب بارشاد و هدایت ناس است که مطلوب است در شرع پنجم
این است که در این عمل قصد تنجیز داشته باشد نه تعلیق و مراد از آن این است که قاطع
باشد باینکه این عبادت معین را در این وقت بجا می‌آورد باینکه این عمل مقرب میشود
بسوی خدا و این مقتضی است چند چیز را اول اینکه ماهیت این عبادت را بجمیع اجزاء و
مقدمات و موانع و تمیز اجزاء از غیر اجزاء عالم باشد بعلم صحیح شرعی اجتهادی یا تقلیدی

که موجب این میشود که قاطع باشد باینکه مأمور به در حق او الآن همین است پس اگر چنین علم
نباشد آن عمل فاسد است خواه جاهل باشد بهمه آنها یا به بعض از آنها بلکه اگر همه اجزاء و شرائط
و موانع را بعلم صحیح شرعی بداند و یکی یا دو تا از آنها را نداند آن عبادت فاسد است دویم
اینکه جازم باشد بجزم عادی باینکه این عمل را در این زمان بجای آرد پس اگر شاک و معلق
است در بجای آوردن این عمل یا اتمام آن این عمل صحیح نیست سیم این است که
جزئی بر اجزای این عمل زیاد نکنند و جزء از آن را کم ننماید بلکه اعمال و افعال معینه شرعیه
بجا آرد بدون زیاده یا نقصان چه اگر چنین کنند آن عمل عبادت شرعیه نیست و مقطوع
الفساد است و القصد قصد تقرب با آن بسوی خدا ممکن نیست قطعا چهارم این است که
قطع کند که این عمل را از جهت تقرب بسوی خدا بجا می‌آورد و باینکه این عمل موجب تقرب
است بسوی خدا پنجم استدامت نیت است تا آخر عبادت باین معنی که نیت مذکوره
باید از اول عبادت تا آخر آن موجود باشد و هر جزء از آن بهمین نیت صادر شود پس
اگر یک جزء از آن مقرون باین نیت نباشد آن عبادت فاسد است خواه قصد
نیت بقصد جمیع اجزاء آن باشد یا بقصد بعض از آن ششم قصد کردن غایت معینه
از غایات شرعیه که از برای وضو ثابت است مثل نماز و طواف و تلاوت قرآن

و نحو آن پس اگر وضو را بسازد و هیچیک از این غایات را در نظر نیاورد آن
وضو باطل است آنچه گفتیم در اجزای نیت در همهٔ عبادات جاری است مگر مفتی که
مخصوص است بطهارات ثلث که وضو و غسل و تیمم باشند و در سایر عبادات
مثل نماز و روزه و نحو آن جاری نیست بدانکه جماعتی در نیت اجزاء دیگر
اعتبار کرده اند یکی اعتبار خطور ببال است باین معنی که در ابتداء فعل صورت
آنرا با جمیع مشخصات و ممیزات و تقرب بنظر آورد و التفات بآن نماید دوم
قصد وجه است یعنی واجب را بقصد وجوب بجا آورد و مستحب را بقصد استحباب
سیم قصد وجه است ~~یعنی واجب را بقصد وجوب~~ اباحت نماز و رفع حدث
در نیت اقوی در نزد حقیر این است که اعتبار اینها لزومی ندارد بلکه قصد فعل
معین از برای خدا کافی است در صحت عبادت ولیکن احوط اعتبار این امور است
در نیت با امکان و عدم ترتب وسواس بر آن و اگر موجب وسواس شود
شبههٔ نیست در اینکه ترک اولی است اما مقام دویم پس گوییم اجزاء وضو
معتبر چیزها ئیکه محصل وجود او میباشند و قوام او بآنهاست و داخل در حقیقت
و ماهیت او میباشند چند چیز است اول شستن رو است و قدر و در طول از
استنگاه

وضو باطل

در بیان اجزای وضو

رستنگاه موی است که آنرا قصاص گویند تا طرف زنخ که آنرا ذقن گویند و عرض آن قدری است
که واقع است میان انگشت بزرگ و انگشت میانه و مراد از تحدید عرض باین حد این است که این
مقدار معتبر است بدون زیاده و نقصان از قصاص تا زنخ چه عرض او در نزدیکی زنخ
نقصان این مقدار است یا کمتر بلکه مراد این است که در آن مواضعی که سطح ظاهر رو در عرض
باین مقدار یا زیادتر است معتبر است این مقدار رو در حد وجه و داخل است در آن و زاید
برین بیرون است از آن و اما آن مواضعی که عرض وجه انای کمتر است معتبر است در عرض
آن حال مقداریکه آن را وجه میگویند و اعتبار تحدید مذکور در این نیست و در این جزء
استقلال وضو معتبر است چند چیز است اول شستن این محدود است بطریق جریان
عرفی که عبارت است از نقل آب از موضعی بموضعی اگر چه بمعونت آلت باشد در حالت
اختیار و امکان پس [illegible] در این حالت کافی نیست دوم این محدود بجمیع اجزا
باید شسته شود پس اگر جزئی از آن نشسته نشود وضو باطل است و شستن
زاید برین لازم نیست بلکه قلیلی از آن که شستن آن من باب المقدمه لازم است
و در شستن مواضع تحذیف و نزعتین و صدغ و عذار و عارض تفصیلی است که در هدایة
الانام آن را با تفصیل موضوعات ذکر کردیم و حاصل آن این است که هر چه
از اینها داخل حد مذکور شد شستن آن لازم است و هر قدریکه از آن خارج است

شستن آن لزومی ندارد مگر فیما هو باب المقدمه و آنچه مذکور شد از تحدید وجه که شستن آن
لازم است نسبت بکسی است که مستوی الخلقه باشد باین معنی که نسبت اعضای او بیکدیگر بنحو
ی که غالب ناس بر آن حالت می باشند پس اگر کسی دستش دراز باشد باعتبار
این نسبت یا قصیر او یا لاغر باشد یا کم باشد رجوع میکنند بمستوی الخلقه و اعتبار میکنند بآن
مقداری که مقتضای استوی خلقت است و محدود بآن را میشوید لزوما دوم متعلق
شستن باید پوست باشد و لازم است که آب بنحو جریان بآن برسد نه بچیز دیگر
این در وقتی است که در آن محل موئی نباشد مثل روی زنان و امثال ایشان و بعض
از روی مردان و اگر در آن محل موئی رسته باشد پس اگر آن پوست مستور است
بموئی در همه حالت لازم است در اینجا شستن ظاهر مو و لازم نیست تخلیل و رسانیدن
آب بپوست هر چند که مستور است بموی در نزد ما طایفه محقه اعنی اثنی عشریه و اگر پوست
مستور نباشد بموی در همه حالت ظاهر باشد شستن آن پوست و موها و نیز تمام
لازم است خواه رسانیدن آب بپوست محتاج باشد به تخلیل و حرکت دادن انگشت
در میان آن یا نباشد و لازم است در این مقام که قدری از پوست مستور را هم باب
المقدمه بشوید و اگر پوست مستور باشد بموی در بعضی از احوال و بعضی دیگر آشکار
و ظاهر باشد اقوی این است که حکم این صورت حکم صورت سابقه است در وجوب

شستن

شستن پوست و موی و این تفصیل مخصوص نیست به ریش بلکه در ابرو و شارب
و غیر آن نیز جاری است و ظاهر این است که اگر زن صاحب ریش باشد این تفصیل در حق
او ثابت است ۳ لازم است شستن رو از اعلی باسفل باین معنی که از قصاص شروع کند و
بسمت زنخ برود و شستن در وقتی که این امر متحقق شد کافی است و دیگر لازم نیست
که هر جزء از اعلی پیش از هر جزء اسفل شسته شود خواه آن اعلی بر سمت اسفل باشد یا
بر سمت دیگر پس اگر در حین شستن از اعلی باسفل دست بر خورد بجزئی از اسفل و آن
شسته شود و جزئی از آن که بالای این اسفل باشد در بیوقت دست بآن نرسد و
شسته نشود بلکه بعد از این شسته شود آن وضو صحیح است دوم شستن هر دو دست و
در این جزء معتبر است چند چیز ۱ شستن هر یک از دو دست است بآب بطریق
جریان در حالت اختیار از مرفق تا سر انگشتها و شستن جمیع اجزای این محدود
لازم است و اخلال به شستن جزئی از اجزای آن باعث بطلان وضو میشود و نفس
مرفق نیز داخل است در این محدود و شستن آن بالاصاله لازم است و شستن فوق آن
لازم نیست مگر آن مقداری که تحصیل یقین به شستن مرفق موقوف است بشستن آن که
شستن آن من باب المقدمه لازم است و مراد از مرفق بجمیع مجموع طرف استخوان
ذراع و بازو است نه حد مشترک میان این دو استخوان ۲ شستن از مرفق کند بسوی

واگر عکس کند وضوء او باطل در نزد مجتهد و مراعات ترتیب میان اعلی و اسفل از اجزاء
بخوانین که در وجه گذشت سیم متعلق شستن باید پوست بازو و مویکه از ان محسوب
میشود بشوید و باید آب را بنحو جریان بانها رسانند پس اگر در بعضی از اجزاء ان آب بجاى
رسانیده ان وضو باطلست و اگر مو بلند شود بنحویکه در عرف از اجزاء بازو محسوب
نشود ان از اجزاء وضو نیست شرط سیم مسح سر است و مراد از سر یکه واجبست شستن
در وضو مسح ان بعض از سر است نه همه ان و ان مقدم و پیش روی سر است نه موضع
دیگر از ان مثل فرق سر و کنار ان و ظاهر انست که مراد از بعض مقدم ان مقدار است
که میان قبه سر و رستنگاه مو باشد خواه در میان نزعتان باشد یا نه و احتیاط اینست
که اعتبار کنند ان مقدار را اگر در میان نزعتین است و ان زیاده مینمایند و مسح را
بر ان واقع سازند و شبهه نیست که مسح بعض از سر که مذکور شد واجبست و ا
واجزاء وضو است و در ان چند چیز لازم است اول مسح کردن است بنحویکه اهل عرف
بگویند پیش سر را مسح نمود پس مسمی مسح کافیست و تحدید از برای ان در طول
و عرض نیست پس مسح کردن بانچه فرا گیرد یک انگشت کافیست و لازم نیست که بعرض یک
انگشت باشد و لیکن فقهاء احتیاط اینست که مراعات سه انگشت مضموم را در طول
و عرض هر دو نماید ٢ لازم است که مسح از اعلی بسمت جبهه باشد و اگر عکس کند وضوء او

باطلست

باطلست ٣ باید مسح بر پوست پیش سر واقع شود اگر بر سر موئی نباشد
و اگر مو دارد باید مسح بر موئی واقع شود که مخصوص است بان محل مراد از اجزای وضو
ان موئی است که از همان محل رسته باشد و بکشیدن از ان حد بیرون نرود پس
اگر میان الت مسح و میان پوست پیش سر یا موی ان حایلی باشد که مسح
بر ان واقع شود و مانع شود از وقوع مسح بر پوست یا موی ان وضوء
باطلست ٤ باید محل مسح متاثر شود از تری که در دست باشد
بمعنی که اهل عرف بگویند که این محل تر شد پس اگر رطوبت بطریقی باشد که
بجهت یا تاثیر ان محل نشود ان وضوء باطلست ٥ باید مسح به تری باشد که
در دست است و اگر در دست تری نیست به تری که در سایر مواضع
وضو میباشد مثل ریش و ابروی و نحو ان مسح نماید پس اگر با آب خارج
مسح کند ان وضوء باطلست و ظاهر اینست اگر بتری سایر مواضع مسح کند
و حال انکه در دست تری وضوء موجود باشد ٦ باید مسح بکف دست باشد
پس اگر بچیز دیگر مسح کند ان وضوء باطلست بدانکه چون واجبست که مسح
پیش سر به تری دست باشد پس اگر محل مسح تر باشد و رطوبت ان ز
یاد باشد بنحویکه در عرف بگویند که به تری دست مسح شد ان وضوء باطلست

باشد شرط است در صحت مسح که چیزی رطوبتی در محل نباشد بلکه بحالتی باشد که بان
صدق کند عرفا که بتری دست مسح شده چهارم مسح کردن دو پشت پاست
که این مسح از واجبات وضو و اجزاء آنست و مراد از پا آنکه مسح آن لازم است
همه پا نیست بلکه بعضی از آنست و مراد از آن پشت پا نه شکم آن و حد آن
در طول از سر انگشتان است تا کعب و نفس کعب نیز داخل است و در عرض مسمی
است باین معنی که همینکه صدق کند که عرض پا مسح شده کافیست پس یک خط کفایت
میکند ولیکن احوط اعتبار یک انگشت است و احوط ازین اعتبار مجموع پشت پاست
و مراد از کعب استخوانیست که برآمده است بر پشت پا و آن را قبه قدم گویند و
در مسحیکه لازم است که بر پشت پا بکشد بلکه تحدید شد و ... واقع شده
مسح ... چند جزء است ۱ الف مسح کردن این محدود بنحویکه صدق اسم
شود عرفا ۲ واقع شدن مسح است بر پوست پشت پا و رسیدن تری
دست است بان پس مسح کردن بر حایلی مثل جوراب و چکمه و کفش آن مجزی
نیست و از جمله حایلست موئیکه بر پشت پا باشد بنحویکه مسح بشره این محدود
بر مسح آن صدق نکند پس با مثل این نیست علی اگر موی قلیل و کوتاه باشد بنحویکه
با وجود آن صدق کند که بشره آن محدود مسح شد وجود آن مو مانع نخواهد بود

متابل شده

۳ متابل شدن محل است بتری دست و اگر این تاثیر حاصل نشود آن مسح باطل
۴ باید این مسح بتری باشد که در دست است بتفصیلی که در مسح سر گذشت ۵ باید
این مسح بکف دست باشد نه بآلت دیگر ۶ مسح کردن از سر انگشتان است بسوی کعب
علی الاحوط الاولی و عکس نیز جایز است و حکم تری محل مسح چنان است که در مسح سر
ذکر شد ۵ ترتیب میان اجزاء وضو است که مذکور شد پس واجبست که اول
روی را بشوید و بعد از آن بازوی راست را بشوید و پس از آن بازوی چپ را
پس سر را مسح نماید پس پای راست پس پای چپ و هر دو پا را باهم مسح کردن
جایز نیست علی الاقوی بلکه ترتیبی که ذکر شد مراعات آن لازم است و اگر مخالفت
آن عمدا کند وضوی او باطلست این در وقتیست که بآنچه کرد اکتفا نماید اما اگر
اعاده کند آنچه را که بترتیب آن بعمل نیامده با حفظ موالات وضوء او صحیحست ۶ ششم واجبات
در وضو موالات و مراد از آن تتابع عرفی نیست تا لازم باشد بجا آوردن اجزاء وضو
از پی هم بلکه مراد اینست که داخل در واجب شده پیش از آنکه همه اعضای سابقه خشک
شود پس لازم نیست که همه اعضای سابقه تر باشد چنانچه بعضی گفته اند بلکه اگر در یک
عضوی تری باشد کافیست خواه عضو قریب باشد یا بعید علی الاقوی و حق اینست که
متابعت عرفیه لازم نیست نه بلزوم شرعی که موجب گناه شود و نه بلزوم شرطی

وضوء اجزاء

موجب فساد نشود بلکه اعتبار تتابع عرفی در نقض عضو و وضو است که لزوم داشته
باشد و مراد از آن این است که در وقتی که شروع کرد به شستن دست راست مثلا
از مرفق اجزای این دست را از پی هم بشوید و فصل معتد به قرار ندهد و بعد از فارغ
شدن از شستن اجزاء مشغول به شستن جزء دیگر شود و احوط این است که این
تتابع را در اجزای وضو نیز اعتبار کنند چنانچه طائفه گفته اند و در صورت رعایت
این تتابع اگر همه اعضای سابقه خشک شود وضو صحیح است پس عدم جفاف سابقه
همه اعضا در اینجا لازم نیست مگر اینکه جفاف همه اعضای سابقه باعث این شود
که باید تازه مسح واقع شود چه در اینجا نیز عدم جفاف مذکور لازم است از
آنچه گفتیم ظاهر می شود که جفاف همه اعضا با عدم تتابع عرفی و صورت از تتابع
عرفی مبطل است و ترک و عدم آن لازم است و اجزا است و بر مکلف واجب است
اتیان به آن اگرچه به رعایت تتابع عرفی باشد پس موالات جزء است معتبر در
حالت تتابع با اینکه جفاف در حالت تراخی و نحو آن مبطل است چنانچه بر متامل
پوشیده نیست پس موالات که جزء است ترک کردن مکلف است جفاف
مخصوص را که مبطل است و اقوی این است که موالات مذکوره از اجزاء وضو نیست
چنانچه گفتیم نه از شرائط آن پس احتمام جزء از لزوم قصد قربت و عدم ضم

ریا و لیکن آن در آن جاری است بلکه لازم است در وضو که این شخص خود مباشر افعال
وضو شود و جمیع اجزای آن را خود بجای آرد جایز نیست که کسی دیگر همه اجزا را یا بعض
را بجای آرد و در ضرورت و شرطیت این مباشرت اشکال است و لیکن ظاهر این
است که اگر قصد مطلوبیت آن نماید به اعتبار جزئیت یا شرطیت کافی باشد ان شاء الله
اما مقام سیم پس گوییم که موانع وضو بعضی چیزها است که حدوث یکی از آنها باعث ابطال
وضوء و شرعیت فعل آن از برای شروط طهارت می شود و آنها را نواقض
وضو و مکمل حکم جنابت و وضو می نامند چند چیز است ۱ خروج بول و غایط است از موضع معتاد
یا غیر موضعی که عادت به نوع انسان جاری شده که آنها از آنجا بیرون آیند و شرط
نیست در انتقاض وضو به آنها اعتبار بلکه مجرد حدوث آنها وضو منتقض می شود از
برای این مسئله فروع بسیار است که در هدایة الانام ذکر کردیم ۳ بیرون آمدن
باد است از موضع معتاد و شرط نیست در انتقاض وضو به آن که آواز شنیده یا بو
بیش شنیده شود بلکه در وقتیکه علم به خروج آن بهم رساند وضوء او شکسته می شود خواه
بوی یا آواز آن شنیده شود یا نه و اگر یقین به خروج ندارد وضوء او صحیح است و اعتناء
به اموری که باعث تشویش نفس می شود نباید کرد و این تفصیل در خروج بول و غایط
نیز جاری است و اگر باد از قبل زن یا ذکر مرد بیرون آید و منفذ طبیعی آن بهم نرسد منه

موانع

[illegible]

نباشد این باعث انتقاض وضو نمیشود و اگر مقعد آلوده بغایط بیرون آید و جدا از او
جدا نشود و نشده دو باره فرو رود وضو باین منتقض نمیشود و خواب است که بر چشم و گوش
غلبه کند باین معنی که چشم و گوش هر دو ادراک نکنند این خواب فی نفسه باعث انتقاض وضو
است در همه حالات و بیهوشی با وجود آن شخص نائم آواز را میشنود میشود باعث انتقاض
وضو نمیشود و اگر شک کند که آیا چنین خوابیکه آواز را نمی شنید یا نه عارض شد یا نه شک
نمیکند و وضو صحیح است ۴ دیوانگی و مستی و بیهوشی است پس اگر کسی با وضو باشد و دیوانه
شود یا بیهوش گردد و یا مست گردد پس از آن این عارض زایل شود بر او لازم است
که وضو بسازد از برای نماز واجب و غیر آن ۵ استحاضه قلیله است که باعث شکستن وضو
و وجوب آن از برای هر نماز میشود علی الاظهر الاشهر ۶ استحاضه متوسطه و کثیره است بتفصیلی
که در مقامش مسطور است ۷ جنابت است خواه بجماع باشد یا با انزال چه جنابت باعث
انتقاض وضو میشود گرچه باعث وجوب وضو نمیشود و حیض و نفاس است که باعث انتقاض
وضو و وجوب آن خواهد بود علی الاقوی مس میت است بعد از برودت و پیش از غسل
دادن او بتفصیلی که در موضعش ذکر نمودیم ۹ تری است مشتبه که بعد از شستن مخرج و پیش
از استبراء شرعی به بیند و نداند که بول است یا منی مثلا چه این تری مشتبه باعث انتقاض
وضو و وجوب آن میشود خواه اصلا استبراء نکنند یا استبراء کرده ولیکن استبراء شرعی نشود و

الرشد

اگر شک کنند که استبراء شرعی بعمل آمده یا نه احوط و اقوی انتقاض وضو و لزوم اعاده آن است
اینست مجملی از شرایط و اجزاء و موانع وضو تفصیل انها و بیان سایر احکام در رساله است
دوم الانام مسطور است باین رجوع شود تا رفع حاجت کرده از آن ۳ چهارم امر که بیان مهیات و
مقدمات انها مسطور است درین وجیزه غسل است که یکی از مقدمات نماز است اگر
چه غسل در شریعت مقدسه از برای آن انواع کثیره است بجهت تعدد اسباب وجوب و
استحباب مثل غسل جنابت و غسل حیض و غسل احرام و غسل جمعه و نحو انها از اغسال
ولیکن کیفیت ماهیت همه انها یکی است چنانچه امر در وضو و تیمم نیز چنین است و انچه
است امر در شرایط و موانع مذکور قلیلی و مقصود درین وجیزه کشف ماهیت مشترکه
غسل و جمیع شرایط آن است چنانچه غرض نسبت با آن دو نوع دیگر از طهارت چنین است
پس گوئیم کلام درین نوع از طهارت نیز در سه مقام است شرایط و اجزاء
و موانع اما مقام اول پس گوئیم که شرایط غسل مطلقا همان شرایطی است که در وضو ذکر
شد پس مادامیکه همه آن شرایط متحقق نشود غسل صحیح نخواهد بود و در اینجا
شرط دیگر نیز هست و آن حدوث سببی از اسباب وجوب یا استحباب است
چه مادامیکه یکی از آن اسباب موجود نشود و آن غسل مشروع نیست و نفی مشروعیت
مستلزم نفی صحت است مثلا سبب مشروعیت غسل جنابت وجوبا یا استحبابا حدوث

جنابت است پس تا جنابت حاصل نشود غسل جنابت فاسد است قطعا و کفایت
نمی کند از آنکه مشروع میشود بعد از جنابت از غسل مثل غسل مستحب در شبهای قدر چه
مادامیکه شب قدر داخل نشد غسل کردن از برای آن صحیح نیست پس غسل کردن در
روز هیجدهم رمضان از جهت شب نوزدهم باطل است و همچنین است و حال در سایر
اسباب این است قاعده کلیه در جمیع اسباب غسل مگر اینکه شارع مقدس در غسل
مخصوص اذن بدهد به تقدیم و جنابت آن غسل از حدوث سبب آن چه در اینجا تقدیم جایز
است بقدر اذن مثلا اینکه شارع اذن داد به تقدیم غسل جمعه در روز پنجشنبه از
برای کسیکه گمان دارد که در روز جمعه بسبب عذری از ادراک غسل نخواهد کرد و این
شرط در وضو و تیمم نیز موجود است ولیکن در آن تفصیلی است که ذکر آن در این وجیزه
مناسب نیست و چون مقصود بیان حال این عبادات است در حق مکلفین متعرض شرط
تکلیف نشدیم و الا یکی از شرایط صحت وضو و غسل بلکه سایر عبادات تکلیف است
بنا بر مشهور که عبادت صبی ممیز صحیح نیست شرعا یا تمیز است بنا بر صحت عبادت ممیزین
که خالی از قوت نیست مقام پس گوئیم که غسل مطلق بحسب صورت و کیفیت بر دو
قسم است اول غسل ترتیبی است و آن مشتمل بر چند جزء است ۱ شستن تمام اعضا بطریق
جریان آب در حالت اختیار پس اگر جزوی از بدن شسته نشود یا شستن بطریق جریان

آب نباشد آن غسل باطل است ۲ لازم است که شستن به پوست بدن تعلق
بگیرد و تمام پوست باید شسته شود در غسل پس اگر جزوی از جهت حایلی یا بخواه آن
شسته نشود غسل باطل خواهد بود اگر در پاره ای از مواضع آب به پوست نرسد
بجهت مانعی مثل موی بسیار که بر سر زنان است یا انگشتری یا بخواه آن لازم است که
آن را حرکت دهد تا آب به پوست برسد و در وقتیکه آب به تمام پوست رسید غسل
شرعی بعمل میاید دیگر شستن مو لزومی ندارد خواه موی سر باشد یا موی ریش یا
غیر اینها و خواه غسل کننده مرد باشد یا زن مگر آن موئیکه شستن پوست موقوف است
بر شستن آن که شستن آن مو لازم است از این جهت نه از جهت جزئیت غسل احوط شستن موست
مطلقا تا یقین به شستن تمام پوست حاصل شود و نه از جهت جزئیت استحباب بیقه چه در این تا
ملتزیت ۳ لازم است شستن پوست تمام بدن البته شستن منفرد و جداگانه حاصل شود
یکی شستن سر است و مراد آن مجموع کره سر با گردن است که اتصال دارد به کتفین اگرچه
در باب صوم کردن از سر خارج است پس واجب است که این مجموع را یکدفعه بشوید
بنحویکه مذکور شد دوم شستن جانب راست است یعنی نصف از باقی بدن که بر سمت
دست راست واقع است لازم است که تمام بدن آن را از کتف تا سر انگشتان پای
راست بشوید در دفعه دیگر و در اعالی بدن که تمیز میان نصف راست و چپ

لازم است که قدری از طرف چپ را هم با ب المقدمه در این غسل داخل کند تا یقین حاصل شود
بشستن طرف راست سیم شستن جانب چپ است یعنی طرف دیگری از باقی بدن که بر
جانب دست چپ است باید شسته شود چنانکه در راست گذشت و احوط این است که
تمام عورتین را در غسل هر یک از دو جانب داخل کند و همراه آن بشوید ۴ ترتیب است
میان این غسلات به این نحو که اول سر را بشوید و بعد از آن جانب راست را و پس از آن
جانب چپ را و اگر مخالفت کند و بآنچه گذشت اکتفا نماید غسلش صحیح نیست پس جایز است
گردن را پیش از کره سر بشوید و گردن را پیش از هر دو بشوید و همچنین است حال سایر
صور مخالفت ترتیب ولیکن احوط و اولی این است که در سر و جانبین ابتدا کند در غسل
بالا دوم غسل ارتماسی است که بدل از غسل ترتیبی است و مراد از آن این است که بعد
از نیت تمام بدن را بیکدفعه در آب فرو برد تا غسل شرعی بعمل آید و در این غسل چند جزء
معتبر است ۱ شستن تمام اعضاء بدن بملاقات عضو با آب نه بطریق جریان آب بر آن
چه جریان آب بر آن در اینجا متصور نیست بلکه بورود عضو بر آب و فرو رفتن در زیر آن
بعمل آید ~~و در این غسل چند جزء معتبر است~~ ۲ باید این شستن بجمیع پوست بدن برسد پس
اگر جزوی از پوست بدن بماند و بجهت حایلی آب بآن نرسد آن غسل باطل است و
شستن موی در اینجا بالعرض متحقق خواهد شد ولیکن جزء غسل نیست ۳ وحدت

و اتصال یا آن بعمل نمیاید
و در نقض چیزی را زین
عکس ترتیب لازم نیست

عرفیه است به این معنی که لازم است بر او در این نوع از غسل که یکدفعه با آب فرو رود چنانکه
اهل عرف بگویند که بزیر آب فرو رفت پس اگر فرو رفتن با آب متعدد باشد مثل یکدفعه
اینکه بعضی از اعضا را با آب فرو برد و پس صبر کند و بعض دیگر را از آن را فرو برد آن غسل
صحیح نیست و همچنین است اگر فرو رفتن با آب یکی باشد با این نحو که تمام بدن را بتدریج و
حرکت متصل با آب فرو برد ولیکن بتأنی و آرام فرو رود به نحوی که اهل عرف
نگویند که یکدفعه فرو رفت چنانچه بسیاری از عامه ناس جهلا این را غسل میشمارند
چه این غسل نیز باطل است و چون معتبر دفعه عرفیه است نه دفعه حقیقیه پس حرکت
دادن موها در اول ورود بر آب تا آب به پوست رسد ضرری ندارد چه این وحدت
عرفیه منافی نیست ۴ خصوصیت اول ملاقات هر جزو است با آب چه خصوصیات
این غسلات معتبر است در حقیقت این غسل و قصد تنها لازم است در تعیین غسل که
معتبر است در عبادات مطلقا پس ملاقات تنها نیکه از برای اجزاء بدن واقع میشود میان
اول ملاقات جزو اول و اول ملاقات جزو آخر که ملاقات اول اجزا اینست
واحد در غسل نیست پس اگر این تعیین قصد نشود اگرچه برسید اجمالا باشد ظاهر
این است که آن غسل باطل است و تعدد غسلات و ترتیب در این غسل ساقط است
و اقوی این است که خروج تمام بدن از آب لازم نیست در صحت آن غسل بلکه

همینکه بعض از بدن خارج است در صحت این غسل کفایت میکنند ولیکن احوط اعتبار
خروج تمام بدن است از آب بدانکه یکنوع از غسل در شریعت است که ترتیبیست
ولیکن غسل اعضا باجراء آب بر آنها نیست بلکه بفرو بردن آن حاصل میشود
باین طریق که بعد از نیت غسل سر را بقصد غسل در آب فرو برد تا سر و گردن
شسته شود بعد از آن جانب راست را بقصد جزو دویم در آب فرو برد تا
غسل لازم بعمل آید پس از آن جانب چپ را فرو برد بقصد جزو سیم این غسل
بجا آید اجزاء ترتیبیست و اجزاء آن همان است که مذکور شد مگر اینکه جزو اول
این غسل شسته میشود تمام آنها بفرو بردن آنها در آب چنانچه در ارتماسی ذکر
شد نه بجریان آب بر آنها چنانچه در ترتیبی بیان شد پس این غسل ترتیبی ارتماسی
اما مقام سیم پس گوئیم که مراد از مانع غسل چیزیست که حدوث آن بعد از
غسل باعث میشود که آن غسل از تاثیر شرعی خود میافتد خواه باعث وضو شود یا غسل
چنانچه مراد از مانع وضو همین معنی است بیانش گذشت بنا بر این حکم اغسال است بمانع
مختلف میشود چه غسل مطلقا بر دو قسمست قسم اول آنست که با وضو یا بی وضو باعث
رفع حدث اکبر و مباح بودن دخول در مشروط بالطهارت میشود مثل غسل جنابت
و غسل حیض و امثال اینها و قسم دیگر آنست که چنین نیست مثل غسل جمعه و غسل

احرام

احرام و غسل شبهای رمضان و امثال اینها چه این اغسال مستحبه بنا بر مشهور و مختار
رافع حدث اکبر بلکه اصغر نیز نمیشوند اما قسم اول پس هر چیزیکه ناقض وضو است
خواه موجب وضو باشد مثل بول و غائط و ریح و نحو آن و خواه موجب غسل باشد مثل
جنابت و حیض و نحو آن مانع غسل خواهد بود چه بعد از حدوث آن ناقض
نمیتوان با آن غسل داخل در مشروط بالطهارت شد مثل نماز واجب و مستحب
و نحو آن مثلا کسیکه بغسل جنابت است مباح است برای او داخل شدن در چیزیکه
مشروط است بطهارت از حدث اکبر و اصغر مثل نماز و طواف و نحو آن و در حالیکه
بول کرد یا خوابید محدث بحدث اصغر میشود و نمیتواند داخل در نماز و نحو آن
بشود و همچنین است اگر جنب یا حائض شود یا مس میت نماید پس بجهت
یکی از نواقض این غسل جنابت از تاثیر شرعی که اباحت مشروط بطهارت مطلقاست
میافتد پس آن ناقض مانع خواهد بود ولیکن بعضی از آثار غسل جنابت است
که بمطلق ناقض رفع نمیشود بلکه ارتفاعش مخصوص است بناقض مخصوص
مثل دخول در صوم ماه رمضان چه جواز دخول در آن منتقض نمیشود بجهت
بحدوث بول و غائط و نحو آن از حدث اصغر بلکه منتقض میشود بحدوث
جنابت و نحو آن از حدث اکبر پس مانع غسل بر دو قسمست یکی آنست

کمانع است از بعضی تاثیرات آن و آن حدث اصغر است مثل بول و غایط و نحو آن
دیگر آن است که مانع است از تاثیر آن مطلقا و آن حدث اکبر است و همچنان است حال
سایر اغسال مستحبه نماز و نحو آن اما قسم دویم پس گوئیم که غسل شب قدر مثلا رافع
حدث اکبر یا اصغر نیست تا حدوث ناقض از نواقض مانع از تاثیر آن و موجب زوال
آن شود بلکه مقصود از آن کمالات معنوی که خداوند جل شانه بآن عالم است و بمجرد
صدور آن در این شب آن اثر حاصل میشود و زوال آن اثر بحدوث ناقض از نواقض
معهوده یا نحو آن از شرع معلوم نیست بلکه ظاهر اخبار یکه در باب این اغسال مسنونه وارد
شده عدم زوال آن اثرات است بسبب مطلقا پس این نوع از غسل از برای آن ما نحن در شریعت
مقدسه ثابت نیست تا متعرض ذکر آن شویم بدانکه لازم است در غسل بلکه در تیمم نیز
مباشرت بنحویکه در وضو گذشت سیم از آن چهار امریکه بیان ماهیات انها بشرایط
وموانع مقصود است درین رساله تیمم است که یکی از مقدمات نماز و بدل اضطراری از
غسل و وضو است در مشروعیت تیمم و بدلیت آن از طهارت مائیه اشکالی و خلافی نیست
بلکه این از ضروریات دین است و ظاهر و اشهر این است که تیمم بدل است از طهارت مائیه
که رافع حدث باشد مطلقا خواه آن طهارت مائیه واجب باشد یا مستحب و خواه وضو باشد
یا غسل و مباح میشود بتیمم هر آنکه بجز الطهارت مائیه مباح میشود پس تیمم بدل میشود از

بیان

شرایط

برار

برای وضوء و نماز و مس کتابت قرآن و طواف و وضو و تلاوت قرآن و زیارت
مقابر و بقاء بر طهارت و نحو اینها و از برای غسل جنابت از برای نماز و طواف و روزه
ماه رمضان و نحو این از غایات غسل جنابت و از برای غسل حیض و نفاس و نحو آن
از غسل رافع حدث نسبت بهمه غایاتی که از برای این اغسال مقرر است و هر امریکه
بسبب یکی از این وضو یا غسلها در حال اختیار مباح میشود بسبب تیمم بدل از آن در حالت
اضطرار مباح میشود اگرچه حدث بسبب تیمم مرتفع نشود در این حالت باقی باشد و تمام
وضو و غسل و غایات آنها و اموریکه بآنها مباح میشود در هدایة الانام مسطور است
بآن رجوع شود و مقصود در اینجا نیز بیان سه مقام از تیمم بر سبیل اجمال شرایط و اجزاء
و موانع آن اما مقام اول پس گوئیم که آن چیزیکه مدخلیت دارد در وجود آن در صحت
تیمم و مشروعیت آن و فقد آن باعث بطلان آن میشود چند چیز است اول این است که
این شخص قادر نباشد بر استعمال آب شرعا پس اگر قدرت شرعیه باشد بر آن تکلیف
او وضو یا غسل است نه تیمم چه تیمم بدل اضطراری است و مشروعیت آن موقوف است
به ثبوت عجز شرعی از طهارت مائیه و اسباب این عجز چند چیز است اول نبودن آب است
بقدر کفاف بعد از طلب شرعی لازم که تحدید آن بر وجه مفصل در هدایة الانام
مسطور است پس در وقتیکه آب موجود نباشد و طلب آن کند بر وجهیکه بر او لازم است

وآن مقدار آبی که کفایت او کند در ساختن طهارتی که بر او لازم است از وضو یا غسل نیابد بر او
لازم است تیمم بدل از آن طهارت خواه در سفر باشد یا در حضر و خواه آب نیابد اصلاً یا
اینکه آب بیابد ولیکن بقدر کفایت نباشد و اگر بر او وضو و غسل هر دو لازم باشد و آبی
که یافت شد کفایت یکی از آنها نماید واجب است بر او که آن طهارت را بجا آرد و بدل
از دیگری تیمم بجای آرد ۳ این است که آب موجود است ولیکن نتواند که آن را استعمال
نماید از جهت مرض بای طریق که اگر استعمال آب کند مرض پیدا شود خواه مرض متعلق
تمام بدن باشد مثل تب یا اینکه مخصوص بعضوی باشد مثل درد چشم و مثل خوف حدوث
مرض است خوف زیادتی آن یا طول کشیدن آن در هر یکی از این صور منتقل میشود به تیمم
در صورتیکه بجهت مشقت شدید نشود که بجهت عادت نتوان آن را باختیار متحمل شد
و اگر بجهت چنین مشقت نشود پس اگر آن مرض مرضی است که عادةً تحمل آن است
بجهت عادت و استعمال آب باعث حدوث یا زیادتی یا طول آن خواهد شد ظاهر آنست
که این مرض نیز باعث انتقال به تیمم میشود خواه مرض شدید باشد یا نه و اگر عادةً تحمل
آن مرض در عادت نباشد و آن را از امراض نشمرند چنین مرض باعث انتقال سوی تیمم
نمیشود و اگر جروح یا قروح باعث این شود که از استعمال آب متضرر شود لازم است
در اینوقت انتقال به تیمم مگر آن صورتیکه باید طهارت جبیره بجای آرد چنانچه در هدایة الانام

در بحث

در بحث جبائر ذکر کردیم و شرط میشود در انتقال به تیمم علم بحدوث مرض و گمان بلکه ظن بآن کافی
است از هر راهی که شد ۳ این است که آب موجود است ولیکن از جهت شدت سرما استعمال آب
باعث مشقتی و دردی میشود که نتوان آن را متحمل شد یا خوف حدوث مرض یا طول یا زیادتی
آن در آن استعمال باشد در اینوقت انتقال به تیمم لازم است و جایز نیست وضو ساختن و
غسل کردن و اگر حصول یکی از این امر از جهت زیادتی گرمی یا بدبوی آب باشد ظاهر
این است که در اینجا نیز انتقال به تیمم لازم ۴ این است که در استعمال کردن آب خوف
حدوث شینی است و مراد از شین درشتی است که در پوست بدن پیدا شود و باعث
بدی و قباحت خلقت میشود بسبب که بجائی میرسد که پوست شق میشود و خون از
آن بیرون میآید شبهه نیست که این امر فی الجمله باعث انتقال به تیمم میشود و لیکن در آن
تفصیلی است که در هدایة الانام بیان شد ۵ این است که آب کمی که دارد آن را
برای آشامیدن و اگر آن را استعمال کند در طهارت هر آینه خوف این دارد که از تشنگی
تلف شود یا مرض حادث شود یا مرض زیاد شود یا علاج آن دشوار شود یا زحمتی یا مشقتی
حاصل شود که نتوان در عادت آن را متحمل شد در اینجا نیز انتقال به تیمم لازم است
از برای این سبب بلکه اسباب متقدمه و آینده فروع بسیار است در هدایة الانام ذکر
شد باید رجوع شود ۶ این است که در استعمال آب از دزد یا جانور بر نفس یا بر مال

مترسد و مراد این است که این شخص آب ندارد که وضو یا غسل بعمل آرد و لیکن آب در جایی موجود
است که اگر با بیگار و دواب تحصیل کند از دزد یا جانور مترسد بنفس خود یا نفس مؤمن محترمی
یا بر طرف از خود یا مؤمنی مثل زخم و کوفتن و کوران یا بر طرفی یا زوال عقل ترسد لازم است
بر او که منتقل شود به تیمم و اگر از تلف شدن مال ترسد و تلف آن باعث یکی از امور مذکوره
شود از جهت اینکه آن مال محتاج الیه در سفر است و فقد آن باعث تخلف از رفقه می‌شود
و تخلف باعث یکی از این امور خواهد شد در این جا نیز انتقال به تیمم لازم است و همچنین است
اگر تلف شدن مال باعث یکی از این امور نشود و لیکن آن مال مالی باشد معتد به که عقلا
اعتنا به تلف آن می‌نمایند و در حفظش اهتمام می‌کنند چه در این جا نیز انتقال به تیمم
جایز است دیگر فروع این مسئله را از مقامش طلب کنند ۷ این است که آب موجود است
و لیکن استعمال آن ممکن نیست به جهت اینکه آلت تحصیل آب و قیمت آن مقدور شخص نیست
پس اگر آب در قعر چاه باشد و تحصیل آن ممکن نیست مگر به آلتی مثل دلو و ریسمان و این
شخص در تحصیل آن عاجز است اگر چه به خریدن یا عاریه گرفتن باشد در اینجا بی اشکال
انتقال به تیمم لازم است و هم چنین است اگر آب موجود است و لیکن مالی نیست که تحصیل
آن ممکن شود مگر به قیمتی که تحصیل آن مقدور شخص نیست اگر چه به قرض گرفتن باشد چه در
اینجا نیز تیمم لازم است ۸ این است که آب موجود است در محلی و مانعی از خارج در

میان

میان نباشد و لیکن پیری یا بیماری یا ناتوانی باعث عجز این شخص است از رسیدن به آب و معین
از برای او نیست اگر با جبرش مقدور باشد در اینجا نیز انتقال به تیمم لازم است ۹ این است که
این موانع نباشد و لیکن میان این شخص و آب مسافتی است و وقت تنگ است به نحوی که
اگر به نحوی که خواهد به نزد آب رود و وضو سازد و نمی‌تواند بعد از وضو یک رکعت را
در وقت ادا درک کند ظهور و اشهر این است که لازم است در اینجا تیمم تا نماز در وقت ادا
شود و همچنین است اگر آب حاضر باشد و لیکن اگر وضو سازد نمی‌تواند یک رکعت را در و
قت به جای آرد از جهت تنگی وقت و اگر تیمم کند نماز در وقت ادا می‌شود چه در اینجا
نیز تیمم لازم است تا نماز در وقت ادا شود ۱۰ این است که بعض از مواضع وضو یا غسل
نجس باشد به نحوی که ازاله آن نتوان کرد در اینجا طهارت مائیه ممکن نیست از جهت انتفاء
شرط آن پس لازم است بر او تیمم بدل از آن ۱۱ این است که آب موجود است و مال
نیز است و تحصیل آن ممکن نیست مگر به خریدن و قیمت آن را دارد و لیکن اگر آب را بخرد
الحال متضرر می‌شود به طوری که منفی است در شریعت در این وقت بر او لازم است تیمم و هم
چنین است اگر ضرر به خریدن در حال مترتب نشود و لیکن مظنه این است که اگر بکلی این
مال تلف شود در آینده ضرری که منفی است در شریعت به او برسد چه دور نیست که انتقال
به تیمم نیز در این جا لازم باشد و از برای این مسئله فروعی است تممه الله در کشف انتها رجوع

بهدایة الانام شود دویم از شرایط تیمم این است که آن چیزیکه بآن تیمم واقع میشود از خاک
یا نحو آن واجب است که مغصوب نباشد بلکه تصرف در آن مأذون فیه باشد پس اگر جای
نوکه خاک مملوک انیکس باشد یا مملوک غیر باشد ولیکن اذن از او در تصرف در آن
باشد یا اراضی باشد هر حال یا نحوی یا آنکه مباح بالاصل باشد که جایز است از برای
همه مؤمنین تصرف در آن بآنچه بخواهند و ظاهر این است در صورتیکه مملوک غیر است
علم برضای او داشتن کافی است در رفع غصبیت بشرطیکه اذن او مطابق باشد بآنچه
بر او لازم است از ملاحظه غبطه و صلاح مولی علیه ۳ این است که باید آن خاک
یا نحو آن پاک باشد پس تیمم کردن بر خاک نجس باطل است ۴ اباحه مکان تیمم
است در حالت تیمم علی الاحوط اگرچه اقوی عدم اشتراط است بتفصیلی که در مقامش
مبین شده ۵ نیت است به تفصیل و اجزائی که در وضو گذشت پس لازم است
بر او قصد فعل معین از برای خدا تنجیزا پس باید اجزاء آن را تمام بشناسد و اجزاء
از غیر آنها تمیز دهد تا ممکن شود او را قصد فعل معین از برای خدا تنجیزا او باید که معرفت
اجزاء و تمیز آنها از غیر از روی اجتهاد یا تقلید صحیح باشد تا قطع حاصل کند باینکه حکم
خدا در حق او این است که تحصیل کرده و تواند متقرب شود بجهة تنجیز العبادات او
و قصد وجوب یا استحباب و استباحه نماز و رفع حدث بنا براینکه تیمم رافع

باشد

باشد اگرچه لزومی ندارد چنانچه در وضو بآن اشاره شد و در لزوم اعتبار قصد بدلیت
از وضو یا غسل اشکال است احوط این است که قصد بدلیت یکی از این دو طهارت نماید
مطلقا اگرچه ذمه اش مشغول بیک تیمم باشد یا تیمم بدل از وضو مقدم باشد بر تیمم بدل
از غسل اگرچه اقوی تفصیل است که در هدایت الانام با فروع بسیار بیان شده ۶ شرط است
طهارت محل ضرب علی الاقوی اگر نجاست متعدیه یا حایل باشد و علی الاحوط اگر متعدی
و حایل نباشد و طهارت محل مسح از نجاست مطلقا در حال اختیار ۷ آنکه شرط است در صحت
تیمم که متعلق ضرب معتبر در آن چیزی باشد که اسم ضرب ارض بر آن صدق کند مثل
خاک و سنگ و کلوخ و نحو آن پس تیمم کردن بر چیزیکه از ارض بیرون باشد و زمین
بر آن صدق نکند مثل درخت و علف و فرش و امثال اینها صحیح نیست و احوط این است
که با امکان خاک بغیر خاک تیمم نکنند و اگر خاک ممکن نیست بر سنگ یا کلوخ یا نحو آن
از ارض تیمم کند اگرچه اقوی احتمال است که ذکر شد و فرقی نیست در جواز تیمم بر سنگ
و نحو آن میان اینکه غباری بر روی آن باشد یا نه و در جواز تیمم بر خاک میان سیاه
و سرخ و زرد و نحو این از رنگها پس جایز است تیمم بر کل ارضی که معروف است
حکم تیمم در حالت اختیار و امکان پس اگر تیمم کردن بر ارض ممکن نباشد جایز
است تیمم بر اشیائیکه از ارض نیستند و ترتیبی که با فروع بسیار در کتاب مذکور

و تفصیل

بیان اجزای تیمم

بیان شد اما مقام دوم که بیان ماهیت تیمم و کیفیت آن است پس گوییم که حقیقت
آن مشتملست بر چند جزء ۱ زدن هر دو دست است بر زمین نه مسح چنانچه جمعی گفته‌اند
خصوصاً بنا بر مختار که مسح داخل در فعل است نه خطور ببال چه مسح بنا بر این قول با
ضرب موجود است تا آخر تیمم و تقدیم آن لازم نیست مگر من باب المقدمه و نه مسح نیز
چنانچه قلیلی بآن قائل شده‌اند و معتبرست در این جزء چند جزء ۱ زدن دستهاست بر زمین
و مراد از آن رسانیدن دستهاست بزمین بقوت بنحوی که در عرف آن را ضرب و زدن
گویند پس رسیدن در ابتدا باید بقوت باشد پس اگر دست را بر زمین هموار
بگذارد و بعد از آن قوت کنند کافی نیست چه این وضع را ضرب نمیگویند ۲ باید
این زدن بهر دو دست باشد پس زدن یک دست کافی نیست ۳ باید زدن دو دست
در دفعه بزمین رسید پس اگر یک دست را بر زمین زنند پس از آن دست دیگر
مجزی نخواهد بود ۴ باید ضرب بباطن دو کف باشد پس ضرب به پشت دستها
مجزی نخواهد بود ۵ لازم است که تمام باطن کفها بزمین برسد پس اگر بعض از
دو کف بزمین نرسد تیمم وی باطلست ۶ باید ضرب بر زمین واقع شود مثل
خاک و سنگ و نحو آن پس ضرب بر غیر زمین مجزی نیست چنانچه بآن اشاره شد ۷
باید بشره باطن کفها بزمین رسد پس اگر حایلی در دست باشد که مانع از رسیدن بشره

بزمین
واحده عرفیه باشند
یعنی که دو دست
بیک دفعه بزمین برسند
که اهل عرف بگویند
یکدفعه

زمین

بزمین مجزی نخواهد بود ۸ معتبر در ضرب تمام باطن کفهاست بحسب ظاهر نه تمام
حقیقی ۹ لازم است که دستها را در وقت زدن بر زمین بلند کنند و بزمین زنند پس
اگر دست را بلند نکنند و بر خاک زنند بنحوی که مجموع دو کف دست بزمین رسد مجزی
نخواهد بود آنچه مذکور شد حکم حالت اختیار و انتفاع مانع است اما اگر مانعی موجود
باشد مثل اینکه یک دست را ندارد یا اینکه دارد ولیکن مرض دارد که بآن زدن بر
زمین ممکن نیست یا نحو این از موانع حکم ضرب دستها بلکه حکم مسح نیز مختلف خواهد بود

بیان احکام تیمم

از مقامش بخواهند دوم مسح پیشانی است و در آن چند جزء معتبرست شرعاً
که قصداً تنها لازم است ۱ مسح کردن پیشانیست ۲ بودن مسح از رستنگاه موی تا
طرف اعلای بینی در طول و از یکی از دو نهایت پیشانی که متصلست به جبین تا
نهایت دیگر در عرض پس لازم است که مسح بر این محدود واقع شود و زاید بر این لازم
نیست علی الاقوی مگر مقدار قلیلی [illegible] پیشانی که مسح آن من باب المقدمه لازم
است ولیکن احوط این است د[illegible] طرف جبهه است یا دو ابرو نیز مسح
شود ۳ باید مسح از اعلی بک[illegible] عکس کنند تیمم وی باطلست ۴
باید پیشانی تمام آن بجمیع [illegible] از پیشانی جایی بماند که مسح نشود
آن تیمم باطلست ۵ باید مسح پیشانی بهر دو دست باشد پس مسح کردن بیک دست

مجزی نیست اگرچه دست راست باشد ۶ باید مسح بباطن دستها باشد پس مسح کردن به
پشت دستها مجزی نیست و از برای مسح بباطن کفها چندین صورت است ولیکن آنچه
لازم است و مقصود است در اینجا این است که تمام پیشانی به جزئی از این کف و جزئی از کف
دیگر مسح شود پس استیعاب با مسح لازم نیست ولیکن احوط این است که مجموع پیشانی
را بمجموع دو کف مسح نماید ۷ باید بشره باطن دو کف و بشره پیشانی برسد پس اگر
بر باطن دستها یا بر روی پیشانی حایلی باشد که مانع شود از رسیدن بشره به بشره آن
مسح باطل است پس لازم است ازاله حایل و مسح کردن بعد از آن در حالت اختیار
و امکان ازاله ۸ ظاهر این است که لازم است که مسح کردن بباطن دو کف باهم باشد
پس ایجاد یکی پیش از دیگری مجزی نخواهد بود سیم مسح کردن پشت دست راست
است و معتبر است در آن چند جزو ۱ لازم است مسح کردن بعضی از دست راست
بنحویکه صدق کند عرفا که بر آن مسح نمود ۲ باید این مسح از زند باشد تا طرف انگشتان
و مراد از زند آن موضعی است که ذراع و کف باهم وصل میشوند یعنی بند دستها پس لازم
است که مسح بر این محدود واقع شود ۳ باید مسح از زند باشد بسمت سر انگشتان
پس اگر عکس کند و از سر انگشت مسح کند بسمت زند آن تیمم باطل است ۴ باید
این مسح به پشت دست باشد پس اگر شکم آن را مسح نماید مجزی نخواهد بود ۵ واجب است

که مسح

که مسح پشت دست راست بباطن کف دست چپ باشد پس اگر به پشت دست
چپ مسح کند تیمم باطل است ۶ باید تمام پشت دست مسح شود پس اگر قدر
محسوسی از پشت دست مسح نشود مجزی نیست ۷ تا ۸ در مسح بباطن دست چپ مستمر
کافی است باین معنی که چنانکه صدق کند عرفا که بباطن دست چپ تمام پشت دست
راست مسح شده کافی است پس استیعاب بمسح لازم نیست بلکه اگر ببعضی از باطن کف
دست چپ تمام پشت دست راست مسح شود تیمم صحیح است ولیکن احوط این است که تمام
پشت را بتمام کف مسح نماید ۸ باید بشره باطن دست چپ به بشره پشت دست   اجزای تیمم
راست برسد پس اگر در باطن اول یا پشت دوم حایلی باشد که مانع باشد از رسیدن
پوست بپوست آن تیمم باطل خواهد بود چهارم مسح کردن پشت دست چپ است
بباطن دست راست و اجزای این مسح همان اجزائی است که در مسح پشت دست
راست معتبر است پنجم ترتیب است میان اجزای مذکوره پس لازم است که اول
ضرب دست بر زمین باشد دوم مسح پیشانی سیم مسح پشت دست راست چهارم
مسح پشت دست چپ باید باین ترتیب تیمم را بعمل آرد پس اگر مخالفت کند تیمم
وی باطل خواهد بود ششم موالات است و مراد از آن این است که اجزای آن را
باهم بعمل آرد هر جزئی را بعد از جزئی بلا فاصله معتد بها بعمل بیارد پس تتابع عرفی در میان

اجزاء تیمم لازم است و از اجزاء واجبهٔ آن است و واجب بعقیدهٔ بعضی است هفتم
لازم است رعایت این موالات در نفس هر یک از مسحها که لازم است در تیمم
بدانکه لازم است در تیمم مباشرت باین معنی که باید این شخص خود مباشر تیمم شود و
جایز نیست که غیر او را تیمم دهد در حالت اختیار و اگر قادر نباشد بر مباشرت در آن
تفصیلی است که در کتاب مذکور بیان شد و در ضربت این مباشرت اشکال است و
آنچه در وضو گفتیم در اینجا جاریست بدانکه در عدد ضربات تیمم اختلاف عظیم است
و آنچه بنظر فقیر میرسد این است که یک ضرب کافیست در تیمم خواه بدل از وضو باشد
یا بدل از غسل پس بعد از ضرب احتیاطا هر دو مسح را بعمل میآرد و دیگر ضربه در کار
نیست علی الاقوی و در این جا احتیاطاتی است که در هدایت الانام ذکر کردیم اگر کسی ملا
ازینها را بعمل آرد خوب است انشاء الله اما مقام سیم که بیان موانع تیمم است پس
گوییم آنچه باعث شکستن وضو یا غسل میشود از موجبات حدث اصغر یا اکبر مثل بول و
غایط و ریح و جنابت و حیض و نفاس و امثال اینها باعث شکستن تیمم میشود
شبهه در این قاعدهٔ کلیه نیست پس در وقتیکه یکی ازین نواقض حادث شود تیمم
شکستنی شکسته میشود و لیکن بعد از انتقاض تیمم گاهی تیمم واجب میشود و گاهی وضو
و گاهی غسل و گاهی مکلف به طهارت نخواهد بود و اصلا چنانچه پوشیده نیست و از

موانع تیمم

بران تیمم ناقض دیگر است که از برای وضو و غسل نیست و آن وجدان آب است با
قدرت بر استعمال آن در طهارت مائیه لازمه در واقع پس در وقتیکه این امر متحقق
شود تیمم او شکسته میشود خواه آن طهارت مائیه را بعمل آرد یا نه پس اگر تیمم بدل
از وضو است و قادر باشد بر ساختن وضو باعتبار وجدان آب و تمکن از استعمال
آن شرعا تیمم او بمجرد این باطل میشود و اگر تیمم وی بدل از غسل جنابت باشد شکسته
میشود بوجدان آبیکه از غسل کند و قادر باشد بر استعمال آن در غسل در واقع
و در این صورت اگر قادر بر وضو باشد و دون غسل بجهت کمی آب یا عذر دیگر تیمم
وی شکسته نمیشود و از آنچه گفتیم معلوم میشود حکم آن صورتیکه بدل از وضو و غسل
هر دو تیمم کند مثل اینکه حایض بعد از انقطاع حیض آب نیابد و تیمم کند و چون
ناقض وجدان آب است با قدرت بر استعمال آب آن پس اگر آب پیدا شود
و لیکن قادر نباشد بر استعمال آن تیمم وی شکسته نمیشود این است مجملی از احکام
وضو و غسل و تیمم و شرایط است سوی شرایط و اجزاء و موانع اینها که از
جهت سهولت ضبط تحریر شد و سایر احکام و انواع این طهارات ثلثه بحسب
اسباب و غایات و غیر اینها که در غایت کثرت است با احکام اینها و نجاسات
و مطهرات و تطهیرات ذکر اینها ولو علی سبیل الاجمال خلاف مقصود این رساله

کفایت

است در معرفت ائمه در زمان حاجت بهدایت الانام رجوع شود که در اینجا این مقدمه
بسط وافی و بیان کافی نوشته شد چهارم از آن چهار امر یکه کشف ماهیات و شرایط
و منافیات او مقصود است در این وجیزه نماز است که سه امر گذشته مقدمه او بوده
و پس از معرفت خدا و نواب او آن اهم و افضل و اکمل از جمیع عبادات است
چنانچه از نصوص معتبره استفاده میشود و مقصود در اینجا بیان نماز ذات رکوع و
سجود است مثل نمازهای فرائض یومیه و امثال آن نه بیان چیزیکه شامل
نماز اموات نیز باشد بنا بر مختار که اطلاق نماز بر آن بر سبیل حقیقت
است و کلام در این عبادت نیز در سه مقام است شرایط و اجزاء و موانع اما
مقام اول پس گوئیم که شرایط نماز و مقدمات آن چند چیز است ۱ طهارت
از حدث است و مراد از آن این است که در وقتیکه یکی از نواقض وضو مثل بول
یا غائط یا نحو آن یا موجبات غسل مثل جنابت و حیض و نحو آن حادث
شود حالتی از باطن این شخص پیدا میشود که مانع است او را از دخول
در نماز شرعا آن حالت را حدث میگویند و نماز با وجود او صحیح نیست فعلا
پس باید آن را زایل کند تا بتواند نماز صحیح بجا آورد و مزیل آن وضو است
و غسل به تفصیلی که در مقامش ذکر شد و تیمم است علی بعض الوجوه اگر وضو

یعنی

صلوة بحث / بیان شرایط

صلوة / شرایط

اصغر مر / علی اصغر

یا غسل مقدور نباشد پس اگر پیش از دخول وقت محدث بحدث اصغر یا اکبر از برای
غایتی از غایات شرعیه وضو یا غسل که باعث رفع حدث است بعمل آورد مثل اینکه
وضو بگیرد از برای تلاوت قرآن یا نحو آن و غسل جنابت بعمل آورد از جهت مسجد
نفلی که از برای او است پیش از دخول وقت نماز یا مثل اینها طاهر میشود از حدث
شرعا و در وقتیکه وقت نماز داخل شد دیگر بر او وضو و غسل نیست و بهمان طهارت
که دارد داخل نماز میشود و اگر محدث مفروض به حالت حدث بماند تا و
قت نماز داخل شود بر او واجبست وضو یا غسل از برای آن نماز یکه و
قتش داخل شد تا طاهر شود از برای حدث و بر او نماز مباح شود و اگر
بعد از دخول وقت وضو یا غسل مقدورش نیست تیمم میکند بدل از وضو یا غسل
در آخر وقت علی الاقوی و داخل در نماز میشود پس شرط صحت نماز طهارت
از حدث اصغر و اکبر است خواه وضو یا غسل یا نحو آن بقصد نماز ادا شود یا بقصد
غایت دیگر بعمل آید و شرط است در صحت نماز که طهارت از حدث بقصد نماز
باشد مطلقا ۲ طهارت بدن است از خبث یعنی نجاسات و مراد از این شرط
این است که اگر بدن مصلی نجس شود بملاقات یکی از نجاسات برطوبت از جهت
اینکه آن نجاست مایع است مثل خون و بول و منی و شراب و عرق و نحو آن از

ویا نشد

یا نشد / واجب

باقی بماند

واجب باشد

واجب باشد

صلوة / شرایط الحدث

شرایط

نجاسات نجسه یا متنجسه با اینکه آن نجاسات اگرچه بدانه خشک است مثل سگ و خوک
و کافر و لیکن آن نجس تر شد یا بدن این شخص تر است و در حالت رطوبت با آن نجس
ملاقات شد جایز نیست که در حالت اختیار با علم بنجاست داخل در نماز
شود و اگر با این حال نماز کند نمازش فاسد است پس باید آن نجاست را
بمطهر شرعی بر وجهیکه در شرع شریف مقرر است زایل کند تا بدنش پاک شود داخل
در نماز شود پس شرط است در صحت نماز پاک بودن بدن از جمیع نجاسات
این در وقتی است که عالم باشد باینکه بدنش نجس است و ممکن است او را ازاله
آن و از روی عمد نماز گذارد پس اگر جاهل باشد و نداند که بدنش نجس است
و با آن نماز گذارد یا میدانست که نجس است و لیکن در وقت نماز فراموش کند
و با نجاست نماز گذارد یا اینکه عالم و متذکر است و لیکن مقدورش نیست ازاله
آن یا از جهت اینکه آب پیدا نمیشود یا اینکه مریض است و استعمال آب باو ضرر
میرساند یا اینکه وقت تنگ است اگر ازاله نجاست از بدن شود وقت
بیرون میرود و نمازش فوت میشود در اول و ثالث نماز با نجاست صحیح است
و در ثانی لازم است اعاده نماز بعد از تذکر و تفصیل اینها بمقام اینها رجوع شود
آنچه گفتیم از شرطیت طهارت بدن از نجاست ثابت است مطلق مگر آنچه

راکه

راکه عفو آن در نماز ثابت شده مثل خون زخمها و دملها چه این خون معفو است
مادامیکه بهبودی حاصل نشده و در مواضع از بدن علی که بجهت عادت بآن جاه
میرسد موجود باشد و مثل خونیکه کمتر است از درهم بغلی و یکی از دماء ثلثه که خون (علی الاحوط)
حیض و نفاس و استحاضه است نباشد چه این خون نیز معفو است در نماز و تفصیل احکام
این دو مستثنی رجوع شود بهدایة الانام ۳ ادای نمازها در فریضه است در او
قات مخصوصه که شارع از برای آنها قرار داده با معرفت بآنها پس اگر کسی نماز
را در خارج وقت ادا کند نمازش فاسد است خواه تمام آن در خارج ادا شود
یا بعض از آن و فرقی نیست در این حکم میان اینکه عارف باوقات باشد یا نه و هم
چنین است اگر نماز را در وقت ادا کند و نداند که وقت نماز است یا از جهت
اینکه وقت شرعی را عارف نیست و قرار شرع را نفهمیده اند یا اینکه مبین نباشد وقت را (صلوة شرایط)
و لیکن از راه تسامح و تقصیر ملاحظه وقت نکنند تا عالم بآن شود و باحتمال دخول
وقت نماز گذارد و باید بعد از معرفت قرار شارع در اوقات عالم باشد باینکه
وقت داخل شده و از روی علم نماز را در وقت گذارد پس اگر تحصیل علم نکند
و بمظنه نماز را در وقت بجای آرد نمازش فاسد است و بر او اعاده لازم است
علی الاقوی این در وقتی است که ممکن باشد از برای او تحصیل علم مگر تا بآخر فحص

در صورت جایز است که بمظنه عمل کند و نماز را ادا کند اگر چه احوط تاخیر است تا علم بهم
بدخول وقت و در وقتیکه بظن معتبر عمل کرد اگر تمام نمازش در وقت ادا شد نماز
ش صحیح است و اگر تمام آن در خارج ادا شد نمازش فاسد است و اگر بعض از نماز
در وقت و بعض دیگر در خارج ادا شود اقوی صحت آن نماز است و احوط این است
که اعاده نماید و از برای احکامیکه مذکور شد فروع بسیاری است محتاج الیها که
در کتاب مذکور ثبت نشد بدانکه اول وقت ظهر زوال آفتاب و میل آن است
از دایرهٔ نصف النهار بسمت مغرب و مراد از دایرهٔ نصف النهار دایرهٔ ایست
عظیمه که بدو قطب افق که سمت راس و تحت قدم است و دو قطب عالم بر خورد
و باین دایره تنصیف میشود قوس النهار که مدت مکث آفتاب است فوق
الافق بحرکت سریعه یومیه پس مراد از نهار این زمان است که اول آن طلوع
آفتاب است از افق شرقی و آخر آن غروب آن است از افق غربی نه زمانی
که ابتداء آن طلوع صبح صادق باشد چه روز باین معنی باین دایره تنصیف [illegible]
نمیشود قطعا بلکه روز بمعنی اول با آن تنصیف میشود و در وقتیکه نصف این روز
گذشت و آفتاب از دایرهٔ نصف النهار میل کرد اول وقت نماز ظهر است
در شرع قطعا و شناخته میشود حدوث این وقت باینکه اگر شاخصی مستقیم

بر سطح زمین که در بلندی و پستی نباشد نصب کنند بنحویکه عمود باشد آن در اول
طلوع آفتاب سایه در افق حادث میشود در مغرب و بحرکت آفتاب بتدریج حرکت
میکند بسمت شمال و ناقص میشود تا بمقامی میرسد که بکجا منعدم میشود یا پس از آن
از برای آن نقصانی نخواهد بود پس از این دو باره سایه حادث میشود یا بنا بزیادتی
را میگذارد این وقت اول وقت ظهر است پس شناخته میشود زوال بحدوث سایه بعد از
انعدام و زیادتی بعد از نقصان و اول وقت عصر و قصر است که مقدار وقت [illegible]
میشود از ظهر از اول زوال بحسب حال مکلف بگذرد و بعد از گذشتن این مقدار وقت
عصر داخل میشود و چون مقدار ادای ظهر مختلف میشود بحسب اتمام و قصر و طاهر بودن مصلی
در اول زوال و محدث بودن او در آن و نحو اینها از اسباب و اختلاف پس اول وقت عصر نیز
مختلف میشود بسبب اختلاف احوال مکلفین و آخر وقت ظهر و عصر است که تا غروب آفتاب مقدار
ادای عصر اول بحسب حال مکلف باند و آخر وقت مختص بعصر غروب آفتاب است و تحقیق آن
علی الاظهر الاشهر باین میشود که سرخی که در مشرق بعد از استتار قرص آفتاب پیدا میشود
از بالای سر بگذرد و بجهة زوال این حمرت اول وقت مغرب داخل میشود و اول
وقت عشا علی الاظهر الاشهر فراغ از نماز مغرب است بحسب حال مکلف پس هر گاه
از اول غروب این مقدار گذشت اول وقت عشا داخل میشود و اول وقت

[illegible]

سر الصلوة

عشا نیز منهم مختلف میشود بحسب اختلاف احوال مکلفین و آخر وقت مغرب آنست
که تا نصف شب مقدار ادای عشا بحسب حال مکلف از قصر و اتمام و نحو این بماند و آخر وقت
عشا نصف شب است و مراد از نصف شب نصف ما بین غروب آفتاب است تا طلوع
آفتاب نه طلوع صبح پس آخر عشا مقارن زوال خواهد بود و اول وقت نماز صبح
طلوع فجر دوم است که آن را صبح صادق گویند و داخل افق میشود و آن را روشنی
میکند در طول و عرض و این در وقتی است که طرف قاعده ظل مخروط ارض که حقیقت
شب است از افق شرقی حرکت کند و نور محیط بآن طرف دیده شود و روشنائی
باریکی که فوق الافق نیز نخست پیش از این وقت دیده میشود آن صبح کاذب است
و اعتباری بآن نیست و ادای نماز صبح در آن مجزی نیست و آخر وقت آن طلوع
آفتاب است و ظاهر این است که در طلوع شمس رجوع بعرف عام میشود و ظاهر آنست
که صدق عرفی در وقتی است که قرص آفتاب با انتفاء حایل در افق شرقی در نظر مردم
اعین نورانی ظاهر شود پس تاخیر نماز صبح از این وقت عمداً جایز نیست و موجب
گناه عظیم خواهد بود و مقاصد متعلقه بمعرفت اوقات بسیار است از اشتهار با
اوقات نوافل و قضا و سایر احکام متعلقه باوقات در هدایت
الانام ذکر کردیم البته بآن رجوع شود در وقت حاجت سیم از شرایط نماز

استقبال قبله است در نماز یعنی شرط است در صحت نماز که مصلی در حالت اختیار و امکان
نمازهای فریضه و نافله را بسمت قبله که در اسلام مقرر است ادا نماید پس اگر بغیر این جهت نماز
گزارد نمازش باطل است خواه بسمت خلف قبله نماز گزارد یا نه و مراد از قبله که توجه
سوی آن در نماز لازم است بنا بر تحقیق و مختار اکثر از محققین خانه کعبه است زاده
الله شرفاً نه آنکه نزدیکند مثل اهل مکه که از جهت حضور و قرب میتوانند عالم
شوند توجه بعین کعبه و جهت خانه کعبه است از برای کسانیکه دورند در اطراف عالم بنا بر
این کعبه قبله است از برای همه خلایق چه جهت کعبه و سمت آن محل آنست ظناً پس
همه خلق باید رو بسوی خانه کعبه نمایند علماً یا ظناً و قول دیگر در مسئله است که جمعی
بآن قائل شده اند و خلاف تحقیق است و مراد از خانه نفس بنا نیست
بلکه مراد از آن فضائی است که خانه در آن است و ممتد است در صعود تا بآسمان
و در نزول تا بتخوم ارض و این فضای ممتد که ذکر شد قبله است اهل هر بقعه
از بقاع ارض بنا بر کرویت آن بموضعی از آن متوجه میشوند ظناً و توجه همه بسوی
خانه است ظناً و در تفسیر جهت اختلاف عظیم و اشکال است و لیکن آنچه بنظر میرسد
این است که جهت آن سمتی است که از امارات مظنه بهم میرسد که آن سمت
کعبه است و توجه بآن توجه بکعبه است ظناً و مراجعه اهل بلد متسعه بعلامات واحده

ممتنع است برای اینکه خطها متقابلند

صلوة
شرایط

در تحقیق مسئله این است چه لازم میاید که خطها مستقیم که ده ذراع باشد مثلا و این مستحیل
است عقلا و حسا ولیکن چون بنای استقبال بر حس و ظاهر است این نیز لازم متحقق
نیست چه دوری خانه کعبه بسیار باعث میشود سعت جهت را باین نحو که اهل صفی که
فرسخ است مثلا هر یک مظنه داشته باشند بعلامت آن ولایت که بسمت خانه
نماز میکنند حق چنانچه بر دانا پوشیده نیست پس این اشکال مرتفع است و صحیح است
برآن کلام علامه متبعه که بر خط مستقیم طویل ایستاده‌اند نماز گذارند و هر یک از وا
قفین برای خط مظنه داشته باشند توجه بخانه کعبه را با کمی فضای آن پس
جهت اوسع است از خانه به چندین مرتبه و با این حال توجه بسوی خانه معتبر است
و جهت محصل آن است ظاهرا بحسب تحقیق و این سعت که در جهت است
نسبت بجمیع اهل بلد و منسوب است که بیک علامت رجوع میکنند و درجات
انحراف ایشان یکی است نه نسبت بهر یک یک از واقفین بر یک خط من حیث الا
نفراد چه امر نسبت باین چنین سعت ندارد چنانچه بر متأمل پوشیده نیست بدانکه
اگر علم دارد بسمت قبله عمل بآن لازم است و اگر علم ندارد ولیکن تحصیل آن
ممکن است باید آن را تحصیل نماید و عمل بآن نماید طریق تحصیل علم هر چه باشد
راه معینی از برای آن در شرع نیست و اگر تحصیل علم او را مقدور نیست

براو لازم

براو لازم است که اجتهاد کند و رجوع بامارات یا قواعد هیات یا نحو آن تحصیل ظن اقوی
کند بآن عمل نماید و با تمکن از تحصیل ظن اقوی بظن اضعف رجوع نمی‌تواند کرد و اگر بکند
نمازش فاسد است چنانچه مختار اکثر از محققین است و اگر تحصیل ظن اقوی ممکن
نیست لازم است براو که عمل کند بآن ظنیکه مقدور او است در وقت نماز اگر
چه ضعیف باشد مثل رجوع به چند قبر یا محراب مسجدی یا قول یکنفر غیر عادل و نحو این
پس اگر کسی مسافر باشد و وارد بلدی شود و وقت تنگ باشد بنحویکه ممکن نباشد
او را مگر رجوع کردن بیکنفر یا دو نفر مجهول الحال در امر قبله براو لازم است
عمل بآن مگر چه ظنی قوی در حق وی حاصل است و اگر ممکن است او را تحصیل ظن
اقوی از این عمل بآن ظن ضعیف جایز نیست و براو لازم است تحصیل آن ظن اقوی
که مقدور او است و قبله بلد با عدم اختلاف و عدم امکان تحصیل ظن اقوی
از آن محل اعتماد خواهد بود و اما با امکان اختلاف یا امکان تحصیل ظن اقوی
معمول بها نمی‌تواند شد و اگر مظنون بظن اقوی که مکلف به است مردد باشد
میان دو درجه یا چهار درجه یا نحو این سوی هر نقطه از این قوس اگر نماز گذارد
صحیح است و مخیر است در توجه به نقاط مفروضه در آن این است مجملی از احکام
قبله که مناسب این وجیزه است و تحقیقات متعلقه به قبله و احکام آن در

شرط الصلوة

در غایت کثرت است در هدایة الانام ذکر شده البته در وقت حاجت بآن رجوع
شود ۵ ستر عورت است ومراد از آن این است که واجب است بر مرد و زن که عورت
خود را در وقت نماز بپوشانند خواه ناظری در میان باشد یا نه پس در شب یا در خانهٔ
تاریک باید ستر عورت شود و در حالت امکان و اختیار واگر ترک ستر عورت کند نماز او باطل است ومراد
از عورت مرد که سترش در نماز لازم است ذکر است با بیضتین و نفس دبر بعض
حقه آن و سایر اعضا حتی عانه والیتین علی الاقوی داخل عورت نیستند و ستر
آنها در نماز لازم نیست مگر آنمقداریکه ستر واجب موقوف است بر ستر آن که ستر آن
من باب المقدمه لازم است ومراد از عورت زن بنا بر مشهور و اقوی تمام بدن او است
مگر رو و دو کف و دو قدم وظاهر این است که فرقی نیست در دو کف میان ظاهر
و باطن و حد آن زند است که مفصل کف و ذراع است پس ستر این عضو لازم نیست
اگرچه احوط است و پوشیدن فوق زند لازم است بلکه قدری از مابعد زند را نیز لازم
است که من باب المقدمه ستر نماید و اظهر این است که در دو قدم فرقی میان ظاهر
و باطن آن است و جایز است از برای زنان که هر دو را مکشوف سازند ولیکن احوط
این است که باطن را در جمیع حالات نماز مستور سازند و حد دو قدم مفصل ساق
و قدم است در اینجا نیز لازم است که قدری از قدم من باب مقدمه مستور شود و ظاهر این است

که حد

که حد وجهی که کشف آن جایز است آن مقداری است از روی که بعد از ستر بمقنعه
بطریق متعارف منکشف میماند وظاهر این است که اینقدر بیشتر نیست از آن مقداریکه
شستن آن در وضو لازم است و اگر فرض کنیم که از بابت کشف آن جایز است و قدری
از وجه نیز لازم است که مستور شود من باب المقدمه و واجب است که ستر عورت
بجامه باشد در حالت اختیار و به برگ و خاشاک و نحو آن جایز نیست ستر آن
و اگر جامه یافت نشود در آن تفصیلی است که در مقامش با احکام کسیکه برهنه است
و بهیچ وجه ساتری نیابد مذکور است و واجب است در ستر عورت که رنگ را بپوشاند
بنحویکه بهیچ وجه دیده نشود و اظهر این است که ستر حجم عورت لازم نیست ولیکن
احوط ستر آن است ۶ از شرائط طهارت لباس مصلی است پس شرط است در
صحت نماز که لباسیکه آن مصلی پوشیده است پاک باشد از همه نجاسات از بول
و منی و خون و غایط و شراب و نحو آن پس اگر با نجاست نماز گذارد و با امکان
ازالت آن از روی علم و عمد او باطل است و اگر جاهل باشد بنجاست لباس و در آن
نماز گذارد و بعد از فراغ معلوم شود نجاست نمازش صحیح است و همچنین است هرگاه ازاله
نجاست ممکن نباشد ولیکن ضرورتی در پوشیدن آن لباس نجس ناچار باشد چه این نماز
نیز صحیح است و اگر ازالت نجاست ممکن نباشد ولیکن ضرری در پوشیدن این لباس

نباشند و امر دایر شود میان نماز گزاردن با این لباس نجس و میان برهنه نماز گزاردن
اظهر و اشهر این است که لازم نیست که آن جامه را دور بیندازد و برهنه نماز گزارد و اگر
عالم بنجاست باشد ولیکن فراموش کند و با لباس نجس نماز گزارد اقوی این است که نماز
را اعاده میکند خواه تذکر در وقت باشد یا خارج وقت و از این اشتراط استثنا شده
خون جروح و قروح و خونیکه کمتر از درهم بغلی چنانچه در طهارت بیان گذشت چه در
عفو از این دو خون در نماز فرقی نیست میان بدن مصلی و لباس او و از جمله مستثنیات
نجاست لباسی است که نماز به تنهائی در آن تمام نمیشود یا بمعنی که ستر عورت واجب
در نماز با این لباس به تنهائی حاصل نشود مثل بند زیر جامه و عرقچین و جوراب و امثال
اینها پس هرگاه یکی از اینها نجس باشد و با مصلی باشد نمازش صحیح است خواه در محلش
باشد مثل اینکه عرقچین بر سر باشد و جوراب در پا و خواه نه مثل اینکه جوراب
در جیب باشد و فرقی نیست در عفو از این نجاست میان اینکه آن نجاست غلیظه باشد
که عفو از قلیل آن نشده باشد مثل خون حیض یا نه مثل رعاف و مراد از تمام نشدن
نماز بآن به تنهائی است به نماز مرد است نه نماز زن پس چیزیکه نماز مرد از آن
به تنهائی تمام نمیشود نجاست آن نسبت بزن هم معفو است و از جمله مستثنیات نجاست
محمول است که لباس نباشد مثل کارد و شمشیر و ظرف و نحو آن پس هرگاه

شمشیر

صلوة
شرط الثالث

شمشیر پر از بول یا شراب همراه مصلی باشد نمازش صحیح است و اگر محمول از جنس لباس
باشد پس اگر نماز در آن به تنهائی تمام نمیشود نجاست آن معفو است و اگر تمام میشود
نماز در آن به تنهائی مثل اینکه زیر جامه یا چند ذرع کرباس یا نحو این را همراه داشته باشد
در عفو نجاست آن اشکال است ولیکن عدم عفو ارجح و احوط است و از جمله مستثنیات نجاست
جامهٔ زنی است که طفل کوچکی را تربیت میکند و جامه‌اش منحصر باشد در یکی و ممکن نباشد
او را احتراز کردن از نجاست پس جایز است از برای زن که با این جامهٔ نجس نماز گزارد
و نجاست آن معفو است در روز و شب که روزی یکبار آن را بشوید و به تفصیل و قیودی
که در هدایة الانام ذکر کردیم دوم شرط است در صحت نماز که لباس مصلی مباح باشد
یا بمعنی که ماذون باشد تصرف در آن شرعا خواه از برای آن مالک معینی باشد یا نه
و خواه مالک اذن بدهد یا نه پس در وقتیکه اذن شرعی متحقق باشد نمازش صحیح است
مثل لباسیکه مملوک این شخص است و تصرف در این لباس جایز باشد شرعا مثل اینکه
رشید باشد یا سفیه باشد ولیکن تصرف در او باذن ولی باشد یا مملوک کسی غیر است
ولیکن اذن دهد مصلی را در پوشیدن آن و اذنش معتبر باشد شرعا مثل اینکه مالک
رشید باشد و به هبه یا اباحه یا نحو این او را ماذون سازد در تصرف یا مملوک شخص
معینی نیست ولیکن اذن شرعی در تصرف آن باشد مثل اینکه مجهول المالک است و این

مستحق فقیر باشد و حاکم از بابت تصدق باو بدهد و کذا این پس معتبر در اباحه لباس اذن
شرعیست مطلقا و اگر اذن شرعی منتفی باشد آن لباس مغصوب است شرعا خواه مملوک
این شخص باشد یا نه و خواه مملوک غیر باشد و آن شخص اذن بدهد یا نه چه مراد از غصب
تصرف در مال است بغیر حق شرعی نه خصوص گرفتن مال شخص معین را از او بقهر و عدوان
چنانکه اعتقاد عامه ناس است بنا برین اگر لباس مملوک این شخص باشد ولیکن رشید
شرعی نباشد و بی اذن ولی آن لباس را بپوشد نماز وی فاسد است و همچنین
است اگر این لباس مملوک این شخص باشد ولیکن مخمس باشد و این شخص خمس این
را نداده باشد نه عینا و نه قیمة چه تصرف این شخص درین لباس غصب است شرعا بنا بر اینکه
خمس متعلق است بعین مال نه بذمه چنانکه حق و مختار علماست پس نماز او درین
لباس فاسد است و اگر لباس مملوک غیر باشد و آن غیر اذن بدهد ولیکن اذن وی
معتبر نباشد شرعا مثل اینکه مالک سفیه شرعی باشد یا به بیع فاسد یا نحو این باین شخص
منتقل سازد چه این اذن معتبر نیست شرعا پس تصرف در آن غصب خواهد بود شرعا
پس معتبر در صحت نماز اذن شرعیست و در بطلان آن غصب شرعی ولیکن معرفت
طرق اذن و عدم اذن بسیار است و وظیفه کسی است که عارف و فطن و محیط بهمه
ابواب فقه و صاحب نفس قدسیه باشد و غالب اهل علم از اینها کلا یا بعضا غافلند تا

بعامهٔ ناس چه رسد از این جهت اغلب ناس بغصب شرعی مبتلا شده اند معاذنا الله و ایاهم
و شرط دیگر در بطلان بداشتن مغصوب در نماز که آن مغصوب لباس باشد
و ساتر عورت باشد و ستر عورت بالفعل بآن بشود بلکه بطلان ثابت است مطلقا
خواه آن مغصوب لباس ساتر عورت باشد و ستر آن بآن لباس بشود بالفعل
یا لباس ساتر باشد ولیکن ستر عورت بالفعل بلباس دیگر بشود خواه این ساتر را
پوشیده باشد یا نه یا لباس غیر ساتر باشد مثل جوراب و بند زیر جامه و نحو آن خواه
در محلش باشد یا نه و یا لباس نباشد ولیکن جزو لباس باشد مثل سجاف مغصوب و
خیط مغصوب که جامه را بآن دوخته شده یا لباس و جزو لباس نباشد ولیکن چیزی
باشد که همراه مصلی باشد مثل انگشتر مغصوب و کارد مغصوب و امثال اینها در
همه این صور نماز باطل است علی الاقوی و این شخص گناه کار است بجهت این تصرف
حرام این همه در وقتی است که عالم باشد بغصب و مختار باشد در پوشیدن و همراه
داشتن مغصوب پس اگر جاهل باشد بغصبیت آن نماز وی صحیح است و همچنین است اگر
مضطر باشد در پوشیدن مغصوب و در وقت لباس اینها است شرط است در
نماز در آن علم برضای مالک باذن صریح یا نحو آن و ظن برضای او کافی نیست و از
برای این شرط فروع مهمه است که در مقام خود مسطور است بآن مراجعه نمایند انشاء الله

م ازان شرائط این است که لباس مصلی از پوست حیوان حرام گوشت نباشد پس اگر در پوست
حیوان حرام گوشت نماز گزارد نمازش باطل است خواه آن لباس ساتر باشد یا نه
وخواه عالم باشد باینکه این پوست حیوان حرام گوشت است یا جاهل باشد بان و مثل
پوست است پشم و کرک و مو و کذا آن پس اگر از پشم غیر ماکول اللحم مثلا جامه بافند
نماز در آن فاسد است خواه ساتر باشد یا نه بلکه همراه داشتن چیزی از این حیوان
در نماز موجب بطلان نماز میشود پس اگر یک موئی از گربه مثلا با مصلی باشد نماز
او فاسد است و فرقی نیست در حیوان حرام گوشت میان اینکه باصل شرع چنین باشد
مثل خرس و پلنگ و شیر و روباه و گرگس و باز و امثال اینها یا بسبب عارضی حرام
گوشت شود مثل گاوی که آنرا وطی کرده باشند یا نجاسات انسان را بخورد و
بان پرورش یابد و کذا این پس نماز گزاردن در اجزاء گاو و گوسفند و کذا آن
بعد از عروض حرمت گوشت فاسد خواهد بود و اگر شک کنند در لباس یا شیئی که
از اجزاء حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم ~~است نماز او صحیح است~~ اظهر این است که نماز او
فاسد است و ظاهر این است که اگر مظنه داشته باشد که از ماکول اللحم است نماز او صحیح
است خواه مظنه از قول عدلین حاصل شود یا از اخبار بایع یا از قول اهل خبره یا کذا آن
پس مطلق ظن کافی است در صحت نماز و اگر این ظن منتفی است نمازش فاسد است خواه
شک داشته باشد یا مظنه داشته باشد که از غیر ماکول اللحم است و مراد از غیر ماکول اللحم

حیو

حیوانی است که از برای او لحمی باشد نه چیزی که اهل عرف بگویند که گوشت دارد ولیکن خوردن
آن حرام باشد نه حیوانی مثل کک و کنه و شپش و مگس و زنبور و کذا آن از این حیوانات خارج
اند و استصحاب بعضی از اینها در نماز باعث بطلان نخواهد شد و استثنا شده از بطلان
نماز بسبب داشتن جزوی غیر ماکول اللحم در نماز به تلبس یا استصحاب انسان چه استصحاب فضلات
طاهره او مثل مو و عرق و ناخن و اشک و چرک و مذی و ودی و شیر و نخامه و کذا آن
جایز است و موجب بطلان نمی شود خواه این فضلات از این انسان باشد که مصلی است
یا انسان دیگر بلکه میگوئیم که استصحاب فضلات نجسه او مثل بول و خون و منی و
کذا این باعث فساد نمی شود از جهت اینکه جزو غیر ماکول اللحم است و اما از جهت نجاست
پس حکم آن تفصیلی است که گذشت از عفو بعض و عدم عفو باقی و هم چنین استثنا شده
خز و سنجاب که نماز گزاردن در پوست و مو و کرک اینها جایز است و حکم سایر اجزاء
اینها مثل استخوان و گوشت و کذا آن فساد نماز است 9 از شرائط این است که لباس
مصلی از پوست مردار نباشد خواه مردار ماکول اللحم باشد یا غیر ماکول اللحم پس تا حیوان
ماکول اللحم مذکی نشود نماز گزاردن در پوست آن جایز نیست و باعث بطلان نماز
میشود خواه دباغی کرده باشند یا نه و فرقی نیست در این حکم میان اینکه آن لباس ساتر
عورت باشد یا غیر ساتر مثل چکمه و نعلین و کذا آن بلکه اقوی این است که همراه داشتن چیزی
از مردار در حال نماز باعث بطلان آن میشود و اگرچه لباس نباشد پس نماز گزاردن
با چیزی از مردار در همه صور باعث بطلان میشود و اگر این فعل را از روی عمد بجا آورده باشد

واگر بداند که این پوست مردار است وحال آن را نداند نمازش فاسد است واگر جاهل بموضوع
است ونداند که این مردار است پس اگر این جهل را جهت سلا بحکم شرعی مثل اینکه شرط حل
از ذبح مفقود است واین شخص بآن عالم باشد ولیکن نداند که این شرط معتبر است شرعا
نماز این شخص باطل است واگر جهلش بجهل بموضوع فقط باشد دور نیست که نمازش
صحیح باشد واگر حکم شرعی را فراموش کند ودر مردار نماز گزارد وبا میته بودن آن را
فراموش کند ظاهر این است که حکم مذکور مخصوص است بجهل اینکه صاحب نفس سائله باشد
پس نماز گزاردن در پوست مرداری که صاحب نفس سائله نیست جایز است اگر
مانع از جهت دیگر نباشد مثل اینکه آن پوست از حیوان حرام گوشت باشد مثل
ماهی محرم چه درین مقام اگرچه از جهت مردار بودن مانع از برای نماز نیست ولیکن
از جهت عدم ماکول اللحم بودن در پوست آن فاسد است آنچه مذکور شد از عدم جواز نماز در
مردار مخصوص است باجزائی که حیات در آن حلول کرده باشد مثل پوست وگو
شت ونحو آن واما اجزاء مردار که از برای آنها حیات نیست مثل مو وپشم واستخوان و
ناخن ونحو آن پس در وقتیکه آن مردار حلال گوشت باشد نماز در این اجزا جایز
است بدانکه اگر علم دارد که این جلد از حیوان مذکی است یا از مردار است حکم آن
واضح است واگر علم بهیچیک ندارد پس اگر در بازار مسلمانان آن را بگیرد حکم میشود
که آن حیوان مذکی است ونماز در آن جایز است وهمچنین است هرگاه آن را در غیر
این بازار از دست مسلمانی بگیرد که محکوم بکفر نباشد مثل غلاة ونحو ایشان چه در

به جهل

که درین دو صورت نماز درست [صحیح] وظاهر این است

این جایز

این جایز حکم میشود بتذکیه آن حیوان واگر از دست کافر گرفته شود یا در بازار کفار
مثل بازار یا شهرهای فرنگ بی اشکال حکم میشود بمردار بودن آن وحکم سایر جهات وتفاصیل
صور بسیار است در هدایة الانام نوشته است بآن مراجعه شود از شرایط لباس از برای صحت نماز
مردان که در لباس حریر که تمام ابریشم خالص است واقع نشود پس اگر مرد از روی
علم وعمد واختیار در لباس حریر نماز گزارد نمازش فاسد است چنانچه پوشیدن آن
حرام است براو این در وقتی است که آن حریر که پوشیده است ساتر عورت باشد مثل
قبا وارخالق وزیر جامه ونحو آن خواه عورت مستور بآن باشد بالفعل یا بغیر آن واگر
آن حریر ملبوس ساتر نباشد ولیکن پوشیدن در حالت ضرورت واضطرار باشد مثل
سرمای شدید ونحو آن جایز است نماز در آن واگر جاهل باشد ونداند که این حریر است
یا نه یا اینکه ندانسته که این حریر است ولیکن در وقت نماز فراموش کند یا اینکه عالم بود
باینکه پوشیدن حریر در شرع باعث بطلان نماز میشود ولیکن در وقت نماز این حکم را
فراموش کند ظاهر این است که در این سه صورت نماز گزاردن در حریر صحیح است واگر
نداند که لبس حریر در شرع مبطل نماز است وعمدا در حریر نماز گزارد نمازش فاسد است
واگر شک کند که این حریر است یا نه وشک او راجع بموضوع صرف فقط باشد اقوی لزوم
اجتناب وفساد نماز است آنچه مذکور شد از فساد نماز مخصوص بحریر خالص است اما اگر
ممزوج باشد بچیز دیگر نماز در آن جایز است مثل پنبه وکتان ونحو آن نماز در آن صحیح است

شرطیکه آن خلیط مستهلکه نباشد بنحویکه در عرف بگویند که آن حریر محض و ابریشم خالص است و
و اگر آن لباس حریر ساتر عورت نباشد و نتوان عورت را با آن مستور ساخت مثل
کلاه و بند زیر جامه و عرقچین و مثل آن در صحت نماز در آن اشکال است احوط بلکه اقوی
فساد نماز است در آن و اگر به در جامه حریر بدوزند مثل سجاف قبا و همچنین پیراهن
و مثل آن که بر دور جامه است اظهر و اشهر این است که نماز در آن صحیح است بشرطیکه عرض
آن حریر بمقدار چهار انگشت مضموم [illegible] باشد و از این زیادتر نباشد و از برای این
مسئله فروع بسیار است که در کتاب [illegible] مسطور است با آن رجوع شود در وقت حاجت
[illegible] است از برای صحت نماز مردان که در حالت نماز اجتناب کنند از پوشیدن
طلا [illegible] که طلا [illegible] نماز او فاسد است علی الاقوی اگر آن لباس
[illegible] در این حکم میان آنکه ستر عورت بالفعل با آن لباس
[illegible] و اگر لباس طلا ساتر عورت نباشد و نماز در آن به تنهائی
[illegible] اشکال است اظهر و اشهر این است که نماز در آن نیز فاسد است پس
[illegible] در لباس [illegible] موجب بطلان آن میشود خواه ساتر باشد یا غیر ساتر و ظاهر
این است که نماز گزاردن در انگشتری و کمربند طلا نیز فاسد باشد و حق این است که همراه
داشتن طلا جایز است و باعث بطلان نماز نمیشود خواه مسکوک باشد یا سکه معامله یا نه
و خواه ملبوس باشد یا غیر ملبوس و خواه ملبوس ساتر عورت باشد یا غیر ساتر
پس استصحاب طلا باعث بطلان نماز نیست مطلقا پس نماز گزاردن با شمشیر یکه

زینت

زینتش از طلا باشد و قرآن مذهب و مثل آن جایز است و همچنین است نماز گزاردن در جامه
که طلا [illegible] طلا در آن باشد و جامه که بر دور آن طلا باشد و جامه که بخیط طلا دوخته
شود چه نماز در همه این صور صحیح است و لیکن احتیاط در این مقامات اولیست و فساد
نماز گزاردن در لباس طلا اختصاص ندارد به لباسیکه سکه طلای خالص باشد و چیز دیگر
در میان نباشد بلکه اگر [illegible] طلا باشد و لیکن طلا بنحوی در جامه است بطریق بافتن یا تمویه
یا مثل آن به حیثیتی باشد که صدق کند در عرف که این شخص در لباس طلا نماز گزارد نماز
ش فاسد است علی الاقوی بلی اگر طلا قلیل باشد بنحویکه در عرف صدق نکنند که در لباس
طلا نماز گزارد نمازش صحیح است و اگر طلا با ابریشم ممزوج باشد بنحویکه بر آن صدق نکنند لباس
طلا و نه حریر احوط اجتناب از این لباس است اگرچه در لزوم آن تأمل است آنچه
مذکور شد از بطلان نماز در لباس طلا در وقتی است که عالم و عامد باشد و یا جاهل
بحکم شرعی باشد و نداند که در لباس طلا فاسد است نماز عمداً در آن نماز گزارد چه
نماز در این دو صورت فاسد است اما اگر جاهل بموضوع باشد و نداند که این لباس طلاست
یا نه و یا عالم بحکم شرعی باشد و لیکن [illegible] گزاردن آن را فراموش
و یا عالم باشد باینکه این لباس طلاست و [illegible] وقت نماز آن را فراموش کند در این
صورت نماز او در لباس طلا صحیح است [illegible] زینت از برای مردان نماز گزاردن
در حریر خالص و لباس طلا همچنین حرام است بر ایشان پوشیدن آنها در حالت نماز
و غیر آن و بر زنان جایز است پوشیدن حریر و لباس طلا مطلقا و نماز ایشان در آنها

صحیح است بی اشکال بدانکه جمعی گفته اند که نماز گزاردن در چیزی که پشت قدم را بپوشاند
و نه جای آن ساق نباشد مثل شمشک و نعلین نه مثل چکمه و جوراب ساق دار جا
جایز نیست و جمعی بطلان آن میشود این قول احوط است و لیکن اقوی جواز نماز گزار
دن در آن است چنانچه مختار جمعی است پس ترک این از شرایط نماز است علی الاحتیاط
نه از روی فتوی و شرایط احتیاطی دیگر در باب لباس است که در رساله ای الا
تمام مسطور است و چون بنای فقیر بر جواز ترک اینها و عدم اشتراطست من حیث الفتوی متعرض
اینها در این وجیزه نشد کسی که طالب کمال عبادات است رجوع بآن کتاب کند ۱۲ از شرایط
نماز اباحت مکان مصلی است یعنی باید مکانیکه مصلی در آن نماز میگزارد و تصرف میکند
در آن بکون صلوتیه از قیام و رکوع و سجده و غیر اینها از جانب شارع اذن باشد در
تصرف کردن در آن باین تصرفات باینکه این مکان مملوک این شخص باشد عیناً
و منفعة یا منفعة به تنهائی و محجور نباشد از تصرف در آن شرعا یا بجهة اینکه مأذون است
از قبل مالک باذن عموم یا خصوص صریح یا بشاهد حال یا فحوی یا از قبل نائب شرعی
مالک مثل وکیل یا ولی صغیر و مجنون و سفیه یا بجهة مأذون است از جانب شارع مثل
تصرفات بعضیه در اراضی مباحه و انهار پس در وقتی که یکی از این اذنها متحقق شود
نماز شخص در آن مکان صحیح است و اگر این اذنها بالمره منتفی شوند تصرف در آن مکان
غصب و بغیر حق خواهد بود شرعا و اگر این تصرف در حالت اختیار و علم باشد بی اشکال حرام

و موجب

و موجب سخط خدا و بطلان نماز خواهد بود چنانچه معروفست در میان علما و مشهور رضی الله
عنهم و قول فضل بن شاذان بعدم بطلان بجهة حرمت این فعل و صحت این نماز ضعیف است و اگر جاهل
باشد بغصبیت مکان و باعتقاد اباحت در آن مکان نماز گزارد نماز شخص صحیح است
قطعا و اگر عالم باشد بغصبیت مکان و لیکن جاهل باشد بحکم شرعی و نداند که نماز در مکان
مغصوب حرام است یا بداند که حرام است و لیکن نداند که فاسد است و در آن مکان نماز
گزارد نماز شخص در هر دو صورت باطل است و اگر عالم باشد بغصبیت مکان و لیکن در
وقت نماز فراموش کند و باعتقاد اباحت در آن نماز گزارد نماز شخص صحیح است و بر او
اعاده لازم نیست نه در وقت و نه در خارج آن و لیکن احوط اعاده است مطلقا و احوط
این است که ناسی حکم ملحق نشود بجاهل آن پس لازم است بر او اعاده مطلقا و حق آنست
که نماز گزاردن مالک در زمین مغصوب صحیح است و همچنین است نماز کسیکه مالک مغصوب
او را اذن دهد در نماز در آن خواه آن مأذون خاص باشد یا غیر او و مراد از مکان
مغصوب یکه نماز در آن فاسد است هوائیست که پر میکند آن را ابدان مصلی یا جائیکه
او بعضی از افعال نماز چه این نماز فاسد است به اتفاق و همچنین است آن موضعیکه
مصلی بر آن قرار میگیرد و مراد از مکان میگویند چه اگر آن محل قرار مغصوب باشد
نماز شخص فاسد است اگر چه قرار او بر آن بواسطه باشد پس اگر زمین مغصوب باشد

و بر روی آن فرش مباح باشد باز بهمین مباح باشد و بر روی آن فرش مغصوب باشد
این نماز باطل است و فرقی نیست در بطلان میان اینکه کل مغصوب باشد یا بعض
از آن پس مراد از مکان آن فضا و محل قرار است بنا بر این اگر در خیمه مغصوب
یا خانه که سقف و دیوارش مغصوب باشد ولیکن هوا و محل قرار مباح باشد نماز گزارد
نماز او صحیح است علی الاقوی اگر چه احوط اجتناب از آن است و فرقی نیست در بطلان
نماز در مکان مغصوب میان اینکه مرتکب غصب باشد یا غیر غاصب و اقوی این است که فرقی
نیست در اعتبار اذن مالک در وقتی که مکان مملوک غیر باشد میان بناها و صحراها
و باغها و بوستانها و امثال آن و حق این است که در بناها مثل خانه و حمام و
دکان و نحو آن علم برضای مالک شرط صحت نماز و ظن بآن کافی نیست و اما
در صحراها و نحو آن علم برضای او شرط نیست بلکه ظن برضای او کافی است و اگر شک
دارد در رضای او نمازش باطل است و ظاهر این است که مزارع و مراتع و کوهها
داخل در صحاری است و اگر صاحب آن محجور علیه شرعی باشد مثل صغیر و مجنون ظاهر این است که
اذن ولی شرعی مثل اب و جد و حاکم کافی است پس اگر علم دارد برضای ولی نماز
او در آن صحیح است بلکه اگر مظنه داشته باشد برضای او دور نیست که کافی باشد در
صحت نماز او و ظاهر این است که در همه علم برضای ولی کافی است در صحت نماز
اگر اذن او منوط بغبطه و صلاح باشد و در غیر این صورت احوط اجتناب

ازان است

از آن است مطلقا و اگر کسی مضطر باشد به بودن در مکان غصبی مثل اینکه او را در این مکان
حبس کرده باشند بلا خلاف و بی اشکال نماز او در این مکان صحیح است و احوط این است
که این شخص نماز را تاخیر نماید تا [illegible] این شخص از مقامش طلب
شود ۳ شرط طهارت است در صحت نماز طهارت مکان نه اید و حاصلش این است که
موضع پیشانی که محل سجده است باید پاک باشد از نجاست مطلقا خواه آن نجاست تر
باشد که تعدی کند به پیشانی و اثر آن بجای ماند یا اینکه خشک باشد و تعدی نکند پس اگر
در مسجد نجس نماز گزارد از روی علم و عمد نمازش باطل است و سایر مواضع مطلقا
که ساقط اعضای او است باید از نجاست تر که تعدی میکند پاک باشد لزوما و از نجاست
خشک پاک باشد احتیاطا اگر چه اجتناب از آن لازم نیست پس لازم است که مکان
مصلی مطلقا از نجاست متعدیه پاک باشد بلکه هر چیزی که ملاقی بدن مصلی یا جامه او
است در حال نماز مثل دیوار و نحو آن باید از این نجاسات پاک باشد و اگر مکان
مصلی نجس باشد و فرشی پاک بر روی آن بیندازد و نماز گزارد نمازش صحیح است
خواه نجس موضع جبهه باشد یا مواضع سایر اعضاء و خواه آن نجاست متعدیه باشد
یا نه در همه صور نمازش صحیح است پس محلی که بر روی آن نماز میگزارد باید پاک
باشد و طهارت اتفاق محل قرار شرط نیست مطلقا بی اشکال و اگر در مکان نجس
که آلتی باشد و محل آن مشتبه باشد مثل حصیری که موضعی از آن نجس شود و لیکن

آن موضع مشتبه باشد و معلوم نباشد که کجاست جایز نیست سجده کردن بر هیچ موضعی
از مواضع آن مکان و اگر این اشتباه در مکان غیر محصور شوند مثل صحرای وسیعی
جایز است سجده کردن بر جمیع مواضع آن مکان ۱۴ آنکه شرط است در صحت نماز که
آن چیزیکه برای سجده واقع میشود از جنس زمین و نبات آن باشد پس جایز نیست
سجده کردن بر پوست و پشم و مو و کرک و استخوان و موم و ابریشم و کج و حریر
و دیگر اینها از اجزای حیوان و فضلات و هم چنین جایز نیست سجده کردن بر عقیق
و یاقوت و الماس و زمرد و طلا و نقره و مس و آهن و دیگر اینها از معادن چه
اینها بسبب استحاله و انقلاب بسوی صور مخصوصه از جنس ارض بیرون رفتند و
اینها را زمین نمی گویند اگرچه اصل اینها از زمین است و مثل اینهاست برف و یخ و
تگرگ و امثال اینها که از ارض و نبات آن نیستند پس منحصر است جواز سجده در
وقوع آن بر زمین و نبات آن و دیگر شرط است در سجده بر نبات که آن نبات
ماکول و ملبوس نباشد پس سجده کردن بر لباسیکه از پنبه یا کتان یا غیر آن است جا
یز نیست و هم چنین است سجده کردن بر گندم و جو و برنج و عدس و ترب و اسفناج
و امثال اینها و بر چیزهائیکه از اینها حاصل شود مثل نان و طعام و غیر آن چه اینها از
ماکولات عادیه میباشند و شرط است در جواز سجده بر زمین که آن سجده متصل باشد

بزمین بل

پس جایز است سجده

بزمین بلکه سجده بر جزو زمین جایز است خواه متصل باشد یا منفصل پس جایز است سجده
کردن بر مهرهائی که از تربت شهید السعید علیه افضل التحیة و الثنا سازند به
اشکال و اگر مصلی سجده کند بر چیزیکه از ارض و نبات آن است از روی علم و
عمد نماز وی فاسد است و اگر جاهل بحکم شرعی است حکمش حکم عالم است و نماز وی
فاسد است و اگر در موضوع اشتباه کند و بر چیزیکه سجده بر آن صحیح نیست باعتقاد
اینکه از ارض یا نبات است سجده کند جمعی گفته اند که نماز وی صحیح است اولی
و احوط اعاده است در وقت و خارج آن و هم چنین است هرگاه از روی اشتباه
حکم شرع یا موضوع بر ما لا یصح السجود علیه سجده نماید چه احتیاط در این صورت
نیز اعاده است در وقت و خارج آن و مراد از ماکول و ملبوس که سجده بر آن جایز نیست
خوردنی که عادت مردم جاری شده باشد بخوردن و پوشیدن در اصقاع و اطراف
عالم مثل گندم و نان و جو و برنج و غیر آن پس چیزیکه عادت جاری نشد بخوردن
و پوشیدن آن و لیکن بسبب ضرورت یا من باب الاتفاق ماکول یا ملبوس
شود سجده بر آن جایز است پس جایز است سجده کردن بر دواهای که عادت
نشد بخوردن آن و لیکن از بابت ضرورت اکثر می خورند پس چوب صندل
و خطمی و بنفشه و گل سرخ و امثال اینها از ادویه که ماکول عادی نیستند

سجده کردن جایز نیست و ظاهر این است که سجده کردن بر دارچینی و زعفران
و زنجبیل و نحو این جایز است چه اینها مأکول عادی نمی‌باشند بدانکه آن اکثر نباتات
چیزی باشند که در همه عالم مأکول یا ملبوس باشد به اشکال سجده بر آن جایز نیست
و اگر در بعضی از بلاد مأکول یا ملبوس باشد و در بلاد دیگر نباشد در حکم آن
اشکال است و لیکن حق این است که اهل بلادی که اعتیاد دارند جایز نیست سجده بر آن اما
اهل بلادی که اعتیاد داکل و لبس آن بایشان نیست پس در نسبت اقوی نسبت
بایشان نیست پس در نسبت که اقوی نسبت بایشان نیز عدم جواز سجده
باشد پس اعتیاد فی الجمله از برای منع سجده بر همه خلق کافی است فروع بسیار این
مسئله بسیار است در هدایة الانام مسطور است بآن مراجعه شود بدانکه از شرط
است در صحت نماز که جبهه بلکه سایر اعضای سجده مغصوب نباشند چنانچه در مکان
گذشت بلکه ظاهر این است که این حکم داخل در آن حکم است چنانچه پوشیده نیست
۱۵ از شرایط نماز این است که جمیع اجزاء و شرایط و منافیات نماز را بعلم شرعی
اجتهادی یا تقلیدی صحیح بداند بلکه جازم باشد که این نماز معین در حق او
صحیح شرعی است و موجب برائت ذمه و امتثال امر الهی است پس اگر این علم در
منتفی است کلاً یا بعضاً نماز او علی التحقیق صحیح نیست و ظاهر این است که این حکم

در

در نزد طائفه محقه اثنی عشریه اجماعی باشد و این شرط اختصاص ندارد به نماز بلکه در همه عبادات
جاری است چنانچه در وضو بآن اشاره شد ۱۶ این است که چیزی از اجزای لازمه نماز
را کم نکنند و چیزی که خارج از اجزای نماز است داخل آن نکنند بلکه بهمان هیئت مأمور بها را
بدون نقصان و زیادت بجا آورد و اعتبار این شرط از واضحات است و این شرط و شرط
سابق از مقامات بتحر لازم است که در نیت عبادات معتبر است چه بتحر بدون
اعتبار این دو امر ممکن نیست از این جهت در وضو در بیان نیت اشاره باین دو شرط
شد ۱۷ از شرایط نماز نیت است که از اعظم شرایط آن است و روح نماز است با
باعتبار جزء اعظم آن که قصد تقرب الی الله و اخلاص است و تحصیل مرتبه نماز در آن مو
قوف است بمجاهدات و تحمل مشاق و بفقدان آن نماز جسد بی روحی است که اصلا از
برای آن اثری نیست و حقیقت این نیت معتبره قصد فعل معین است از جهت
تقرب بحد تنجیز او و مراد از اعتبار این قصد مخصوص این است که داعی او بر بجا
آوردن نماز از جزء اول آن تا جزء آخر آن این قصد معین باشد خواه در همه احوال
نماز ملتفت باشد باین قصد یا نه و حاضر کردن نماز را با جمیع مشخصات و اخلاص
در ابتدای نماز چنانچه جمعی گمان کرده‌اند بنیت لازمه نیست پس نماز با وجود این
قصد اگرچه کم فهم فاسد است و با وجود آن قصد این صحیح است پس اعتبار آن لازم

و هیئت را این جز لازم است و لیکن احوط است اگر منجر بوسوسه نشود تفصیل آنها را
باب سایر فروع از مقاصدش بخواهند اما مقام دویم که بیان اجزاء نماز و کیفیت
آن است پس گوییم که مراد از نماز مجموع افعالی است متصله که در اثنای اذکار
بسیاری از واجبه و مستحبه اعتبار شده شرعا و معتبر است درین هیئت واحده مرکبه که
اجزای آن بتدریج بطریق اتصال موجود میشود و هیئت اتصالیه از ابتدای وجود آن
تا انتهای وجود آن و این هیئت اتصالیه جزء صوری نماز است که در همه افعال و اذ
اذکار و مقدمات داخله موجود است و همه اینها بآن متصف شده خواه آن افعال و ذکر
واجب باشند یا مستحب و این هیئت اتصالیه بمنزلت ... است که ساری است در
همه اجزاء نماز از واجبه و مستحبه و فرقی نیست درمیان این دو مگر اینکه ... حالت
این هیئت اتصالیه ضرورت که اول وجود آن یا قیام یا بتکبیرة الاحرام است و آخر آن
یا جلوس یا بسلام است و مراد ازین هیئت اتصالیه اینست که اجزاء معینه نماز را که
[illegible] بپیوسته و با تتابع بجای آرند بای که در میان ادای نماز چیزی
بجای نیارند که با وجود آن صدق کند بحسب عرف شرعی که عرف مسلمانان است که
این شخص از نماز بیرون رفت و دست از آن برداشت خواه صورت نماز
بالکل محو شود یا اینکه باقی باشد و آن دو قطعه را باهم نماز گویند پس اگر چیزی

فعلی

فعلی بجای آرد که موجب بیرون رفتن از نماز شود آن هیئت اتصالیه که جزء نماز است
ضایع میشود و بسبب آن نماز فاسد میشود از آنچه گفتیم ظاهر میشود که نماز را دو نوع از
جزء است که یکی جزء ئیست که از ابتدا تا انتهایش موجود است آن جزء صوری است
و دیگر آن شیئی است که بآن اشاره شد دویم جزء ئیست که چنین نیست آن جزء مادی
و متعدد است بعضی از آنها افعال اند و بعضی دیگر اذکار کلام در بیان نوع ثانی
است پس گوییم که افعال نماز که اجزاء آنند از ابتداء نماز تا انتهای آن بتدریج موجود
میشوند و در اثنای اذکار نماز از واجبه و مستحبه که اجزاء نماز موجود میشوند و این
افعالیکه اجزاء اند و بتدریج موجود میشوند اگر فعلی از آن در وقتیکه منتهی شد
فعل دیگر از آن بلافاصله باید ایجاد شود در اینجا در میان این دو فعل مقدمه
در کار نیست مثل انتقال از فعل رکوع برفع راس از آنچه ثانی متصل است باول
تصور وجود مقدمه در اینجا نمیشود و اگر بعد از انتهای فعل اول فعل ثانی بلا
فصل [illegible] نشود بلکه حرکتی و انتقالی لازم است تا ثانی ایجاد شود در اینجا در میان
این دو فعل مقدمه موجود است که آن حرکت باشد چه تا آن حرکت واقع نشود
فعل ثانی را نمیتوان ایجاد کرد آن حرکت مقدمه عقلیه صرف است که مطلوب نیست
در نماز اصلا و از جهت ایجاد ثانی باید متحقق شود مثل انتقال از قیام برکوع و از

قیام بعد از رکوع وسجود واز سجدهٔ ثانیه بجلوس تشهد واز جلسهٔ استراحت یا سجدهٔ
ثانیه بقیام رکعت دیگر پس هوی از برای رکوع یا سجود ورفع رأس از سجدهٔ
ثانیه وبرخواستن از برای قیام از اجزای نماز نیستند بلکه مقدمات صرفهٔ عقلیه‌اند
که از جهت ایجاد فعل متأخر باید موجود شوند این قاعدهٔ شریفه که بان متمیز
میشود مقدمات صرفه واشباه از اجزاء نماز باید دانست که فعلی از افعال که مطلو
مطلوبست در نماز مثل قیام در رکوع وسجود وجلوس آن فعل مطلوب وجزء
نمازست مطلق خواه در حالت ایجاد ذکر واجب باشد یا ذکر مستحب یا دعا یا
سکوت یا نخواهن پس وقتیکه مصلی ایجاد قیام کرد در حالت تکبیرة الاحرام تا منتقل
برکوع شد این قیام مطلوبست خواه در آن ایجاد ذکر واجب شود مثل
تکبیرة الاحرام وحمد وخواندن یا ذکر مستحب شود مثل استعاذه ودعای توجه
ونخواندن یا دعا خوانده شود یا سکوت شود از جهت عرض یا نخواهن در جمیع این
احوال قیام مطلوبست از باب جزئیت اگرچه در بعضی از احوال متصف
شود بوجوب ودر بعضی دیگر باستحباب وهمچنین است حال سایر افعال مثل اینکه
القاء فعل رکوع یا سجود یا استحباب در حالت ذکر مستحب یا سکوت یا نه
کردن یا دعا اشکالی دارد از جهت اینکه حکم باستحباب عبث تجویز تعدد در رکوع

وسجود

وسجود میشود چنانکه بر متأمل پوشیده نیست ولیکن چون سخن بوجه وضوح درین بحث ظاهر نیست در
بحث نماز پس قصد مطلوب وجزئیت در این کون کافیست چه شهید در مطلوبست
آن در نماز نیست این است فایده‌ایست دیگر در معرفت اجزاء نماز بدانکه اول نماز تکبیرة
الاحرام است با قیام وهر دو واجب وجزء نمازند ویکدفعه باید ایجاد شوند یعنی ذکر
است ودیگری فعل وآخر آن سلام است با جلوس وهر جزء مطلوب‌اند که باید
یکدفعه ایجاد شوند ولیکن چون قیام مذکور مطلوبست از جهت تکبیرة الاحرام وجلوس
مطلوبست از جهت ایجاد سلام از این جهت شارع مقدس اول نماز را تکبیرة الاحرام
قرار داد وآخر آنرا سلام چنانچه در اکثر اخبار وکلمات اخیار مذکورست بعد از اشاره
باین قواعد گوییم که اجزاء مادیهٔ نماز امور چندیست که ذکر میشود اول تکبیرة الاحرام
است که بگفتن آن حرام میشود بر مصلی چیزهائیکه مباح بود از برای او پیش از نماز
مثل خوردن وآشامیدن وسخن گفتن وراه رفتن وامثال اینها از این جهت آنرا
تکبیرة الاحرام نامند ومعتبرست در آن چند چیز اول آنکه صحیحه است واین مقتضی چند چیز
است یکی این است که بزبان عربی تکبیر بگوید نه بزبان فارسی یا زبان دیگر پس اگر
بگوید خدا بزرگترست در حالت اختیار نماز او باطل است دوم این است که
اعراب وتشدید وغیره را مراعات کند چه اگر مخالفت کند وبگوید الله اکبر مثلا

نماز شما باطل است سیم مراعات ترتیب و حروف الله و حروف اکبر است پس اگر حرفی را بر حرفی
مقدم بدارد غلط میشود و از هیئت بیرون میرود و موجب بطلان نماز است قطعاً چهارم
ادای حروف است از مخارج معروفه که عرب از آن مخارج ادا میکنند پس اگر
هاء الله را از مخرج حاء حطی ادا کنند از هیئت صحیحه بیرون میرود نماز شما فاسد است و
مراعات صفات حروف که مدخلیت در تمیز و ادای حرف از مخرج ندارد بلکه از
کمالات و مستحبات است لزومی ندارد ۲ مراعات صورت معروفهٔ وارده از
شرع است که الله اکبر باشد و این متضمن است چند چیز را یکی اعتبار این دو لفظ مخصوص
است پس اگر بگوید الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا نحو این نماز شما فاسد است
دوم مراعات ترتیب است میان این دو لفظ باین نحو که الله را مقدم بدارد بر اکبر
چنانچه معروف است و وارد شده پس اگر مخالفت نماید این ترتیب را نماز شما فاسد است
سیم این است که چیزی نیفزاید و تغییر ندهد صورت معروفه را اگرچه صحیح باشد بحسب عربیت
پس اگر بگوید الله اکبر نماز شما فاسد است چهارم این است که را اکبر را بسکون بگوید
و حرکت ندهد چنانچه معروف است در اسلام پنجم این است که همزهٔ الله را بوصل بکلام
سابق ساقط ننماید ۳ حفظ خواندن است چنانچه در قرائت و غیر آن معتبر است
پس اگر در حالت اختیار و امکان از حفظ نخواند بلکه از روی نوشته بخواند نماز

شما باطل

شما باطل است ۴ موالات است و مراد از آن این است که حروف را از پی هم بگوید و
میان این دو لفظ فاصله قرار ندهد بنحوی که اهل عرف بگویند که تکبیر نمیگوید بلکه بکار دیگر مشغول
است پس اگر این را مراعات نکند نماز شما فاسد است و چون تکبیرة الاحرام بیش از
دو لفظ نیست مراعات موالات باین معنی مغنی است از مراعات نظم در قرائت
لازم است چنانچه بر متامل پوشیده نیست ۵ گفتن تکبیرة الاحرام را بنحوی که اگر مانعی
مثل کری یا صدای بلندی یا نحو این نباشد این گوینده خود بشنود و دیگری را شنوا
شدن لازم نیست پس اگر زبان و لب را حرکت دهد از برای ادای تکبیرة الاحرام
و آوازی ظاهر نشود که خود نشنود با نبودن مانع مجزی نخواهد بود دوم از اجزاء
مستقله نماز قرائت است و مراد از آن خواندن حمد و سوره است در رکعت اول
و دوم و خواندن حمد یا بدل آن است در رکعت سیم و چهارم پس کلام در اینمقام
در بیان اجزاء سه امر است که سه جزء استقلالی نماز حمد و سوره و بدل حمد اما اول
پس گوییم معتبر است در آن چند چیز ۱ اعتبار خصوص حمد که کلام مخصوص است و سوره
معینی است از قرآن مشتمل بر الفاظ مخصوصه و آیات معینه پس اگر سوره دیگری از
قرآن یا ذکری از اذکار یا ترجمهٔ سوره حمد بفارسی یا بزبان دیگر بدل حمد خوانده شود
مجزی نیست ۲ مراعات ترتیب صحیح وارده از شرع و این مشتمل است بر چند چیز یکی مرا

مراعات اعراب و حرکات و سکنات و تشدید و تخفیف است پس اگر حرکت را غلط بگوید
مثل آنکه الحمد بفتح بگوید یا متحرک را ساکن بگوید یا ساکن را متحرک بگوید یا مخففی را مشدد
بخواند یا بعکس نمازش فاسد است دوم ادا کردن حروف است از مخارج معروفه
بطریقیکه زبان عرب است پس اگر صاد را سین بگوید یا ضاد را زا بگوید یا بخوانی که
موافق زبان عجم است نمازش باطل است و لازم است که علم داشته باشد بمخارج
حروف اجمالا یا تفصیلا با امکان و اگر علم ممکن نیست تحصیل ظن اقوی لازم است و
همچنین است حال ادا کردن حروف سیم مراعات کردن قرائت صحیح است در وقف
و وصل پس وصل بحرکت یا بسکون یا وقف بسکون نماید و اگر وقف بحرکت نماید
نمازش باطل است چهارم مد متصلیکه در کلمه و لا الضالین است رعایت نماید پنجم
مراعات حرکات و اعرابیکه وارد شده از شرع و منزل شده بر رسول خدا پس اگر
بنحوی بخواند که بعربیت صحیح باشد ولیکن وحی و منزل نباشد نمازش صحیح نیست
مثل آنکه رب العالمین یا مالک یوم الدین را بفتح یا بضم بخواند چه این قرائت اگرچه
بعربیت صحیح است از جهت قطع کردن صفت را از صفت بودن ولیکن باین
اعراب قرآن مجید نازل نشده پس خواندن آن در نماز مجزی نیست و اما لزوم مراعات
حروف مخصوصه و کلمات مخصوصه پس داخل جزء اول است و موجب این است که اگر

اخلال

اخلال بحرفی یا کلمه از حمد شود نمازش فاسد است و ظاهر این است که خواندن حمد و سایر
سور را بقرائت یکی از قراء سبعه مشهوره بجمیع حروف و اعراب مجزی نیست چنانکه
در مقامش مبین است ۳ ترتیب میان کلمات و آیات بنحویکه نازل شده پس
اگر مخالفت کند و کلمه را بر کلمه یا آیه را بر آیه مقدم دارد نمازش باطل است ۴
باید سوره حمد را از حفظ بخواند در حالت امکان و اختیار پس اگر از روی قرآن
یا نوشته دیگر در این حالت بخواند نمازش صحیح نیست ۵ مراعات نظم است و غرض
از آن این است که وقف بسیار نشود که آیات حمد کلا یا بعضا مثل کلمات منثوره
و ذکر استماع شود و مثل آنکه وقف کند بر الحمد و بر لله و بر رب العالمین و بر الر
حمن و بر الرحیم و نحو این چه آنچه گفته میشود با این حالت الفاظ مفرده منثوره است
و کلام منتظم قرآنی که بر وجه اعجاز نازل شده نیست و اینکس را نمیگویند قرآن میخواند
پس ترک اوقاف کثیره و خواندن آیات را باتصال بنحویکه نظم قرآنی محفوظ باشد
لازم است پس رعایت نظم از اجزاء لازمه حمد است ۶ لازم است بر مردان جهر
کردن در دو رکعت نماز صبح و در دو رکعت اول مغرب و عشا و اخفات حمد در
غیر این موارد از رکعات نماز خواندن حمد لازم باشد بطریق تعیین یا بطریق تخییر پس
پس اگر اخلال کند بجهر و اخفات حال عامدا نماز او فاسد است و جاهل بجهر و اخفات

نمازش صحیح است و ناسی منشی جاهر است و مراد از جهر آنست که بنحوی بخواند که غیر بشنود
تحقیقا یا تقدیرا با اشتمال بر جوهر آواز و اظهار آن بشرطیکه بعلو مفرط نرسد و جهر
مرجح علو مفرط است و مراد از اخفات این است که این مصلی بنحوی قرائت
کند که خود بشنود تحقیقا یا تقدیرا و بحد جهر نرسد خواه غیر که در پهلوی اوست
بشنود یا نه مخفی نماند که هر یک از جهر و اخفات لازمی در حقیقت دو جز اند
یکی خواندن مطلق که سماع آواز در آن معتبر است و رعایت آن در جمیع اذ
کار واجبه نماز لازم است و دیگری خصوصیت جهر و اخفات ولیکن ظاهر
این است که قصد خصوصیت جهر و اخفات در صحت نماز کافی باشد این است
حکم مردان و اما زنان پس ظاهر این است که مخیر اند میان جهر و اخفات در
جمیع رکعات خواه آواز ایشان را مرد اجنبی بشنود یا نه پس جز لازم در حق
ایشان این است که بنحوی بخوانند که خود بشنوند یا فقد مانع و رعایت زاید بر این لزومی
ندارد دوم از اجزاء لازمه حمد موالات است و اخلال بان عمدا قرائتش باطل است و با
باکتفا باین قرائت نمازش نیز فاسد خواهد بود و اگر اعاده حمد کند با رعایت موالات
در صحت این نماز اشکال است احوط اتمام و اعاده این نماز است و مراد از موالات
تتابع عرفی است باین معنی که در میان قرائت حمد اگر ساکت شود یا مشغول شود بخواندن

غیر حمد بنحویکه اهل عرف بگویند که این شخص قاری حمد نیست و حمد نمی خواند قرائت او فاسد خواهد
بود پس لازم است مراعات تتابع بنحویکه بر او صدق کند که قاری حمد است پس اگر در میان
قرائت حمد یک کلمه یا دو کلمه از غیر آن سهوا بخواند پس ظاهر این است که اخلال بموالات
واجبه نمی شود چنانچه علما گفته اند و فرقی نیست در ابطال قرائت با خلال بموالات
باعتبار سکوت طویل یا خواندن غیر حمد میان آنکه هیئت اتصالیه لازمه نماز نیز فاسد
شود و این شخص را مصلی نیز نگویند یا هیئات اتصالیه باقی باشد و این شخص را مصلی بگویند
ولیکن قاری نگویند و درین مقام صور بسیار است که در هدایت الانام ذکر شده بدانکه
در سوره حمد در نماز چهار نوع از تتابع و موالات است که لازم است یکی تتابع در میان
حروف هر کلمه از آن چه اگر این تتابع رعایت نشود حروف مفرده منثوره تلفظ میشود
و آن لفظ عربیه جزء حمد و قرآن نیست دوم تتابع میان کلمات آن چه اگر این مراعات
نشود الفاظ منثوره معدوده خواهد شد و کلام منتظم قرآنی مولف نخواهد بود سیم
تتابع در میان آیات و سوره آن بنحویکه صدق کند که قاری حمد است چه اگر باین اخلال شود
موالات واجبه مختل میشود چهارم تتابع در میان قرائت است بنحویکه از مصلی بودن
بیرون نرود چه اگر این تتابع مراعات نشود و این شخص از نماز بیرون رود و در عرف
منشرع او را نماز گذار نگویند نمازش باطل خواهد بود و شبهه در لزوم رعایت این چهار.

نوع از تتابع در قرائت حمد نیست اول از مقتضای جزء اول است و ثانی از مقتضای
رعایت نظم است و ثالث مفاد رعایت موالات است و رابع مقتضای لزوم رعایت
هیأت ترکیبیه است که در ابتدا بآن اشاره شد بدانکه لازم است که بسم الله را در
قرائت حمد بقصد جزئیت حمد و جزئیت نماز بخواند چه بسم الله در مذهب ما در ابتدای
هر سوره جزء آن سوره است ولیکن این قصد لازم داخل نیست و اجزای نماز است چه معتبر است
در آن قصد فعل معین از برای خدا و از اجزای این قصد است قصد خواندن حمد که سورهٔ
معینه است بقصد جزئیت نماز از برای خدا و از اجزای این قصد است قصد خواندن بسم الله
بقصد جزئیت حمد که خوانده میشود بقصد جزء نماز و همین تفصیل در سایر آیات حمد نیز
جاری است ولیکن بعد از اشتراط نیت متعینه اشتراط این قصود ضرور نیست چه این قصود
از اجزای آنست چنانچه بر متأمل پوشیده نیست این است کلام در اجزای حمد و اما ثانی
که مربوط بسوره باشد پس گوئیم آنچه در حمد گفتیم از اجزاء از برای سوره ثابت است مگر
جزء اول که در آن فرق است میان حمد و سوره چه در نمازهای یومیه در دو رکعت
بعد از قرائت حمد خواندن سورهٔ معین لازم نیست بلکه هر سوره از قرآن بخواند مجزی
است مگر سوری که مشتمل بر سجدهٔ واجب میباشند پس لازم نیست در این اعتبار خصوصیت
سورهٔ معینه از قرآن بلکه لازم است در اینجا اعتبار خصوصیت هر سوره که بخواند و منزل است

از جانب

از جانب خدا و مشتمل است بر آیات معینه و کلمات مخصوصه پس واجب است اعتبار یکی
از این خصوصیات نه خصوصیت سوره معینه پس اجزاء سوره مثل اجزاء حمد است بلکه عینا اینهاست
مگر جزء اول که بدل آن در اینجا جزء دیگر لازم است چنانچه دانستی بدانکه در میان حمد و سوره
جزء ثالث که قصدش لازم است و آن تقدیم حمد است بر سوره و این اجزای ترتیب لازمی است
که ذکر آن میباید اما ثالث پس گوئیم که اگر در دو رکعت آخر حمد بخواند حکمش واضح است
و اگر بدل آن را بخواند چنانچه مفروض است حکمش این است که چون مختار در تفسیر این است که لازم
است که خصوص تسبیح کبیر را سه بار بخواند و آن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است
پس آنچه در حمد گفتیم از اجزاء از برای این ثابت است و فرقی نیست در میان اینها مگر در
چند جزء که بدل جزء اول حمد در اینجا این است که باید اعتبار کرد خصوصیت تسبیح را که مرتب است
و مشتمل است بر الفاظ مخصوصه و کلامهای معینه و عدد مخصوص پس لازم است این خصوصیت
را در وقت اختیار بدل قصد کنند و دوم این است که چهارم و پنجم از اجزاء ثانی در اینجا نیست
و سیم این است که موالات در اینجا این است که این تسبیحات متتابع بخواند بنحوی که در عرف
بگویند تسبیح مخصوص را میخواند پس اگر در میان خواندن آن سکوت کنند یا مشغول شود
بچیز دیگر بنحوی که اهل عرف نمی گویند که این شخص تسبیح میخواند ذکر تسبیح او باطل میشود
و باکتفا بآن نماز باطل میشود ولیکن احوط در وقت اخلال بموالات اعاده تسبیحات است

ست با موالات و اتمام آن نماز با اعاده و فرقی نیست در وجوب موالات در این
میان کلامهائیکه در هر واحد از این تسبیح است و میان یکی از این تسبیحات و دیگری بدانکه
چهار تسبیح بعد که رعایت آنها در قرائت لازم است در اینجا نیز واجب است رعایت
آنها چنانچه بر متامل پوشیده نیست و چهارم از اجزاء نماز قیام است و شبهه
نیست در اینکه مطلوب است و جزء نماز است از اول ایجاد تکبیرة الاحرام تا وقت
رفتن برکوع و همچنین در مواضع دیگر که پس از این بآن اشاره خواهد شد انشاء الله و
چنانچه این قیام جزء نماز و مطلوب است در آن هم چنین شرط است از برای صحت آنچه
درین حالت واقع میشود از اقوال واجبه و مستحبه مثل تکبیرة الاحرام و استعاذه
و دعای توجه و قرائت حمد و سوره و تکبیر رکوع پس اگر یکی از اینها را بقصد شرعیت
با قیام بجای نیارد بلکه بحالت دیگر بجا آرد عمدا فاسد و موجب فساد نماز خواهد
بود به تفصیلیکه در مقامش مقرر است و لیکن در حالت تکبیرة الاحرام واجب است و
رکن و در حالت استعاذه و دعای توجه مستحب است و در حالت قرائت حمد و سوره
واجب است و غیر رکن و در حالت تکبیر رکوع مستحب است و در حالت انتقال از آن
برکوع واجب است و رکن چه قیام متصل برکوع رکن است و در حالت سکوت و دست فرو
کردن و تنفس و دعا خواندن و امثال اینها مستحب است و چون انتقال از قیام برکوع گاهی

انتقال

انتقال از قیام سوره است برکوع و گاهی انتقال از قیام تکبیر است برکوع گاهی انتقال
از قیام دیگر است پس قیام متصل برکوع گاهی واجب رکنی است از جهتی است و وا
جب غیر رکنی است از جهت دیگر و گاهی واجب رکنی است از جهتی و مستحب است
از جهة دیگر پس بگوئیم که این قیام سیکه از اجزاء نماز است وجوبا یا استحبابا و شرط
است از برای صحت اقوال معینه در غالب معتبر است در آن چند چیز اول انتصاب است
و مراد از آن راست ایستادن است که فقرات پشت منصوب باشد و پشت
بهیچ سمت از خلف و قدام و یمین و یسار میل نکند ۲ استقرار است و مراد از
آن آرام گرفتن است باین نحو که اعضای او حرکت و جنبش نداشته باشد پس
اگر نماز گذارد در راه یا نحو آن نمازش فاسد است ۳ استقلال است باین نحو که
خود مستقل باشد در ایستادن و تکیه نکند بر چیزیکه اگر آنرا بردارند بیفتند مجرد
اتصال است بچیزی ضرر ندارد ۴ اعتماد کردن بر دو پا است باین معنی که ثقل بدن
بر هر دو پا واقع شود بنحویکه اگر موضع یک پا خالی شود بیفتند پس اگر اعتماد کنند
بر یکپا نمازش باطل است ۵ واجب است که دوری میان دو پا زیاد نباشد
بحدیکه بسبب آن از حد قیام بیرون رود و او را ایستاده نگویند یا ایستاده بگویند
و لیکن قیام متعارف نباشد و این امر ادر رکن بودن و وجوب و استحباب

تابع اصل قیام میباشند آنچه مذکور شد حکم حال اختیار و امکان است امّا اگر یکی از اینها یا
بیشتر ممکن نباشد یا هیچیک از اینها ممکن نباشد پس در آن تفصیلاتست که در مقامش
ذکر شد چهارم از اجزاء نماز رکوع است و شبههٔ در جزئیت آن از برای نماز
نیست و در هر یک از رکعتی یک رکوع لازم است مگر در نماز آیات که در هر رکعتی
از آن پنج رکوع لازم است و چون حقیقت رکوع کون مخصوص است که بیان
میشود این کون اتصالی ندارد بقیام پس انتقال از قیام برکوع مطلوب است
در نماز و جزئیت ندارد بلکه ایجاد آن از برای این است که رکوع بعمل آید پس
هوی از برای رکوع مقدمهٔ عقلیهٔ محض خواهد بود چنانچه در قاعدهٔ متقدمه بآن
اشاره شد ولیکن باید بقصد رکوع بعمل آید پس گوئیم که در این جزء نماز که بعد از ایجاد
مقدمهٔ عقلیهٔ صرفه متحقق میشود چند چیز است ۱ خم شدن بنحوی که سر انگشتان از
مستوای الخلقة بزانو برسد یعنی این کون مخصوصی که بعد از قیام حاصل میشود
جزء است ۲ طمأنینه در این کون است یعنی باید این کون باستقرار و آرامی حاصل
شود تا حقیقت رکوع بعمل آید و در این آرامی مسمّی کافیست ۳ و ۴ و ۵
استقلال و اعتماد بر دو پا و عدم زیادتی در میان دو پا است بنحوی که در
قیام گذشت ۶ واجب است بعد از تحقیق حقیقت رکوع بنحوی که اشاره شد ذکر
مخصوصی

مخصوصی که تسبیح باشد در آن و مراد از آن این است که یکدفعه بگوید سبحان ربی العظیم وبحمده یا سه
بار بگوید سبحان الله پس واجب است در رکوع یکی از این دو تسبیح مخصوص بر سبیل تخییر کما او
جبست در این تسبیح مخصوص آنچه در قرائت گذشت از اجزاء و فرق نیست در میان قرائت
و این تسبیح مگر آن فرقیکه در میان تسبیحات اربعه بود و قرائت چه آن فرق در اینجا موجود
نیست چنانچه بر متأمّل پوشیده نیست پس اجزاء لازمهٔ این تسبیح مثل اجزاء تسبیحات اربعه است
و فرقی نیست در میان این دو تا جملهٔ آخر لازم است آرام گرفتن بعد از تحقق حقیقت رکوع
و بودن بر آن حالت سابقه بقدریکه ذکر واجب ادا شود و این جزء در حقیقت دو جزء
است یکی اصل آرام گرفتن و دیگری بودن آرامی بمقدار ذکر و لیکن ظاهر این است که قصد
جزئیت آرام گرفتن بقدر ذکر کافیست بدانکه مستحب است که تسبیح را سه بار بگوید یا
بیشتر و تسبیح صغیر را نیز زیاد کند و وقتیکه مراعات استحباب کرد نسبت بمجموع تسبیحاتیکه
میخواند باید آرامی و اجزاء لازمهٔ دیگر از عربیت صحیحه و موالات و نحو آن را رعایت نماید
و احکام رکوع بسیار است مثل احکام قرائت از مقامش مطالبه شود پنجم از اجزاء نماز
برداشتن سر است از رکوع تا اینکه راست بایستد و در وقتیکه ایستاد لازم است بر او
که آرامی بگیرد در ایستادن و از برای این آرامی حدّی نیست بلکه مسمّی کافی است و
این جزء منحل است بسه جزء یکی سر برداشتن تا آنکه قیام دوم قیام بعد از رفع راس

آرام گرفتن در این قیام بنحوی که صدق کند که آرام گرفت و در این قیام معتبر است الحمد معتبر است
در قیام در حالت تکبیرة الاحرام و قرائت از اجزائیکه ذکر شد و از اینجا معلوم میشود که در
ایجاد و آرامی لازم است که استقرار یکجزو قیام و داخل حقیقت آن است و قدیم این است
که پس از آنکه اصل قیام واجب مشتمل بر اجزاء معینه ایجاد شد برین حالت آرامی بگردد
باقی باشد بنحوی که در عرف بگویند آرام گرفت و جایز نیست که آرامی در اینجا طول بکشد بنحوی که
از مصلی بودن بیرون رود چه اگر چنین کند نمازش فاسد خواهد بود چه اشکال پس
اقل این طمانینه مسمی است و اکثرش این است که باین حد نرسد بدانکه این جزو چون
متصل است برکوعی که از اجزاء نماز است پس مقدمه عقلیه صرفه در میان این دو جزو نیست
چنانچه در قاعده متقدمه باین اشاره شد ششم از اجزاء نماز سجده است و چون سجده
اتصال ندارد بقیام مذکور که از اجزا است پس هوی از این قیام از برای سجود از
مقدمات عقلیه صرفه خواهد بود چنانچه مقتضای قاعده متقدمه است و لیکن چون این است
که این هوی بر القصد سجود بعد آید و در بین جزو استقلال نماز معتبر است چند جزو ا گذاشتن
پیشانی است بر چیزیکه سجده بر آن صحیح است چنانچه گذشت و ظاهر این است که همینکه وضع
پیشانی و نهادن آن بر آن صدق کند واجب بعمل می آید و تحدیدی از برای او نیست
چنانچه تحدیدی از برای آن قدر نیست نه که باید نهاده شود نیست بلکه بس در هر دو گانه

لست دا

ست و ظاهر این است که در حقیقت این وضع آرامی فی الجمله معتبر است چنانچه بر دانا پوشیده نیست
۲ گذاشتن شش موضع دیگر است بر زمین و مراد از آنها کف دست و دو زانو و دو انگشت
ابهام دو پا است و اعتبار بالصح السجود علیه در این اعضا نیست بلکه بر روی هر چیز که گذاشته شود
مجزی است و ظاهر این است که در گذاشتن این اعضای سته مسمی کافی است پس اینکه صدق
کند عرفا که دو کف را بر زمین نهاد کافی است و لازم نیست که تمام کفها بر زمین رسد و هم
چنین است حکم دو زانو و دو انگشت ابهام و لیکن اقرب و احوط این است که سر انگشتان
بر زمین رسد بدانکه لازم نیست که وضع اعضای سبعه با وضع ایشان مقارن باشند بلکه
این بجا داده محال است و هم چنین لازم نیست که این شش عضو با هم بر زمین برسند بلکه این بجا
متعذر و متعسر است پس تقدیم و تاخیر در موضع اعضای سبعه جایز است بشرطیکه تراخی فا
فاحش نشود و هر چه را بر زمین گذاشت در اول وضع قصد جزئیت سجود کند تا وضع
هفت عضو که واجب است بعمل آید و ظاهر نیست که کیفیت دیگر نیز جایز باشد مثل اینکه کف
را پیش از وضع پیشانی بر زمین گذارد و قصد جزئیت نکند بعد از وضع پیشانی آنها را
در زمین بردارد و بقصد جزئیت بهمین ذات باز بگذارد یا حرکت دهد و بهمین ذات
برساند و پس از آن قصد جزئیت کند و در سایر اعضا بنحوی که گفتیم عمل کنند و صور دیگر
هم است که ظاهر نیست که جایز باشد و لیکن آنچه گفتیم اکتفا کنند سیم لازم است که اعضا را بر زمین

درست جای دهد و عطا اعتماد بر آن اعضا نماید بای نحو که ثقل خود را بتوسط این اعضا بر مواضع
انها بیفکند از دلیل اگر آن موضع بر طرف شود آن عضو بیفتد ۹ لازم است که اعضا یا هیئات
معروفه متعارفه واقع شود پس دراز شود و بر دو ران افتد که گویا دو دست و روی
و سایر اعضا بر زمین رسد این سجده مجزی نیست اگر چه اعضای سبعه بر زمین واقع شود و اگر
شکم خود را بر زمین بچسباند و با این حال که هیئات ساجد باشد و باقی مساجد بر کیفیت
واجبه واقع شود در درستی که مجزی نباشد ۱۰ واقع نشدن این جا پیشانی است که محلیکه
بلندتر نباشد از محل ایستادن بیش عرض چهار انگشت مضمومه و ظاهر این است که المنخفض
مثل ارتفاع نیست پس جایز است که موضع پیشانی پستتر از چهار انگشت مضمومه است
تر باشد از موقف و لیکن اولی و احوط الحاق است ۱۱ واجب است بعد از تحقق سجود ذکر
در آن و مراد از آن ذکر مخصوص است که تسبیح باشد باین نحو که یکبار بگوید سبحان ربی الاعلی
و بحمده یا سه بار بگوید سبحان الله پس واجب است در سجود یکی از این دو تسبیح بر سبیل
تخییر ۱۲ لازم است در تسبیح عربیت صحیحه و موالات و نحو آن از اموریکه لازم است
اعتبار آنها در تسبیح رکوع و فرقی نیست در رسیدن این دو تسبیح در بین ظاهر الا لازم است
بعد از تحقق حقیقت سجده آرام گرفتن و بودن بر حالت سابقه بقدر یکه این ذکر
واجب ادا شود و این آرامی منحل به دو جزو چنانچه امر در رکوع چنین بود و آنچه در

رکوع

رکوع گفتیم از حکم زیاد کردن تسبیح بطریق استحباب در اینجا جاریست ۱۳ واجب است بعد از
اتمام سجده اول که سر از آن بردارد و راست بنشیند پس از آنکه راست نشست
لازم است که در نشستن آرام بگیرد و اطمینان داشته باشد و از برای این طمانینه در
شریعت حدی نیست بلکه مسمی کافی است و این جزو مثل رفع راس منحل است به سه جزو
یکی سر برداشتن دویم راست نشستن سیم آرام گرفتن برین جلوس بنحویکه در عرف
صدق کند که آرام گرفت و ظاهر این است که معتبر است در این جلوس استقلال و انتصاب و
استقرار که در قیام معتبر است پس لازم است اعتبار این سه امر با تحقق اصل نشستن و جلوس
عرفا پس لازم است در این جلوس که جزو دویم است چهارم جزو آ بودن بر حالتی که صدق
کند بان نشستن عرفا ۳ این است که خود مستقل باشد در نشستن و تکیه نکنند در آن بر چیزیکه
اگر آن را بردارند بیفتند و اما اتصال بدن او بچیزی بدون اعتماد بر آن ضرری ندارد سیم
انتصاب است بان معنیکه در قیام گذشت ۴ استقرار است که باید بدن در حرکت و
جنبش نباشد پس درین مقام دو آرام می است یکی آرامی که در اصل جلوس معتبر است دویم
این است که پس از آنکه جلوس مشتمل بر اجزاء معتبره بعمل آمد بر این حالت باقی باشد و آرام
بگیرد بنحویکه در عرف بگویند که آرام گرفت و جایز نیست طول دادن جلوس بنحویکه
از مصلی بودن بیرون رود چه اگر باین قدر طول دهد نماز شمش فاسد است بدانکه این اجزاء

اجزائیکه از برای جلوس اینجا ذکر شد معتبر است در جلوس نماز مطلقا مثل جلوس تشهد
و جلوس در حالت قرائت از جهت مرض و نحو آن بدانکه این جزء که رفع رأس در سجدهٔ
اولی است منفصل است از سجده پس در میان این دو جزء نماز مقدمهٔ علمیهٔ عقلیهٔ صرفه نیست
بدانکه لازم است بعد از این جلوس و آرام که سجدهٔ دیگر بجای آورد چه در هر یک
رکعت دو سجده واجب است به ضرورت از دین و اجزای این سجده همان اجزای سجدهٔ
اولی است قطعا و چون این سجدهٔ ثانیه که در اجزای نماز است منفصل است بجزء متقدم
که جلوس میان دو سجده است پس انفصال از این جلوس و هوی از آن به سجدهٔ
ثانیه از مقدمات صرفهٔ عقلیه است که چاره از آن نیست از جهت ایجاد جزء متاخر
و غرض از تعرض حکم سجدهٔ ثانیه افادت این مطلب بود و الا مستغنی بود به فایده
هشتم از اجزاء واجبهٔ نماز تشهد است بدانکه بعد از اتمام سجدهٔ ثانیه لازم است که
هر جزء دوم باشد در رکعت بعد از آنکه بجای آورد یا باید بنشیند و تشهد بجای آرد با سلام یا
بی سلام پس جزء واجب بعد از سجدهٔ دویم یا قیام رکعت دیگر است یا جلوس تشهد است
اگر آن جزء واجب قیام است و تشهد نیست که قیام اتصال ندارد به سجدهٔ ثانیه پس آنچه
در میان این جزء واقع میشود مقدمهٔ عقلیهٔ صرفه است پس سر برداشتن از سجدهٔ دویم
و برخواستن از برای قیام مقدمهٔ صرفهٔ عقلیه خواهد بود که مطلوبیت در نماز ندارد

اصلا

اصلا و اگر آن جزء واجب جلوس تشهد است و این جلوس اتصال ندارد به سجدهٔ ثانیه پس
رفع راس از سجدهٔ ثانیه تا رسیدن بحد جلوس از مقدمات محضه خواهد بود چنانچه
مقتضای قاعدهٔ متقدمه است پس مقدمهٔ محض در اول اجزاست و در ثانی یک جزء
و دو جزء در اول با هم اتصال ندارند مگر اینکه بنشیند بقصد استراحت چه جلسهٔ استراحت
در وقت مستحب است در اینجا رفع راس مقدمه است از برای جزء مستحب که جلسهٔ استراحت
است و برخواستن مقدمه است از برای ایجاد قیام واجب بعد از جلسهٔ استراحت پس
از معرفت این مقدمه گوئیم که واجب است در تشهد چند جزء اول واجب است جلوس
و نشستن در تشهد و معتبر است در جلوس آرام گرفتن و استقرار و سایر اجزائیکه
در جلوس میان دو سجده گذشت دوم لازم است که این جلوس مشتمل بر طمانینه بسایر
اجزاء بقدر ذکر واجب باشد و اگر [illegible] اطالت در حالت
جلوس باشد و لیکن جلوس در آنوقت مستحب است همچنانکه اگر در میان تشهد
سکوت کند یا دعا کند بنحویکه بهم نخورد موالات لازمه نباشد این جلوس نیز مستحب است
پس جلوس مطلوب دو جزء است از اول تشهد تا آخر آن و شرط است از برای آنچه
در این حالت واقع میشود از اذکار واجبهٔ تشهد و مستحبهٔ آن پس اگر بجا آورد اینها را در غیر
حالت جلوس بجای آرد بقصد جزئیت نماز نماز او باطل خواهد بود ۳ واجب است

در تشهد شهادتین و مطلق شهادتین کافی نیست بلکه لازم است بگوید اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله باعتبار خصوصیت این شهادتین لازم
است و لازم است که ضم کند بشهادتین خصوص صلوات بر محمد و آل او و لیکن مخصوص معتبر
نیست بلکه هر لفظی که مشتمل است بر این واجب بگوید کافی است پس اگر بگوید اللهم صل علی
محمد و آله یا بگوید صلی الله علی محمد و آله یا بگوید صلی الله علی محمد و آله یا نحو این از عبارات
مجزی است آن واجب بعمل میاید پس واجب است در تشهد ذکر شهادتین مخصوص و ذکر
مطلق صلوات بر نبی صلعم و آل او است علیهم السلام معتبر است در این ذکر لازم تشهد آن اجزائی که
در قرائت گفتیم و فرق نیست در میان این و آن در اجزاء در چند جزء ۱ آنست که بدل جزو اول
انحلال شهادتین در اینجا اعتبار خصوصیت شهادتین که عبارات مخصوصه مشتمله بر
کلمات معینه و الفاظ مخصوصه است باید نمود و نسبت بصلوة باید نظر آنچه در سوره گفتیم
اعتبار نمود پس باید در این اعتبار نشود خصوصیت مطلق لفظی که مشتمل است بر صلوات بر نبی
و آل او ۲ این است که چهارم و پنجم از اجزاء جزء قایم در اینجا نیست ۳ این است که جزو
ششم در اینجا نیست چه در تشهد واجب نیست نه جهر و نه اخفات بلکه آنچه لازم است در
اینجا بدل آن این است که تشهد را نحوی بخواند که مصلی خود آواز را بشنود اگر مانعی مثل کری
یا نحو آن این نباشد ۴ این است که موالات لازمه در اینجا این است که اجزاء تشهد را از یکدیگر

بجای آرد

بجای آرد و در میان آن ساکت نشود و مشغول بغیر تشهد از اذکار خارجه نشود به نحوی که در
عرف او را بگویند که تشهد نمی خواند و از تشهد بیرون رفت پس اگر چنین کند عمدا
آن تشهد باطل خواهد شد و ببطلان آن نماز باطل خواهد بود و در سایر آنچه در
آنجا گفتیم فرق نیست در میان قرائت حمد و تشهد حتی اعتبار چهار نوع از تتابع و در
وقتی که اذکار مستحبه تشهد را با اذکار واجبه آن ضم نماید باید نسبت بمجموع اعتبار
موالات و ترتیب صحیحه و نحو آن را نماید چنانچه در ذکر رکوع و سجود بآن اشاره شد
بدانکه اگر تشهدی که میخوانند تشهد اول باشد واجب بعد از آن که جزء است قیام رکعت
ثالثه است و این قیام منفصل نیست به تشهد و جلوس آن پس انتقال این و امر بقیام
که بر خواستن است از مقدمات صرف عقلیه است چنانچه مفصل قاعده متقدم است
پس از بر آن مطلوب نیست در نماز بوجهی ۹ از اجزاء واجبه نماز سلام است
و این سلام آخر جزء واجب نماز است اگرچه مقارن است بجلوس واجب چنانچه
تکبیرة الاحرام اول جزء واجب نماز است اگرچه مقارن است با قیام واجب اگرچه جماعتی
سلام را مستحب و طایفه آن را واجب خارج از نماز میدانند و لیکن این دو قول ضعیف
است اظهر و اشهر این است که سلام جزء واجب نماز است و خروج از نماز بآن متحقق میشود
نه بتشهد و بنا بر مختار گوییم که در سلام واجب است چند جزء ۱ واجب است در سلام

نشستن کرشتمل است بر اجزا چندی که استعقاب رطانینه و نحو آن کرد پیش از این مذکور
شد ۳ باید این نشستن مشتمل بر اجزا القدر و ذکر واجب باشد سیم واجب است در
سلام که بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا بگوید السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته و هر یک از این دو سلام واجب و محلل و مخرج از نماز میباشد و وجوب این دو
سلام وجوب تخییری است پس مکلف هر یک از این دو صیغه را که اختیار کرد از نماز بیرون
می رود و بسبب آن بر او حلال میشود آنچه بر او حرام شده بسبب تکبیرة الاحرام و بآن امتثال
امر واجب میشود و اگر جمع کند میان هر دو یکی را مقدم داشت آن محلل و واجب است
و بر او لازم است که بآن صیغه قصد امتثال امر واجب نماید و ظاهر این است که واجبست
در سلام واجب آنچه در تشهد ذکر شد از اعتبار حصول صحت و قدر و موالات و مرتبت
و خفظ خواندن و نحو آن و اگر جمع کند میان این دو سلام و سلام دیگر مستحب السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته میباشد و مقدم است بر سلام مخرج ظاهر این است
که حکم این مجموع مثل حکم تشهد است در وقتیکه جمع کنند میان اذکار واجبه تشهد
و اذکار مستحبه آن که در اول و وسط و آخر آن وارد شده پس مراعات موالات
در همه بیست صحیح میت بآن مجموع میشود بدانکه اگر اقتصار کند در سلام واجب بر سلام خواهد بود
علینا ظاهراً اشکالی نباشد در اینکه آنچه در تشهد ذکر شد از اجزاء در این سلام

معتبر است و اگر اقتصار کند بر السلام علیکم پس گوئیم که بنا بر تحقیق و رحمة الله و برکاته
داخل این سلام واجب نیست بلکه مستحب است پس سلام واجب بلفظ السلام علیکم فقط
خواهد بود و چون این کلام سه لفظ است پس اعتبار موالات در آن ممتنع است از اعتبار
نظم چنانچه در تکبیرة الاحرام گفته شد پس سلام واجب در این وقت مثل تکبیرة الاحرام خواهد
بود نه مثل تشهد این در وقتیست که و رحمة الله و برکاته را نگوید و اگر بگوید پس چون
این با آن جزو مستحب سلام واجب است و السلام را آنچه گفته میشود مجموع واجب و مستحب است
پس دور نیست که نظم هم معتبر باشد پس در این وقت این سلام واجب مثل تشهد خواهد
بود چنانچه بر متأمل پنهان نیست باید دانست آنچه مذکور شد از حکم جمع میان سلام وا
جب و مستحب و اعتبار اجزا بخصوص در آن اشکال در آن نیست مگر در یک جزو آن این
است که حاصل این حکم بمقتضای کلمات سابقه این است که چهار تتابع که در قرائت
گفتیم در این مقام نسبت بمجموع آنچه میگوید جاری شود از جمله آنها تتابع است که بآن عبارت
آن این شخص از مصلی بودن بیرون نمی رود و اجزا این در میان سلام واجب مخرج
و سلام دیگر که بعد از آن گفته میشود و مستحب است صحیح نیست چه بگفتن آن سلام واجب
از نماز بیرون میرود پس از آن مصلی نیست پس رعایت آن تتابع پس از آن
ممکن نکرد پس باین حکم را تخصیص میدهیم بغیر این و اعتبار بغیر این از اجزا را می نمائیم

زیرا که میگوییم که این سلام آخر جزو مستحبی کلی را نماز است و خروج از نماز کامل با آن میشود پس
میتوان اعتبار نتایج مذکوره در اینجا نمود بخروج کل را نماز نمود پس حکم مذکور بعموم
خود باقیست و ظاهر است که هر یکی از این پنج را ملاحظه کنند لهذا واجبه خوب است آ
از اجزاء نماز ترتیب است میان اجزاء نماز از افعال و اذکار بنحوی که معروف است در
میان مسلمانان و ضروری دین است پس تکبیرة الاحرام مقدم است بر حمد و حمد مقدم است
بر سوره و سوره مقدم است بر رکوع و رکوع مقدم است بر سر برداشتن از آن تا آخر افعال
نماز و آخر اقوال و افعال سلام واجب است با جلوس و تشهد است در اینکه این ترتیب از
اجزاء نماز است و رعایت آن لازم است و مخالفت آن باعث بطلان نماز میشود و این
ترتیب در حقیقت از اجزاء صورت نماز است نه مادیه چنانچه بر دانا هویدا است این است
آخر کلام در اجزاء لازمه نماز که مراعات و قصد آنها در نماز لازم است و بنظر قاصر فاتر این
حقیر فقیر از ملاحظه ادله شرعیه و تامل در مدارک احکام استخراج و ثبت شد اگر نقص و زلتی
واقع شد از رحمت خداوند رحیم غفور رجاء عفو و صفح است که هو الذی لا یخیب آمله آنچه
مذکور شد از اجزاء نماز مخصوص است بواجبات که اخلال بیکی از آنها عمداً باعث فساد نماز
میشود از اجزاء مستحبه نماز از آن خارج چند و این اجزاء اگرچه بسیارند و ذکر آنها لایق این و
جزوه نیست ولیکن چون نماز به مستحبات هرگز واقع نمیشود پس ذکر چند از اجزاء مستحبه نماز

که رعایت

که رعایت آنها متعارف است در میان مردم بر وجه ایجاز خالی از فایده نیست بلکه ...
عایت مرغوب است و حسن است چنانچه معلوم میشود پس گوییم که آن مستحبات که ذکر آنها مقصود
است در این کتاب چند جزو است اول شش تکبیر افتتاحی است که در ابتداء نماز مستحب است
که با تکبیرة الاحرام گفته شود بطریق توالی با تفصیل دعائیکه مروی است و در مقام خود ذکر
شده و اجزاء هر یک از این شش تکبیر مثل تکبیرة الاحرام است و شرط است که در حالت قیام
واقع شوند مثل تکبیرة الاحرام و قیام در حال اینها مستحب است و شرط صحت آنها است
و مراعات موالات در میان این تکبیرات در وقتی که دعا نمی خوانند احوط است بلکه
اخلال با آن محل اشکال است ۲ استعاذه است و مراد از آن این است که در رکعت
اول نماز فریضه یا نافله پیش از دخول الحمد در قرائت بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا بگوید
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و این استعاذه مستحب است علی الاقوی و شرط است
در صحت آن که در حال قیام واقع شود و این قیام مستحب است و اجزاء آن استعاذه مثل تکبیرة
الاحرام است با طور یاد داده شده ۳ تکبیرات مستحبه وسط نماز است که معروفند در میان مسلمانان
این نحو که مستحب است تکبیر در هر رکعت بعد از فراغ از قرائت یا بدل آن در حالت قیام
از برای رکوع اگر قنوت نخواند و بعد از فراغ از قنوت در حالت قیام از برای رکوع
اگر قنوت بخواند و در اینجا مستحب است تکبیر دیگر بعد از فراغ از قرائت در حال قیام

زند برای تکبیر قنوت و بعد از سر برداشتن از رکوع در حالت قیام از برای سجده و بعد از سر بر
داشتن از سجدهٔ اولی در حالت جلوس و در این حالت از برای سجدهٔ ثانیه و بعد از
سر برداشتن از سجدهٔ دوم در حالت جلوس پس در هر رکعت مستحب است پنج
تکبیرات اگر قنوت نباشد و شش تکبیر اگر قنوت باشد و اجزاء این تکبیرات اکثر اجزاء تکبیرة
الاحرام است و شرط در صحت اینها که واقع شوند در حال قیام و قعود دیگر با آن اشاره شد
پس اگر یکی از اینها را عمداً در غیر آن حالت بقصد خصوصیت بگوید دور نیست که نمازش
فاسد است سیم گفتن بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد در هر رکوع و سجود پیش از ذکر و بعد از
آن و اجزاء آن مثل اجزاء تکبیرة الاحرام است با زیادتی لفظ و شرط است در صحت آن وقوعش
در حالت رکوع یا سجود و میان این صلوات و تسبیح موالات [illegible] نیست چهارم از اجزاء سجده نماز
تسبیح نیست پنجم گفتن سمع الله است بعد از رکوع و مراد از این این است که بعد از سر برداشتن
از هر رکوع در حالت قیام و انتصاب پیش از تکبیر بگوید سمع الله لمن حمده و اجزاء این
مثل صلوات مذکور است و شرط است در صحت آن وقوع آن در حالت قیام پس اگر پیش
از قیام یا در حالت هوی بقصد خصوصیت و خصوصیت استحباب بگوید دور نیست که نماز او فاسد
باشد ششم جلسهٔ استراحت است و مقصود از این این است که بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم
بآرام راست بنشیند پس از آن برخیزد و اجزاء این جلوس ظاهراً آن اجزاء است که در

جلوس

جلوس میان دو سجده گذشت هفتم مستحب است که در وقت برخاستن از سجدهٔ ثانیه [illegible]
سوی قیام رکعت دیگر بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد و اجزاء هر یک از این دو ذکر
اجزاء سمع الله است و شرط است در صحت آن وقوعش در حالت برخاستن پس جایز
نیست [illegible] این عمداً بقصد خصوصیت استحباب هشتم قنوت است بدانکه مستحب است
در هر یک از نمازهای پنجگانه یومیه در رکعت دوم بعد از فراغ از قرائت و پیش از
رکوع قنوت در حالت قیام و از برای آن در شرع وظیفه معینی نیست بلکه هر ذکر و هر
دعا که بخواند جایز است و در صورة [illegible] جایز است لحن است بحسب حرکات و
حروف و مخارج در قنوت وسعتی است که در غیر آن نیست ولیکن اولی و ارجح این است
که قنوتهائیکه از اهل عصمت علیهم السلام وارد شده بخواند و اولی و ارجح و احوط این است که
در وقتیکه قنوت مرویه را میخواند موالات و عربیت صحیحه و نحو آن از اجزائیکه از برای
تکبیرة الاحرام است ذکر شد بالکل در آن قنوت رعایت نماید و شرط است در مشروعیت
قنوت که در حالت قیام باشد پس اگر در حالت دیگر قنوت بخواند بقصد خصوصیت استحباب نیست
دور نیست که نماز وی فاسد باشد و مستحب است در قنوت که هر دو دست را بلند کند و
برابر روی خود قرار دهد و انگشتها را پهن کند و شکمهای آنها را بسمت آسمان و پشتهای
انگشتها را بسمت زمین کند و در این حالت قنوت بخواند و ظاهر این است که در اصل

قنوت رفع یدین شرط نیست و در رفع و وضع مخصوصی معتبر نیست ولیکن اولی و احوط است
که آنچه ذکر شد بعمل آید و مستحب است که در هر سجده از نماز پیش از ذکر یا بعد از آن
بگوید اللهم انی اسئلک الرحمة عند الموت والعفو عند الحساب و حال اجزای آن مثل
اجزای صلوات و سجود و امثال اینهاست و شرطیت و فوت در این حالت ۱۰ مستحب
است پیش از تشهد بگوید بسم الله و بالله والحمد لله وخیر الاسماء لله یا بگوید بسم الله
و بالله والاسماء الحسنی کلها لله یا بگوید الحمد لله و بعد از آن شهادتین بگوید ارسله
بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و جایز است که بر این بیفزاید و بگوید و اشهد ان
ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول و بعد از صلوات در تشهد اول بگوید و تقبل
شفاعته وارفع درجته و این اذکار را از اجزای مستحبه تشهد بدانند پس رعایت موالات
و ترتیب صحیح و نحو این نسبت بمجموعه اینها میشود چنانچه در پیش اشاره شد و باید همه اینها
در حالت جلوس شرط صحت تشهد است واقع شوند ۱۱ مستحب است که بعد از
تسبیحات اربعه در رکعت سیم و چهارم استغفار بگوید و از برای آن صورة مخصوصه
نیست بلکه هر لفظی که مشتمل بر آن است مجزی است مثل اینکه بگوید استغفر الله ربی و اتوب
الیه یا اللهم اغفر لی یا استغفر الله یا اللهم اغفر لنا یا نحو این از عبارات و احوط این است
که استغفار بهر لفظی که بگوید در آن کلام اعتبار آنچه در صلوات و نحو آن گذشت

از موالات

از موالات و ترتیب صحیح و نحو آن نماید و میان این استغفار و تسبیحات موالات نیست
چه استغفار از اجزای مستحبه آن نیست ۱۲ مستحب است که پیش از سلام واجب
مخرج بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته چنانچه در پیش بآن اشاره شد
و از آنچه گفتیم حکم این معلوم میشود ۱۳ مستحب است که در میان دو تکبیر میان دو سجده
در حالت جلوس بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و اجزاء آن مثل اجزاء صلوات
صلوات و نحو آن است و از برای نماز مستحبات بسیار است قولا و فعلا که در رسالة
بیت الاحکام ذکر کردیم هر که طالب است بآن رجوع کند و آنچه ذکر آن در این وجیزه
مناسب بود گفته شد بنحوی که پسندیده بود و اما مقام سیم در بیان موانع و منافیات
نماز است پس گوئیم که شبهه نیست که اخلال بیکی از شرایط و اجزائیکه گذشت باعث
بطلان نماز میشود مطلقا و در حالت سهو و عمد نقطه یا نحو آن پس ترک هر یک از آنها منافی
نماز و مانع از صحت آن میباشد و لیکن مراد از موانع نماز اینها نیستند بلکه مراد اینها
امور چندی است خارج از نماز غیر آنچه گذشت که حدوث یکی از آنها در حالت نماز
باعث بطلان آن میشود چنانچه اخلال بجزئی از اجزاء نماز خواه رکن باشد یا غیر رکن و بشرطی
از شرایط نماز مثل وضوء و طهارت بول و نحو آن باعث بطلان میشود ۱ تکفیر است یعنی
گذاشتن دست بر روی دست در نماز باعث بطلان آن میشود پس اگر دست

راست را بر روی دست چپ گذارد یا عکس کند نمازش فاسد است و فعل حرامی کرده
علی الاقوی خواه این تکفیر بر بالای ناف باشد یا در زیر آن و خواه میان دو دست حایل
باشد یا نه و خواه نمازگذار مرد باشد یا زن و از برای این کند انتهی در شرع محمدی
مثبت پس هرگاه در [illegible] صدق میکند که یکی از دو دست را بر دست دیگر گذاشت نماز
نمازش فاسد است [illegible] و پس اگر کف راست را بر کف چپ یا بر ساعد دست
چپ یا بر ذراع یا بر بازوی آن گذارد تکفیر منافی بعد صایده و این حکم ثابت است
در جمیع اجزای نماز و اختصاص بحالتی از آن ندارد و ظاهر است که این حکم ثابت است
در حال غیر تقیه پس در بلاد عامه از روی تقیه تکفیر جایز بلکه واجب است و نماز
شش صحیح است و هم چنین است حکم اگر از روی سهو تکفیر نماید ۳ تکلم کردن است در
نماز و مراد از آن این است که اگر کسی در میان نماز سخنی بگوید به دو حرف یا بیشتر که از
قرآن یا دعا یا ذکر نباشد نمازش باطل است به اجماع و اگر این تکلم از روی عمد باشد
و اگر از روی سهو باشد نمازش صحیح است خواه سهو بطریقی باشد که فراموش کند که
در نماز است یا گمان کند که از نماز بیرون رفته یا قصد سخن ذکر یا قرائت بود بی اختیار
سخن اجنبی از زبان او صادر شده و ظاهر این است که جاهل بحکم نیز مثل عامد است
و از جمله این کلام است سلام معتمد که در میان نماز گفته شود بآن قصد تحیت بگفت

شود بلکه

یا حسین ادرکنی

شود بلکه اگر قصد دعا کند جایز است که همین حکم را داشته باشد و تنحنح کردن و باد
کردن و ناله کردن و آه کشیدن در میان نماز عمداً موجب بطلان نمیشود در وقتی
که حروف متمیز از آنها ظاهر نشود و اگر دو حرف متمایز ظاهر شود در غیر آه کشیدن
پس ظاهر این است که ضرر ندارد و ظاهر این است که آه کشیدن بانطباقی که بگوید
آه موجب بطلان نماز میشود مطلقاً و اما اگر الفاظ آه را ضم کند بالفاظی که بر مجموع
دعا صدق کند پس ظاهر است که ضرر ندارد و اگر در امور مذکوره دو حرف
عمداً بنحوی ظاهر کند که عرفاً بگویند که سخن گفت نمازش باطل است و ظاهر
این است که قرائت قرآن در نماز از کلام مبطل نیست خواه بآن قرائت قصد
تقرب شود یا تنبیه کسی را قصد نماید و خواه هر دو را قصد نماید و مثل قرآن است
ذکر کردن مثل لا اله الا الله و سبحان الله و امثال آن چه این نیز مبطل نیست خواه
قصد تقرب شود یا قصد تنبیه مثل ذکر قرآن است دعا کردن در نماز از برای خود
و برادران ایمانی از جهة آخرت یا دنیا بشرطی که از برای امر حرامی نباشد پس
اگر از برای امر حرامی دعا کند نمازش فاسد خواهد بود و ظاهر است که هرچه
را در عرف صدق کند جایز است خواه مشتمل بر مطلب باشد یا نه و ظاهر این است
که حرف واحد که مفهم معنی است مثل ق که فعل امر است از وقی نیز موجب بطلان

خواهد شد و سر این مسئله را از مقاصد بخواهند ۳ برگشتن از قبله است و مراد از
این است که اگر تمام بدن از قبله برگردد بنحویکه صدق کند عرفاً که تمام بدن رو کرد
بغیر قبله نمازش فاسد است خواه متوجه بنقطه مقابل نقطه قبله باشد یا بنقطه یمین
و یسار قبله یا بجائی بین از این دو نقطه و نقطه قبله پس همینکه تمام بدن رو کرد بغیر قبله
نمازش باطل خواهد شد مطلقاً و اگر بدن متوجه قبله باشد و رو به تنهائی از قبله برگرد
و پس اگر رو نماید بسمت پشت بنحویکه مواجه نقطه مقابل نقطه قبله شود نمازش فاسد
است و اگر رو بسمت نقطه یمین و یسار یا قریب بآن باشد اظهر و اشهر جواز است
با کراهت و اگر رو بسمت ما بین نقطه قبله و نقطه یمین و یسار باشد بلا اشکال جایز است
و نماز این شخص صحیح است ۴ قهقهه است و مراد از آن خنده‌ایست که آواز داشته
باشد و این خنده باعث بطلان نماز میشود و اگر از روی عمد باشد و اگر از روی
نسیان باشد و فراموش کند که در نماز است از این جهت خنده کند نمازش صحیح است
و ناسی حکم شرع مانند عامد باشد و در بطلان نماز بقهقهه شرط نیست کثرت بلکه
مسمی کافی است و اگر قهقهه بی اختیار صادر شود باعث فساد نماز میشود ۵
فعل کثیر است مشهور است در اینکه فعل کثیری که از اجزاء واجبه و مستحبه نماز نباشد
باعث فساد نماز میشود و لیکن اشکال در این است که مراد از فعل کثیر چیست آنچه

بنظر

بنظر فقیر میرسد والله اعلم که مطلب این است که مراد از فعل کثیر فعل بسیار است خارج
از نماز نیست بلکه آن فعلی است که در وقتیکه مصلی مرتکب آن شود در عرف
متشرعه که عرف مسلمین است بگویند که دست از نماز برداشت و نماز نمیکند
خواه محو صورت نماز کند یا اینکه اسم نماز صدق کند بر آنچه بجای آورده است
از اول تا آن خواه آن فعل بسیار باشد یا نه پس خوردن یک لقمه نان و
جستن فاحش از مکانی بمکانی فعل کثیر است و نقل کردن بغیر موضع سجود بسیار
فعل کثیر نیست چه اول باعث خروج میشود و ثانی نه و اگر در تحقق فعل کثیر شک
کند پس اگر شک باصل وجودش تعلق گیرد بنا را بر عدم میگذارد و اگر
شک کند در تعیین امری که حادث شد که آیا فعل کثیر است یا نه در حکم آن
نماز اشکال است احوط اتمام و اعاده است آنچه مذکور شد از فساد نماز
بفعل کثیر در وقتی است که از روی عمد باشد و اگر از روی سهو باشد پس
اگر آن فعل محو صورت نماز کند نمازش فاسد خواهد بود و اگر نماز صدق کند
بر آن دو فعل قطعه که پیش از فعل و بعد از آن بجا می آورد ظاهر است که نماز
صحیح باشد و اگر صدور فعل کثیر از روی اضطرار باشد در صورت اولی نماز
ش فاسد است و در صورت ثانیه احوط اتمام و اعاده است و از برای

این مسئله فروع بسیار است از مقاصد مطالبه نمائید و گریستن در میان نماز
از برای امور دنیویه بیانش این است که اگر گریه از برای امری از امور دنیات
مثل تلف شدن مال و مردن عزیزی یا نحو این از روی عمد باشد باعث بطلان
نماز میشود و اگر مشتمل بر آواز باشد و اگر مشتمل بر آواز نباشد در حکم آن
اشکال است ولیکن اقوی بعد از تامل این است که این گریه نیز باعث بطلان
نماز میشود و ظاهر این است که گریه کردن بر امور دنیوی که باعث فساد میشود
آن است که از برای فوت آن امر باشد مثل مثال مذکور و اما اگر گریه از برای
طلب امر خیر و یا از خدا باشد مثل خواستن فرزند و شفای بیمار و روزی حلال و نحو آن
امور ظاهر این است که این گریه موجب بطلان نماز نمیشود و گریه بر میت که باعث
[illegible] مثل فسو میشود در دو قسمت که راجح میشود باشد و اگر راجح با خرت باشد لا بعید و اگر
گریه بی اختیار آید حکم عمد است و اگر گریه از جهت دنیا سهوا باشد موجب فساد
[illegible] احوال مختلف کلا خوردن و آشامیدن است در اخلال نماز چه هر یک از این دو امر
[illegible] و این باعث بطلان میشود اگر فعل کثیر باشد که باعث بیرون رفتن از نماز شود و
اگر نجور است که با وجود در عرف نگویند که دست از نماز برداشته و از آن
بیرون رفته است که باعث فساد شود خواه اثر آشیس از نماز زد اخر

ر[illegible] بطلان نمیشود و اگر گریه بر امر دنیوی از روی سهو باشد موجب بطلان نمیشود خواه مشتمل بر آواز باشد یا نه و اگر گریه بی اختیار آید ظاهر این است که حکمش حکم عمد است و اگر گریه از برای امری از امور آخرت باشد مثل خوف [illegible] گریستن از ترس عذاب خداوند جهت تذکر احوال موت و نحو این باعث بطلان موجب بطلان نمیشود بلکه این گریه از اعظم طاعات واحد قربات والسلام

درد

بیکرم بشکوه سم دشتاب ز

ببک

در دهن کرده باشد یا بعد از آن پس اگر کسی چیزی از نبات در دهن باشد و اثنا
بتدریج بی و دو آب شود بدهن فرو رود ضرر ندارد چه این فعل کثیر نیست و لیکن
احوط ترک است و اگر اکل یا شرب از روی سهو باشد پس اگر باعث این
شود که بگویند از نماز بیرون رفت ضرر ندارد و اگر باعث این میشود که
بگویند از نماز بیرون رفت پس اگر محو صورت نماز نمود باعث بطلان میشود
و اگر صورت نماز باقی است بملاحظه آن دو قطعه ظاهر این است که موجب بطلان
نمیشود این است مجملی از منافیات که مراد از آنها امور خارج از نماز ند که فعل
آنها در نماز باعث بطلان نماز میشود خواه قصد منه و عمد و جز [illegible]
آنها در نماز بکند یا نه چه نفس فعل یکی از آنها در نماز از روی
عمد و اختیار باعث بطلان نماز میشود مطلقا پس بجا آوردن امری از امور خارجه
از نماز که مذکور است نباشد در نماز جایز است و لیکن خواهش [illegible]
در نماز مشروطات بدو شرط اینکه باعث فساد شرطی یا جزئی نشود
پس اگر باعث فساد شرطی یا جزئی شود مثل اخراج ریح و بول کردن یا نحو
این و مثل اینکه رب العالمین را رب العالمین بگوید یعنی با و یک حرف
در آن که از حمد نیست و امثال این از آن نماز فاسد میشود

یا بت
کبرم
به خاکه
زین آفتا
احکام
احکام
احکام
۱۱
مالی
باکو

اینکه قصد جزئیت آن امر نکند پس اگر قصد کند که آن جزء نماز است و نماز مطلوب است او بغیر
ست مرکب این امر و سایر اجزاء نمازش فاسد است نه از جهت اینکه این امر به نفسه
منافی نماز است بلکه از جهت اینکه تغیر هیئت نماز داده و چیزی بدعت آورده است که شارع
مقدس از او نخواسته است پس ذکر کردن و قرائت قرآن و دعا کردن در نماز
که باعث بطلان هیئت اتصالیه که جزء تمام است یا بطلان موالات لازمه در قرائت
یا ذکر دیگر خوانده نشود جایز است از نماز بشرط آنکه قصد جزئیت آن نکند پس اگر آیه از قرآن
را در میان حمد و سوره مثلا بخواند و قصد این کند که جزء نماز است نمازش فاسد خواهد
شد و هم چنین است باز کردن برنشین و خاریدن بدن و نظر کردن به اطراف
و بیرون آوردن چیزی از جیب و غیر آن از اموری که فعل کثیر نباشند چه فعل
یکی از آنها در نماز جایز است بشرطی که قصد جزئیت آن نداشته باشد پس اگر
آن را بقصد جزئیت بجا آرد نمازش فاسد است چه قصد وجوب آن داشته باشد
یا استحباب آن و از اینجاست که حکم شد به اینکه زیاد کردن جزء در نماز بلکه در وضو
و غیر آن از عبادات موجب بطلان است چنانچه نقصان کردن جزء واجب باعث فساد
میشود چنانچه در پیش به آن اشاره شد و از قواعد قطعیه است اگر چه جماعتی از فاطر
تفطن به این قاعده شریفه را که احکام بسیار از آن منشعب است بر آن با وضوح آن ننمایند

فتنه و بر آن منفرع گردند امور باطله ضدی را که ذکر آنها موجب تضییع مداد و قرطاس است این است آخر کلام در بیان آنچه مقصود است در این وجیزه از بیان
اجزاء و شرایط و موانع عبادات اربعه و از برای نماز احکام بسیار است که در
هدایة الانام بقدر وسع و طاقت بیان شد اگر کسی تکلیف خود را چنین داند
که اخذ احکام از این فقیر به تقاعت نماید البته رجوع به آن کتاب نماید و سالک مسلک
جهد و سعی شود و از زمره احکام خود را از آن اخذ نماید و عمل کند تا داخل در صنف
دوم حدیث شریف الناس ثلثه عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجاة و در جمع عالم
بحدیث شود و از قسم سیم والتفا نکند در امر نماز و مقدمات و سایر امور
متعلقه به آن و بهمین وجیزه چه مقصود از نگارش آن استیفاء احکام لازمه باب
نماز نیست بلکه چیزی است که در ابتداء این وجیزه به آن اشاره شد و لیکن غلبه ناس
از اهل علم و عوام در پی رهوات نفسانیه و وسواس شیطانیه چنان فرو رفته‌اند
که امید نیست از برای ایشان باشند چه قلوب ایشان از محبت خدا و اتباع
هوا کالحجاره او اشد قسوة میباشد بسبب مرض اکبر و خوف حساب روز محشر از دل ایشان
بیرون رفته مواعظ دل پذیر را در قلب ایشان تاثیری و از برای هدایت
ایشان و صلاح امر احوال ایشان تدبیری نیست به احوال کسی که در جهد و شفا باید

[illegible]

مقام رسد که از انوار ساطعه کتاب خدا و سنت رسول و اخبار ائمه مستفیض شود
و از امطار متتابعه نافعه آن آیات کونیه و اطوار الهیه دینیه مستفیض نگردد و از دشوارات
متتابعه و تغیرات متلاحقه و انشوار و زوال الفی و احوال بینه نگردد و فهم ندیده
اعتبار نکند و سجاد که اشکال لفر ننماید و آغاز و انجام خود را ننماید و بر باطن
اندیشه و تفکر نخواهد پیوسته چون بهایم در طلب اکل و شرب در رسد در غفلات
این دار و فانی روز و شب و ساعات و چون سباع بجنگال نفس سلطانیه و
تابع هوای نفس شده احوال حرم دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین
از هم بدرد عصمنا الله و جمیع المؤمنین من الوقوع فی هذا الدرک الاسفل من
الجحیم واوصلنا بلطفه النخفی الی الدرجة الرفیعة من النعیم هذا آخر الکلام فیما اردنا
ذکره و ایراده فی هذا الوجیز و له الحمد فی الفاتحة و الخاتمة نفعنا الله بها و جمیع
المؤمنین و بحق محمد و عترته الطاهرین قد تمت الرسالة سفید
اقل خلق الله جناب آخوند ملا کاظم
ابن کربلائی علی نقی زرگر ساکن جرکس
اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع المؤمنین
بحق ائمة الطاهرین سنه ۱۲۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم
احکام مسائل حسن
معام رسد
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم
بسم

الحمد لله الذی جعلنا بجعل الشریعة والدین والصلوة علی محمد خاتم المرسلین و علی آله و عترته
الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید حقیر سراپا خطاء گرفتار تعلقات دنیا کم کننده
بیداری و ستاد ابن محمد تقی لوری بازند درانه که چون صوم از اعظم عبادات
است و ابتلای مردمان بآن بسیار است و با اینحال کافه ناس را از حقیقت
آن اطلاع درستی نیست بلکه اکثر ایشان را غفلت از آن است و بر وجه صحیح شرعی روزه
را بجای نمی آرند و این فقیر نادان بعد از ملاحظه این امور و با مراز کردهی از مؤمنین
که چاره از اجابت ایشان نبود ناچار بجهت این و ذخیره آخرت فیه کافیه بپرداختم شاید
از تایید الهی نفعی در دین بخشد و این را مرتب ساختیم بر چند فصل فصل اول در
بیان ماهیت صوم و نیت آن بدان ایها الطالب حق که نماز و روزه و غیر آن
از عبادات امور چندی هستند که شارع مقدس آنها را مقرر فرموده که مرد
مان بوسیله آنها بسعادات ابدیه برسند و از برای هر یک از آنها اجزاء و شرایط
و واجبات و مستحبات و مکروهات مقرر ساخته و تعدی و تجاوز از آن

حد را منع فرمود پس جایز نیست مکلف را که دخل و تصرف در آن نماید یا اینکه چیزی بر آن
بیفزاید یا جزوی از آن کم نماید بلکه بر او لازم است که حد حدای [?] را متابعت نماید و هر
چه از شارع رسیده آنرا بعمل آرد چه فرمان برداری خدا و امتثال امر او بدون این نمی‌شود
از این جهت است فقهای ما رضوان الله علیهم فرموده‌اند که در عبادات تا قصد فعل معین
و ملاحظه تمیز و تعیین آن عبادت نشود امتثال بعمل نمی‌آید اما بینی [illegible] هرگاه کسی از
بنده خود چیزی که مشتمل بر اجزاء مخصوص است بطلبد و این بنده تصرف در آن نماید
یا اینکه چیزی بر آن بیفزاید یا چیزی از آن کم نماید و بعد از آن آنرا بعمل آرد در عرف میگویند
که این شخص آنچه را مولای او خواسته آنرا بعمل آورده بلکه میگویند که او در عهده تکلیف
مولای خود بر نیامده پس لازم است مکلف را که در جمیع عبادات آنچه را شارع مقرر
فرموده متابعت و ملازمت نماید و چون اجزاء نماز امور وجودیه میباشند که بسبب
مکلف آنها را بعمل آرد پس هرگاه کسی نماز کند دیگری که مشاهده آن میکند مطلع بر
اول و آخر و اجزاء آن نماز میشود و میداند که چه قدر از امور در میان نماز بعمل
آورده و همه را آگاه میشود مگر نیت را که امر قلبی است بجز علام الغیوب کسی بر آن
آگاه نیست بلکه در پاره از اوقات بملاحظه بعضی از آثار میتوان بر آن نیز آگاه
شد و چون از اول اسلام تا حال جمیع مسلمانان در اعصار و امصار نماز را بجای می‌آورند

در

در اوقات مقرره بجماعت یا فرادی مرتکب آن می‌شدند و در هر شبانه روزی چند بار از هر مکلفی
صادر میشود از این جهت آنچه در نماز بعمل آورده میشود ضروری گردیده که هر که در اسلام اندکی
نشو و نما کرده آنرا ابتدا بدیهی یابد بلی پاره از امور خفیه را مثل تمیز واجب از مستحب و قصد وجه و نحوها
را نمی‌یابد از این جهت است که صورت نماز را هر مکلفی میداند اگرچه تفاصیل احکام آنرا نمی
داند اما روزه پس چون حقیقت آن مرکب است از تروک مخصوصه و شبهه نیست
که هر فاعل مختاری در هر آنی با ترک بسیاری از امور که در حیطه حصر در نمی‌آید مقرون است
پس هرگاه کسی روزه بگیرد و اظهار کند که من روزه دارم دیگری را اطلاعی بر آن تروک
که این مکلف آنرا روزه میداند و قصد آنرا از برای خدا کرده نیست چه این شخص لازم
نیست که البته به خاطرش متعلق تروک صوم خطور کند و ملتفت شود که این صوم
تارک آنهاست و از اینجا منتقل شود که روزه عبادت از این تروک مخصوصه است
بلکه هر کسی در هر وقتی متعلقات تروک چندی بخاطرش می‌آید که پاره از آنها جزو روزه
میباشند و پاره از آنها نیستند بلکه آنها که هستند نیستند از آنهائی که هستند هم از آن
نیستی از این جهت هیچکس در هیچ وقتی که از ملاحظه حال صائم قدرت نیست بر اینکه
بیابد که این شخص ترک چه قدر از امور را روزه میداند و آنرا محض الله تعالی
بعمل آورده این معنی آشکار شده که با وجود اینکه مکلفی از اول اسلام الی الآن هر سال

مدتی مشغول امور منند و روزه دار میباشند اعم از روزه و اموریکه در آن بعضی میباید منظور
شده و نمی توان از سیر و چیزی یافت مگر در سه امر یکه منظور شده نه از ملاحظه نفس صائم
من حیث هو بلکه باید ملاحظه قرائن بسیاری از خارج که بر دانا پوشیده نیست این فرق
جای که مذکور شد باعث این گردیده که صورت نماز که مشتمل بر واجبات و مستحبات
میباشند بدست هر مکلف بلکه هر بچه میباشند بخلاف روزه که صورت آن در دست
مردم نیست کم قلیلی از آنها که بر حقیقت آن آگاه میباشند بلی بسیاری از ملاها و طلبه
که کتابهای فقه را دیده اند مفطرات را علی العمیا ضبط نموده اند و نفهمیده که نظر شارع
بهمان مفطرات تنها نیست تا در مقام بعد آوردن آنها حکم کنند بطلان آن روزه شود
بلکه نظر اصلی شارع این است که تروک اینها را روزه قرار بدهد و قصد اینها را از برای
خدا بکنند از این جهت است که امکان متعلق تروک در روزه معتبر نیست بلکه با عدم
امکان نیز باید قصد آن ترک را داشته باشند پس این اشخاص که بحقیقت روزه
را نشناخته اند و روزه دار شده اند بلکه مفطرات را می دانند پس هر مکلفی که غرض
بحکم شوری و اندیشه از عذاب خدا باشد باید از این خبر از خواب غفلت
بیدار شود و بداند که اختلال روزه و فساد آن در چه مرتبه است و در صدد تصحیح آن
برآید پس گوییم اینکه حق روزه عبارت است از بجا آوردن امور چندیکه

شارع

شارع مقدس مقرر فرموده و تفصیل آن بنحویکه بنظر قاصر فاتر حقیر میرسد خواهد آمد و غرض این
نیست که همینکه مکلف اینها را بجا آورده کافیست اگرچه شعور باینها نداشته باشد بلکه باید
این شخص مکلف همه آن امور را از روی اجتهاد یا تقلید صحیح شرعی بداند و از روی قصد شعور
از اول صبح صادق تا وقت زایل شدن سرخی مشرقه از بالای سر محض از برای خدا
ترک آنها نماید دیگر از آن تروک را کم نکنند یا بطریقی که آن فعل را بعمل آرد یا قصد ترک
ننماید اگر بر سبیل اتفاق ترک شود یا قصد ترک آن شود اما نه از برای خدا بلکه از برای
غرض دیگر دهم چنین چیزی از تروک بر آن بیفزاید باین معنی که مجموع تروک شرعیه و این ترک
را روزه قرار دهد و قصد امتثال روزه بمجموع اینها نماید پس گوییم در اصل روزه معتبر است
با امور چند اول اینکه آن اموریکه قصد امساک از آنها لازم است بعلم شرعی بداند و غرض
از دانستن آنها این است که آن کلیاتیکه در شریعت رسیده است مثل اکل و شرب و
جماع و نحو اینها را باجتهاد یا تقلید صحیح بداند ترک آنها جزو صوم است تا قادر باشد بر قصد ترک
آنها چه مادامیکه این شخص چیزی را تعقل نکند ممکن نیست که قصد ترک آنها نماید چنانچه بر دانا
پوشیده نیست پس هرگاه یکی از اینها را که امساک از آن لازم است نداند روزه
این شخص صحت ندارد و اگرچه ماسوای آنها همه را بداند و قصد امساک از آنها بکند دوم
اینست که باید همه این تروک بقصد باشد بمعنی که از روی شعور و اختیار خود را از این

دهد که در وقت معین این امور را که در دست رس او شود آن را بجا نیارد و لله تعالی بلکه
محض نکردن اتفاقی بدون قصد کافیست و فرقی در این حکم میان همه تروک و بعض از
اینها نیست پس هر گاه جمیع اینها را بقصد بعید آورد و هر یکی را که قصد آن نکند اما اتفاقی
اتفاق نیفتد روزه این شخص صحیح نیست باید دانست که این قصد که ضرورت حقیقت
قصد نیست بامعنی که اصل اراده او تعلق یافته باین تروک در وقت معین اما التفات
باینها پس لزومی ندارد و بعبادت اخری قصد اجمالی کافیست بامعنی که همین که
این امور برای که ساکن از اینها لازم است بعلم شرعی میداند و اراده او این است که
این امور معلومه که در خزانه نفس سپرده شده ترک اینها را در روزه نماید دیگر التفات
بخصوصیات اینها نکند و یکان یکان را بنظر نیارد کفایت میکند دیگر ملاحظه تفصیل
اینها و التفات بخصوصیات هر یک پس لزومی ندارد سیم اینست که باید داعی و باعث
او براین امساک مخصوص قصد قربت باشد و همین تقرب الی الله باعث شده باشد
که این تروک مخصوص را بعمل آورد پس هر گاه باعث اصلی غیر تقرب باشد مثل ریا و یا
فطلب نفس از ناخوشیها و کواینها پس روزه اش باشکال صحیح نیست بلی این است
هر گاه غیر قربت هم داعی باشد بامعنی که اگر آن نبود این روزه بعمل نمی‌آمد و باید که
این تقرب تقرب بروزه باشد بامعنی که داعی او برای روزه این باشد که بهمین روزه

بان

و باین فرمان برداری متقرب الی الله تعالی شود پس هر گاه داعی او برای روزه یا غیر آن
تقرب بغیر روزه باشد مثلا اینکه اصل داعی یا غیر آن تقرب بارشاد ناس باشد در روزه
گرفتن و کواینها پس این روزه هم صحت شرعیه ندارد و تحقیق معنی تقرب و اینکه مراد
از و چیست لایق این مقام نیست تفصیل آن را در کتب دیگر در مقامش ایراد نمودیم
بباید دانست که این قصد و قربت که مذکور شد غرض از اینها این است که بدل بگذرا
نند که فعل و اجتناب میکنم از برای خدا چه گذرانیدن این نیت اگرچه فعلش ضرر ندارد بلکه
احوط است بلکه مقصود اینست که فی الحقیقة اراده این کسی این باشد که این فعل معین را
از برای خدا بجا آورد و اصل داعی او برای فعل این قصد مخصوص باشد چهارم آنست
که باید این تروک معتبره شرعیه را چه واجب و چه مستحب تنها قصد کند از برای خدا پس
هر گاه تروک دیگر را با اینها بیفزاید و قصد مجموع آنها نماید از برای خدا یا بعض از آن تروک
را ترک نماید و ماسوای آن را قصد کند از برای خدا روزه این کس صحیح نیست بلی اگر امور
دیگر را من باب الاحتیاط ترک کند نه بملاحظه صوم و حقیقت آن بامعنی که ترک آنها را اجزاء
روزه قرار دهد بلکه بملاحظه مفطریت آن در احتیاط از آن پس این ضرری ندارد
و فرق میان این دو مقام در غایت غموض و اشکال است و فهم آن در خور هر کسی نیست
پس هر کس که فی الجمله سوادی دارد بجو و متفرد نشود و امر روزه خود را ضایع نسازد

بلکه باعث رجوع کند و حقیقت اجزا باید این مقام بسیار خطرناک است و منشأ اختلال روزه
بسیاری از مردمان میشود و غالب اهل علم و فضل این را متوجه نشده‌اند پس هر مکلفی را لازم
است که این فرق را بشناسد تا در درجهٔ حقیقت که ارباب فطانت میشوند بیایند بفهمند
و بالجمله زیاده و نقصان در روزه نکند و بر تروک آن چیزی نیفزاید و از آن چیزی کم نکند
بلکه باید همان تروک معینهٔ شرعیهٔ واجبه و مستحبه بدون زیاده و نقیصه قصد کند از برای
خدا تا روزه‌اش صحیح باشد پنجم آنست که باید این امور مذکوره از قصد فعل معیّن
که عبادت از تروک مخصوصه محدوده است از برای خدا مستمر باشد از اول طلوع
صبح تا زوال حمره مشرقیه پس اگر در جزوی از اجزای روز این امساک مخصوص نباشد
بای نحو که قصد بالمرة مرتفع باشد یا اخلاص رفع شود یا تغییر در اخلاص بهم رسد یا بر تروک
چیزی بیفزاید یا از آنها چیزی کم نماید روزهٔ او باطل است و این مراد از استدامت است که
در جمیع عبادات معتبر است و معتبر است باینکه در هر اداء از اجزاء به جزء جزء آن عبادت
حال قصد فعل معین باشد از برای خدا این استدامت لازم است و اخلال بآن پس
چه اخلال مبطل روزه است بلکه درباره از روزه‌های مستحب خداوند مهربان تفضلا
قبول روزه فرموده با عدم تحقق شرایط آن از قصد و غیر آن و آن روزه بدلیل
مستثنی است ضرری بقاعدهٔ کلیهٔ شرعیه ندارد ششم اعتبار وقت مخصوص است بآن

معین

معینکه باید امساک در آن وقت را از برای خدا روزه بداند و بآن قصد امتثال نماید پس
هرگاه قدری از اول یا آخر وقت بیفزاید و قصد امساک در آن را نیز داخل روزه نماید
و در نیت که روزه‌اش فاسد باشد مگر درباره از مقامات که بعد از این بشود که
آنچه را آورده باشد مرکب از روزه شرعیه و این امر زاید باشد و چون علم باول وقت
حاصل نمیشود مگر بعد از دخول و علم بآخر آن حاصل نمیشود مگر بعد از خروج پس
لازم است که من باب المقدمه قدری از وقت را پیش از اول و بعد از آخر امساک
نماید بنحو معهود تا یقین حاصل شود که امساک شرعی بعمل آمد و بایست در نظر این پس
این باشد که اول روزه آن امساک که اول جزء از طلوع صبح صادق است و آخر آن
آخر زوال حمره است که در آن زوال بعمل آید اگرچه نداند که کی تحقق میباید هفتم
اول این وقت طلوع صبح صادق است و مراد از صبح صادق آن روشنی است که
در کناره آسمان در محل طلوع آفتاب پیدا میشود و بتدریج بهم میشود و آفاق
را فرو میگیرد و بهر جا روشنی میکند و آن سفیدیکه بالای افق اول پیدا میشود و در آن
حال افق تاریک است اعتبار بآن نیست آن وقت داخل شب که مفطر میتوان
بعمل آورد بلکه روزه او لش همان روشنی است که در افق پیدا میشود و آخر این وقت
غروب است و اقوی آنست که این غروب که آخر روز است اول نماز مغرب است آنست

کمر خطی که بعد از غروب آفتاب در سمت مشرق پیدا میشود از قبه الراس زایل و نابود
شود و بمجرد پنهان شدن قرص آفتاب باعث این غروب نمی شود و نمی تواند روزه را
در آن افطار نمود اینست بیان اموریکه در اصل روزه معتبر است باید دانست که
قصد وجه در اصل روزه لازم نمیداند و پس هرگاه روزه رمضان باشد بر مکلف لازم
نیست که قصد کند که این روزه که میگیرم واجب است همچنین است حال روزه مستحب و سایر
روزهای واجب بلی اگر اتفاق افتد که تمیز و تعیین آن موقوف باشد بقصد وجه مثلا اینکه اول
رجب است و روزه قضا هم بر ذمه دارد چنانچه علما اشاره کرده اند و حقیر در آن تامل
دارم و وجهش را در دلایل ایراد نمودم در اینصورت قصد وجه لازم است و مثل اصل
روزه است اجزاء آن که عبادت است از تروک محصوره پس قصد وجوب در اجزاء
واجبه و استحباب در اجزاء مستحبه ضرور نیست بلکه حق در نظر حقیر اینست که شناختن واجب
از مستحب در اجزاء و تمیز میان آنها ضرور نیست بلکه همین قدر که میداند که این ترک
جزو روزه است و مطلوب در آنست پس اگر اکثر العوام اگر در قصد جز نیت روزه از برای
خدا کافیست اما اشتراط علیکه درین مسئله و اصل مطلوب است مجتهد یا مقلد بتقلید صحیح شرعی باشد
اما احوط رعایة الاحتیاط اینست که اجزای مستحبه را از اجزای واجبه امتیاز بدهد بلکه احوط اینست
که قصد وجه در اینها بکند و همچنین در اصل روزه و ایضا باید دانست که مراد از ما یجب الا

مالا

مالا که قصد ترک آن لازم است اموریست که بعد از این ذکر میشود و فعل آنها بر سبیل
عمد مبطل روزه است بهرجه که ازین قبیل است قصد ترک آن لازم است بر هر مکلفی خواه
مرد باشد و خواه زن و خواه آن فعل مقدور این کس باشد درین روز یا نه خواه مقدور
او باشد در وقتی از اوقات یا نه پس عنین نیز قصد امساک از جماع نماید مثلا و هکذا
پس معتبر در روزه قصد امساک از اموریست که فعل آنها عمدا بر تقدیر تمکن مفطر روزه
باشد مطلقا نه قصد امساک از اموریکه مبطل صوم باشند باین نحو و مقدور این کس باشد
چنانچه اوهام قاصرین از اهل علم را اعتماد که است و مراد از قصد امساک این نیست که
فرد انبار بجهت قدرت فعلیه بر فعل آن امور بر ترک گذارد بلکه غرض اینست که این شخص
کریمه ان کان له ولد فانا اول العابدین منصوب عین او باشد و قرار خود را برین بدهد
که درین وقت مخصوص این امور را اگر مقدور او شود لله تعالی ترک نماید و حقیقت روزه
که از جمله عبادات است همین حالت است که در مکلف پیدا میشود نسبت بمفطرات
اگرچه ناس از آن غافلند و خدا را بندگی میکنند بنحویکه او گفته است و روزه ساختند الکثر
که خدا بتوسط جبرئیل بر پیغمبر نازل نکرد فصل دویم در بیان اموریکه قصد امساک
از آنها لازم است و آن چند امر است اول خوردن و آشامیدن است و شبهه نیست
در اینکه هرچه خوردنیست و آشامیدنیست بر نحو متعارف و عادت مردمان در بلاد

جاری شده بخوردن و آشامیدن اینها مثل نان و برنج و کشک و پنیر و آب و سرکه و نحو اینها
الکل و شرب اینها باعث بطلان روزه میشود و اما چیزهائیکه عادت مردمان در هیچ بلدی
از بلاد جاری بر خوردن و آشامیدن اینها نشده مثل سنگ و خاک و ریگ و آنچه از
فتارش برگ درختان حاصل شود و نحو اینها پس در بطلان روزه باینها خلاف
است اشهر و اظهر بطلان است قول سید مرتضی ره و ابن جنید بعدم بطلان روزه باینها
ضعیف است پس هر چیزیکه در حقیقه ماکول و مشروب است باعث بطلان روزه میشود
و قصد امساک از اینها لازم است خواه عادت بلدی از بلاد باکل یا شرب آن جاری
شده باشد یا نه و لازم نیست در بطلان روزه بخوردن و آشامیدن این امور در اینکه
خوردن و آشامیدن بنحو متعارف و عادت باشد یا بنحو دیگر مثل نان را نجاویده
بلع نماید و آب را بنحو نان مضغ نماید و فرو برد و نحو اینها پس هر چیزیکه خوردن و آشامیدن
آن در حقیقت تحقق میابد بهر نحو که بحلق فرو برد باعث بطلان روزه است و قصد
امساک از آن لازم است و باید که آن جسم جسمی باشد که ممکن باشد تعلق اکل یا شرب
بخصوصیات آن اگرچه فرو رفتن آن بحلق بنحو دیگر باشد پس چیزیکه چنین نیست مثل هوا و دود
و نحو آن بالبدیهه داخل درین عنوان نیستند اگرچه طایفهٔ از ظالمین دنیا که از نور علم
و ایمان عاریند و حقیقت شیطانیه ایشان مصوّر بصورت انسانیه گردیده با همه جهل

خود را از اهل علم میدانند خلاف این تصور کرده اند بمزخرفات چندیکه نیست و آن
جهل یا اتباع هوا و هوس و تقرب بسلاطین و میل عوام است چیزهائی چند گفته اند
که ذکر اینها باعث تضییع مداد و قرطاس است بلی اگر چیزی از اینها داخل عنوانی از عنوانات
آینده شده بنا از آن جهت موجب بطلان میشود و اگر نشد ارتکاب آن ضرری
ندارد چه بنای ما تتبعا لجمیع العلماء والفقهاء به و تاسیا بالائمة ع و اخذا باخبارهم است
که آن چیزیکه باعث بطلان صوم میشود و قصد امساک از آن لازم است در این مبحث
ذکر کنیم پس هر چه را که متعرض نشدیم بنای ما بر اباحه آن فعل است و ارتکاب آن
ضرری ندارد و این سیرهٔ جمیع علماء مجتهدین و فقها و محدثین و اتباع و مقلدین در
باب صوم بلکه در سایر عبادات عجب اینکه پارهٔ از ناس که مدعی علم بلکه رتبهٔ اجتهادند
که ریاست عامه دنیا و دین تمام خلق است در شرایط بسیاری از برای آنست که در او
چند دیناری یافت شود و استشمام رایحه انتهازات نمیشود در این باب بسیار
مزخرفات بافته‌اند که بر ذهن تصور کسی در نیامده بود و اینها بیجاست و نگارش اینها باعث قطع
نظر از اینکه مناسب وضع کتاب نیست موجب تضییع عمر است مجملی از اینها را در رساله کشف
الالحاد بیان نمودیم آنچه مذکور شد در حقیقت اکل و شرب مطلق بر هر کس لازم
است که از آنها اجتناب و از گوش بمزخرفات نیفکنند والله العالم دویم از آن امور که

باعث بطلان روزه میشود و قصد امساک از آنها لازم است جماع کردن است و مقصود
از آن اینست که ذکر را در قبل یا دبر داخل کنند و شرط نیست در بطلان روزه بجماع که انزال
منی شده باشد بلکه همان داخل شدن ذکر کفایت میکند در بطلان و فرقی نیست در
دبر میان مرد و زن و در دبر و ظاهر اینست که وطی حیوان ماده هم مثل وطی آدمی است
در فساد روزه چنانکه جماع باعث فساد صوم فاعل میشود و همچنین باعث فساد
صوم مفعول میشود پس بر هر مکلفی لازم است که قصد کند امساک از جماع که باعث
بطلان روزه میشود خواه ممکن باشد در حق این کس بالفعل یا نه و در وقتی که در
تحقق جماع غایب شدن حشفه در قبل یا در دبر معتبر باشد اما احتیاط را مهما امکن ترک
ننماید سیم باقی ماندن بر جنابت است در شب ارادی عمدا تا طالع شدن صبح صادق
و مشهور اینست که این بقاء بر جنابت مفسد روزه رمضان است و قصد امساک از آن لازم
است و ظاهر اینست که قضاء روزه رمضان مثل روزه رمضان است و ظاهر و اشهر اینست
که سایر روزهای واجب مثل روزه نذر و روزه کفاره نیز همین حکم را دارد بلکه حق اینست
که روزه مستحب نیز همین حکم را دارد پس بقاء بر جنابت مفسد روزه است مطلق
خواه واجب باشد و خواه مستحب و قصد امساک از آن جزء روزه است باید دانست
که در قضاء رمضان اگر شب جنب شود و بر آن آگاه نشود تا صبح طالع گردد روزه اش [illegible]

فالمستحاضه

فاسد است و ظاهر اینست که هر روزه که وقتش معین نیست مثل نذر مطلق و روزه
کفاره مثل قضاء رمضان است و ظاهر اینست که حیض و نفاس مثل جنابت است پس
هرگاه حایض یا نفسا خونش در شب رمضان قطع شود و عمدا بر آن حدث باقی بماند
تا طلوع صبح روزه اش فاسد میشود و قصد امساک از آن لازم است پس قصد امساک
از بقاء بر یکی از احداث ثلثه عمدا تا طلوع صبح بر هر مکلفی لازم است و شرط نیست
در وجوب این قصد تحقق این حدث بالفعل یا امکان تحقق آن در وقتی از اوقات بلکه
واجب است این قصد مطلقا و مشهور اینست در اینکه غسل الکثیره شرط صحت نماز مستحاضه است
شرط صحت روزه او هم است و غسل دیگر از برای مستحاضه بجهت روزه در کار نیست و
در بودن احداث مستحاضه که غسل از برای آنها لازم است از اموری که قصد امساک از
آن لازم است اشکالی در نیست که قصد امساک از آنها ضرور نداشته باشد اگر
چه در وجوبش تامل نیست و احوط اینست که امساک از [illegible] بر استحاضه که قبل از طلوع
صبح واقع میشود و موجب غسل از برای نماز صبح است نیز نماید پس غسل دیگری قبل از
صبح از برای روزه بجا می آورد و قصد امساک از احداث روزه است و مرجع این قصد
اینست که صبح را یک در یابد و اول طلوع که اول صوم است محدث باین حدث نباشد
چهارم خوابیدن بر جنابت است بدون قصد غسل پس اگر بخوابد بعد از جنب شدن [illegible]

بر ترک غسل و اینکه غسل را فرد اجا یا رد یا اینکه غافل باشد از غسل و کردن غسل
نکردن هر دو و هیچکدام در نظر او نباشد یا اینکه عزم بر غسل در شب داشته باشد اما احتمال
بیدار شدن در شب بنحویکه غسل را بجا آورد و صبح را پاک دریابد نسبت باو مفقود
باشد روزه او فاسد است و قضا و کفاره لازم است و اما اگر قاصد غسل
باشد و احتمال بیدار شدن نسبت باو راه داشته باشد بخوابد پس بیدار نشود تا اینکه
صبح طلوع کند روزه اش صحیح است پس معلوم شد که از این خواب واجب نیست آنچه مذکور
شد حکم خواب اول بعد از جنابت است اما خواب دویم بعد از جنابت یعنی
که بعد از جنب شدن بخوابد و بیدار شود و بعد از آن بخوابد پس قضا تنها که از آن
لازم است مطلقا پس هرگاه بخوابد مرتبه دویم و بیدار نشود تا صبح روزه او فاسد
است خواه قصد غسل داشته باشد یا نداشته باشد یا بالمره غافل باشد و خواه
احتمال بیدار شدن در حق او متصور شود یا نه بنا بر جمیع تقادیر روزه اش فاسد
است و مثل خواب دویم است خواب سیم بدون زیاده و نقصان بلکه فساد و
صوم در خواب سیم اولویت دارد خلاصه سخن در خواب اینست که کسیکه جنب
شد در شب مطلع بر جنابت خود شد یا اینکه بیدار شد و انزال یافت
یا اینکه در بیداری جنب شد بجماع یا با انزال و بعد از آن میخوابد این خواب اول یا خواب

اول بعد از طلوع بر جنابت است یا خواب دویم یا خواب سیم و بهر تقدیر یا قصد غسل دارد
یا قصد ترک غسل دارد یا غافل است و التفات بهیچیک ندارد و علی التقادیر احتمال بیدار
شدن در شب بنحویکه غسل کند و صبح را پاک دریابد در حق او راه دارد یا نه حاصل این
صور هیجده صورت است چه از ضرب سه صورت اولی در سه احتمال ثانی نه صورت
پیدا میشود و از ضرب این حاصل در دو احتمال ثالث هیجده صورت متحقق میگردد در جمیع
این صور روزه فاسد میگردد مگر یکصورت که مذکور شد و آن اینست که خواب اول باشد
در حق او متصور شود و این و اراده غسل کردن داشته باشد و احتمال بیدار شدن بنحویکه
مذکور شد در حق او متصور شود و این صور خوابیکه باعث بطلان روزه میشود اشکالی
در حرمت این صور غفلت نیست اما حرمت این صور باقی در آن تامل است اما احوط عدم
الا احتیاط بنا بر حرمت است و ظاهر اینست که امساک از این صوریکه باعث بطلان
روزه میشود مطلقا از صوم باشد و وجوب لیست بخواب اینکه حرمت اینها ثابت
است و حیث ط لیست بخواب اینکه حرمت اینها احوط است و معنی بودن این امساک
در شب است این است که صبح را که اول روزه است با چنین خوابی ادراک نکند
بدانکه این صوریکه حرمت آن ثابت است هرگاه بر سبیل اتفاق این شخص بیدار
نشود پیش از صبح و غسل کند بنحویکه صبح را پاک دریابد بجهت اشکال روزه او صحیح است

پنجم از اموریکه قصد صائم از آن لازم است و فعل آن باعث فساد روزه میشود
رسانیدن غبار غلیظ است بحلق و داخل کردن آنست در آن و مراد از غبار گرد است
که از خاک یا آرد یا خرمن یا نحو آن برخیزد بارهٔ از علما حکم کرده اند که غبار مطلقا باعث بطلان
روزه نمیشود خواه غلیظ باشد و خواه رقیق و بارهٔ حکم کرده اند باینکه باعث بطلان روزه
میشود مطلقا و جمعی گفته اند که اگر غلیظ است مبطل است و اگر رقیق است مبطل نیست
اشهر و اظهر در نزد حقیر این قولست پس اگر غبار رقتی داشته باشد باعث بطلان روزه
نمیشود و ظاهر اینست که غلظتی که باعث بطلان روزه میشود حدی ندارد بلکه مرجع آن
عرف عرب است پس هر غباری را اگر عربان گویند که این غلیظ است باعث بطلان روزه
میشود و دور نیست که صدق کند غلیظ باینکه گرد در دهن و حلق بجهت حدوث اجزاء
حسیه ظاهره شود و حدوث اجزاء دیگر بدقت لفظ محسوس شود ظاهر اینست که منشا غلظت
نشود و احوط اینست که صائم اجتناب کند در مطلق غبار خواه غلیظ باشد و خواه رقیق اما
دود پس اگر رقیق است که اجزاء حسیه ظاهره از آن در دهن و حلق پیدا نمیشود مثل دود
تنباکو و دود هیزم و نحو اینها پس بی اشکال روزهٔ این شخص صحیح است و خلافی در میان
علما از سلف و خلف در این حکم نیست اگرچه بارهٔ از ناس که علم و دین را بخود بربسته
و بربارهٔ هوا و هوس کشتی علت نشسته اند باین هوس که از خریداران یوسف

محسوب

محسوب شوند و مردم ایشان را از اهل دانش شمرند و در مجالس و محافل قال فلان
بگویند و دود از نهاد و اهل دانش برآورند اینقدر از رطب و یابس گفتند که ضبط آن مقدور
کسی نیست و تعرض آنها و نظر در مقاصد آنها بطالت و تضییع عمر است جزاهم الله بما کسبوا و اگر آن
دود غلیظ است که باعث حدوث اجزاء حسیه ظاهره در حلق و دهن میشود اشهر و اظهر عدم
بطلان روزه است بآن و قصد صائم از آن لازم نیست و بارهٔ از متأخرین قائل به بطلان شده
اند این قول در غایت ضعف است بدانکه این احکام مذکوره در وقتیست که غبار بوصف غباریت
باقی باشد و دخان بوصف دخانیت باشد باین معنی که بگویند گرد یا دود بحلق فرو رفته پس هرگاه
از تراکم غبار آرد مثلا و تقادم آن بتدریج در دهن خمیری جمع شود که آن را آرد بگویند
از عنوان غبار بیرون رفته و داخل در عنوان ماکول میشود و هم چنین است حکم در سایر
صوریکه بر دانا پوشیده نیست ای طالب حق دیدهٔ بصیرت بگشا و در حقیقت کار نظاره
نما تا حق بدست آید و مبادا ناخدای هلاک ابدی نگردی و دین خدا را ضایع نسازی چنانچه
ساختند ششم از آن اموریکه باعث بطلان روزه میشود و قصد صائم از آن لازم
است استمناء است و غرض از آن اینست که اگر کسی طلب کند منی از خود را و جماع
یعنی با ذکر باشند یا بخاطر گذرانده
و منی بجاید روزه او فاسد است خواه این طلب بجا بازی کردن با زن یا پسر باشد یا ببوس
دادن و یا بمس کردن حلال یا حرام یا مردی یا زنی و یا بجمله هر طریقیکه متصور است در طلب

و بآن کو طلب کند پس منی بیاید روزهٔ او صحیح است و قصد امساک از این لازم نیست و اگر طلب منی
بکند و منی بیاید روزه اش صحت دارد و در حرمت این استمنا اشکال است احوط ترک
آنست و ظاهر است که از اقسام طلب است عادت داشتن به نزول منی پس اگر کسی عادتش
این باشد که همینکه با زن صحبت بدارد منی از و نازل می شود یا اینکه اگر بخواهد محتلم میشود یا
مثل اینها و انزال بجا آرد و منی بیاید روزه اش فاسد است اگرچه قصد انزال ندارد و قصد
امساک از مثل این استمنا نیز لازم است بدانکه اگر با زنی ملاعبه نماید و عادتش نزول
منی نباشد و قصد انزال هم نداشته باشد و منی بیاید روزه اش فاسد است خواه آن زن
حلال باشد یا حرام و مثل لمس است ملاعبه و بازی کردن و در بطلان این لمس و ملاعبه از
ماجب الی امساک اشکال است و دور نیست که امساک از آن لازم نباشد بلکه میتوان دعوی
کمال ظهورش کرد چنانچه بر ماهر کامل پوشیده نیست هفتم از اموری که امساک از آن در
رمضان لازم است قی کردن از روی عمد و اختیار است پس اگر کسی باختیار خود یا انگشت
یا بآلت دیگر قی کند روزه فاسد است اگر بی اختیار قی بیاید بنحوی که ضبطش ممکن او نباشد روزهٔ
او فاسد نیست هشتم حقنه کردن است اگر آن حقنه بچیز روان است مثل آب و مانند آن
در بطلان روزه بآن میان علما اختلاف است اقوی در نزد حقیر آنست که حقنه بچیز روان
حرام و باعث بطلان روزه است و امساک از آن لا محاله لازم در روزه است اما حقنه کردن

بچیز ها

بچیزهای خشک پس اقوی در نزد حقیر آنست که جایز است و باعث فساد روزه نمیشود و لیکن
مکروه است و ترک آن بهتر است نهم دروغ گفتن بر خدا و پیغمبر است و ائمه که حرام بودن
آن در رمضان بلکه در هر وقتی است بلکه هر دروغ در هر وقت حرام است اما باطل شدن
روزه بای دروغ پس در آن خلاف است مشهور و ظاهر است که باعث بطلان میشود و
قصد امساک از آن لازم است و اقوی آنست که دروغ گفتن بر یکی از ائمه هم نیز همین
حکم را دارد و اما دروغ بر سایر پیغمبران و اوصیای ایشان و جناب فاطمه و فرشتگان
و صلحای جن و انس و غیر ایشان پس باعث فساد روزه نمیشود اگرچه حرام است مطلق
خصوص در ماه رمضان و سایر گناهان خواه صغیره و خواه کبیره مثل غیبت و بهتان و غنا
و دشنام و دزدی و مثل اینها باعث فساد روزه نمیشوند اگرچه حرامند و حرمت
اینها در ماه رمضان شدت دارد بباید دانست که کذب بر خدا و پیغمبر و امامان
مخصوص نیست بآنچه متعلق باحکام شرعیه باشد بلکه دروغ گفتن بر ایشان در غیر اینها مثل
امور متعلقه باعتقادات و اوضاع آسمانها و زمینها و خلقت فرشتگان و قصص پیغمبران
و امور دنیویه از خوردن و آشامیدن و نحو اینها نیز حرام و باعث فساد روزه میشود
پس هر چیزی که صدق کند بر او دروغ گفتن بر خدا یا پیغمبر یا یکی از امامان باعث فساد
روزه میشود خواه متعلق بدین باشد یا بدنیا و خواه متعلق باصول دین باشد یا بفروع دین

داشته است در اینکه این دروغ متحقق می‌شود یا نه اگر بگوید پیغمبر مثلاً چنین گفت و اعتقاد
اش این است و در واقع هم جناب پیغمبر این را نگفته باشد و اگر در واقع گفته باشد
ظاهر است که این شخص باعتقاد خود دروغ گفت و باید روزهٔ خود را فاسد بداند
اگرچه کلامش در نفس خبر صادق است و در صدق خبر مطابقهٔ واقع معتبر است و اگر
چنین کلامی بگوید و اعتقادی او هم باشد پس ظاهر است که روزه‌اش فاسد نیست
اگرچه در نفس واقع پیغمبر صلی الله علیه و آله این را نگفته باشد و کلام این شخص در نزد
غیر دروغ باشد و بالجمله است قول با تشکیک دادن اگر باعتقاد صدق است ضرر ندارد
و اگرچه در نفس واقع نباشد اگر باعتقاد کذب است ضرر دارد اگرچه در نفس واقع باشد
اما اگر شک دارد و با این حال است خبر می‌دهد پس در فساد روزه و صحتش نهایت اشکال
است خواه مطابق واقع باشد یا نه اگرچه شبهه نیست که این شخص دروغی گفته است
چه غیر از علم بصدد در این قول از پیغمبر داده است و علم بآن ندارد و احوط غایة
الاحتیاط اجتناب از این نسبت است اگر کسی چنین سخن گفته روزهٔ آن روز را نگه دارد
رد و قضای آن را بجا آرد و مثل شک است ظن بخلاف یا بی معنی که شخص مظنه دارد که
این از قول پیغمبر است و با این حال نسبت بآن جناب جزم علمی بدهد بلکه اشکال در
اینجا بیشتر است و اگر مظنه دارد که از آن جناب است و با این حال نسبت علمی بدهد

درفا

درفساد روزه با این خبر نیز اشکال است احوط اجتناب از این نیز است و مثل نسبت مذکوره
است فتاوی و خبر دادن از احکام شرعیه در تفصیل متقدم و اگر نسبت فقط بجد یا پیغمبر
یا یکی از امامان بدهد در صورت عدم وقوع و علم بآن صدق کذب مذکور در آن
اشکال است و از برای حقیر در آن تأملی است احوط این است که اگر علم بصدور آن
ندارد بطریق تعلیم نسبت بدهد این ضرری به روزه ندارد اگرچه در واقع نباشد
و در غیر این صورت نسبت علمیه ندهد و اجتناب از آن نماید خواه ظن بصدق د
داشته باشد یا شک یا ظن بخلاف یا علم بخلاف داشته باشد و خواه مطابق واقع
باشد یا نه آنچه مذکور شد از احتیاط خلاف آن را البته مرتکب نشود و اگر شد مراعات
اتمام و قضا را نماید است حکم این صور از جهت مبطل بودن روزه اما حکم دخول
امساک اینها را در روزه پس احتیاط در آن در غایت اشکال است آنچه بنظر
قاصر حقیر می‌رسد این است که چون قصد امساک از جزئیات به عنوان تطریق
تفصیل لازم نیست و معرفت اوراج جزئیات معلومه در آن عنوان از جهت
تحقق حقیقت صوم لازم نیست پس صائم قصد کند که دروغ بر خدا و رسول
و ائمه نگویم و امساک از جزئیات آن بطریق اجمال بهمین عنوان بکند و امور
مذکوره که محل اشکال شده من حیث المفطریة از آنها اجتناب نماید و بر تقدیر ار

یا محمد

ارتکاب روزه را تمام کند و دوباره قضا آن را بعمل آرد دیگر قصد ما که خصوصیات
بطریق تفصیل مذکور است با مر احتیاط نسبت بتحقیق روزه مثلا مشکل شود ای
برادر تفکر کن تا درک این مطالب کنی و بخط انفس که غموض در آن است دهم
ارتماس است اقوی در نزد حقیر این است که حرام و مفسد است و قصد ما که از
آن لازم و قول بکراهت چنانچه مذهب جماعتی است ضعیف است مثل قول بحرمت
و صحت روزه و مشهور این است که این ارتماس محرم مفسد حاصل میشود باینکه این شخص
یکدفعه مرتبه تمام بدن باب فرو رود بنحویکه هیچ جزء از او خارج نماند و ظاهر این است
که این ارتماس بفرو رفتن تمام سر تنها در آب نیز متحقق میشود و ظاهر این است که
گردن در این داخل سر نیست پس اگر گردن بیرون باشد و باقی در زیر آب باشد
روزه اش فاسد است و ظاهر این است که بعض فرو رفتن منفذهای تنها در زیر
آب مثل چشم و دماغ و گوش و نحو آن در ارتماس مفسد بعمل نمی آید و هرگاه
بعض از سر را بزیر آب ببرد و بعد از آن آن را بیرون آرد پس بعض دیگر
را باب فرو برد و آن را بیرون آرد و همچنین تا اینکه تمام سر باب فرو رود ارتماس
مفسد بآن بعمل نمی آید و اگر سر را بتدریج باب فرو برد تا اینکه همه سر بزیر آب رود
ظاهر این است که ارتماس مفسد بعمل می آید و ظاهر این است که در احکام مذکوره فرقی

میان

یا حسن

میان نافله و فریضه نیست و آنچه مذکور شد حکم آب است پس اگر سر را در مایعات دیگر
غیر از آب مثل گلاب و عرق و دوغ و نحو اینها فرو برد روزه اش فاسد نمیشود و در
آب فرق میان جاری و راکد و قلیل و کثیر نیست و جایز است که در رمضان و غیر آن
از جهت خنک شدن و نحو آن آب را بر سر بریزد و جایز است مردان را داخل شدن
در آب و ایستادن و نشستن در آن خواه آب تا بگردن و دهن برسد یا نه بهر نحو که
باشد و ظاهر این است که کراهت در آن نیست و در نشستن زنان در آب خلاف است جمعی
آن را موجب قضا دانسته اند و جمعی موجب کفاره هم دانسته اند اظهر و اشهر این است که جایز است
با کراهت اما احوط اجتناب است آن دو قول است فصل سیم در بیان موجبات قضا و کفاره
یا قضا تنها است در رمضان و نذر معین و تفصیل آن این است که خوردن و آشامیدن
در وقتی که معتاد باشند اشکالی نیست در اینکه باعث قضا و کفاره هر دو میشوند و اگر
غیر معتاد باشند اظهر و اشهر این است که آنها نیز موجب قضا و کفاره می شوند و ظاهر این است که
جماع هم همین حکم را دارد و خواه انزال منی با آن شود یا نه و خواه در قبل واقع شود یا در
دبر مطلقا و خواه موطوء آدمی باشد یا نه و قول بخلاف درباره از مقامات ضعیف است
و تعمد بقاء بر جنابت نیز باعث قضا و کفاره هر دو میشود و خواه ابتدای بر جنابت اگر
با عزم غسل کردن باشد باعث قضا و کفاره هر دو شود بلا اشکال و اگر خوابیدن با غفلت

وذهول باشد از غسل کردن و سهو نسیان پس ظاهر است که قضا بر آن مترتب میشود و در وجوب
کفاره اشکال است و قول بعدم وجوب دور نیست اما احوط دادن کفاره است و ظاهر است
که خواب سیم موجب قضا و کفاره میشود مطلقا چه قصد غسل کردن داشته باشد یا نه و اقوی
است که رس شدن غبار غلیظ بحلق باعث قضا و کفاره هر دو میشود و قول بوجوب
قضای تنها چنانچه مختار ابن ادریس جماعتی است ضعیف است و منی آوردن با قصد نیز
باعث هر دو میشود و ظاهر است که لمس کردن زن و نازل شدن منی با عدم قصد
موجب هیچ نمیشود و دیگر قول علما درین باب ضعیف است و اشکال است در اینکه فرو بردن
عمداً باعث قضا میگردد و در ایجاب کفاره خلاف است اقوی است که واجب نیست اما
احوط دادن است این در وقتی است که چیزی از قی شده دوباره بحلق از روی اختیار بر
نگردد اما اگر چیزی از آن بحلق فرو رود با امکان ضبطش پس بی اشکال کفاره نیز لازم
میشود و در حقنه بمایع ظاهر است که قضا واجب است و کفاره لزومی ندارد و جواب دویم
اگر عزم غسل نکردن باشد اشکال در ایجاب قضا و کفاره نیست و اگر بدون این باشد
باعث قضا است دون کفاره چه با ~~قصد غسل کردن باشد اشکال در ایجاب قضا و کفاره~~
~~نیست و اگر بدون این باشد باعث قضا است دون کفاره~~ چه با قصد غسل کردن باشد
یا نه اما دروغ گفتن بر خدا و رسول او و بر ائمه او پس باعث قضا و کفاره هر دو میشود

وظاهر است

وظاهر است که ارتماس نیز باعث هر دو میشود بدانکه اگر کسی در رمضان مفطری بعمل
آرد و تفحص در امر صبح نکند با قدرت بر آن و صبح طالع باشد واجبست قضا دون کفاره
خواه مظنه داشته باشد که شب است یا شک داشته باشد در باقی بودن شب یا گمان
داشته باشد که شب تمام است و اگر درینصورت مراعات صبح نموده باشد و تفحص
در آن کرده باشد اشکال است در اینکه قضا و کفاره هیچ یک لازم نیست و اگر کسی باعتبار
استصحاب بقای شب مفطری بعمل آرد و این فعل در صبح واقع شود و باعتبار عجز تفحص
در صبح نکرده باشد مثل کور و محبوس پس ظاهر است که درینصورت نیز نه قضا
لازم است و نه کفاره و اگر در رمضان مفطری بعمل آرد بجهت اعتماد بر خبر دادن غیر که
صبح طالع نشده با اینکه قادر در تفحص بود تفحص در امر صبح نکرده مفطر در روز بعمل آمد
لازم است بر او قضای آن روزه اما کفاره پس ظاهر است که لازم نیست و مقتضای
اطلاقات عبارات علما است که فرقی نیست در حکم مذکوره میان اینکه این شخص خبر
دهنده یکنفر باشد یا بیشتر و میان اینکه عادل باشد یا فاسق و محقق ثانی و شهید ثانی و
غیر ایشان فرموده اند که اگر خبر دهنده دو نفر عادل باشند قضا ساقط است و این قول
در نزد فقیر خالی از ضعف نیست پس درینصورت نیز حکم بلزوم قضا میشود و اگر از جهت
عجز تفحص در امر صبح ننمود و مفطر در روز بعمل آورد از جهت اعتماد کردن بقول غیر

که شب باقیست کفاره بی اشکال ساقط است و امّا قضا پس ظاهر عدم لزوم آنست و اگر اعتماد
بقول غیر بعد از تفحص باشد ظاهر آنست که قضا و کفاره هیچیک لازم نباشد و اگر کسی خبر دهد
که صبح طلوع نموده و در واقع چنین باشد و این شخص بجهت اینکه گمان دارد که این مخبر دروغ
گفته است مفطری بعمل آورده با اینکه قدرت بر تفحص داشته نکرده بر او قضا لازم است و در
کفاره خواه مخبر عادل باشد یا فاسق یا یکنفر باشد یا بیشتر و احوط آنست که در صورتیکه
مخبر دو نفر عادل باشد کفاره بدهد و اگر بعد از تفحص مفطر را بعمل آورد یا اینکه بجهت عجز
تفحص در آن نکند قضا و کفاره هیچیک لازم نیست و اگر کسی خبر دهد که روز باقیست
و این روزه دار بقول او اعتماد کند و افطار نماید بعد از آن منکشف شود که افطار
در روز واقع شده پس اگر قادر بر تفحص بود و با اینحال ترک نموده و بقول غیر اعتماد کرده
در افطار و این غیر عادل نباشد اشکالی نیست در اینکه قضا بر این کس لازم است خواه
این مخبر یک نفر باشد یا بیشتر و خواه از خبر او مظنه حاصل شود بداخل شدن شب یا نه و اگر
خبر دهنده عادل باشد در اینصورت پس ظاهر آنست که اینجا نیز قضا لازم است چه مخبر واحد
باشد یا اکثر و چه سخن او مورث مظنه شود یا نه پس با قدرت بر مراعات و ترک آن
و اعتماد بر سخن غیر قضا لازم است مطلقا و اگر قادر بر مراعات نیست بجهت کوری یا حبس
یا نحو آن و اعتماد بسخن غیر نماید و افطار کند در وجوب قضا بر او غایت اشکال است

احوط بلکه اظهر لزوم آنست خواه مخبر عادل باشد یا فاسق یکی باشد یا بیشتر از سخن او مظنه
بهم رسد یا نه و اگر قادر بر مراعات بود و تفحص کرد و افطار نمود و بعد از آن منکشف شد
که روز باقیست پس اگر از تفحص یقین بهم رسانده که شب است و افطار نموده بی اشکال
قضا بر او لازم نیست و اگر از تفحص گمان بهم رسانده بداخل شدن شب و با اینحال افطار
نماید ظاهر آنست که قضا بر او لازم باشد اینست حکم قضا و امّا کفاره پس اگر چه مقتضی
قاعده عدم وجوب آنست در جمیع صور لیکن بملاحظه پاره از ادله در آن اشکال است
امّا اولی و احوط دادن کفاره است مگر در صورتیکه اذن شرعی در افطار باشد که صورت
حصول علم بدخول شب است چه این اشکال در عدم وجوب کفاره نیست و اگر کسی
افطار کند در روز از جهة اینکه تاریکی پیدا شده که موهم دخول شب گردیده خواه از آن
گمان حاصل شود یا شک یا وهم و خواه آن تاریکی از ابر باشد یا از گرد یا از نحو آن
بعد از آن ظاهر شود که افطار در روز بوده بی اشکال در همه این صورتها قضا لازم است و در
وجوب کفاره در اینصورت اشکال و خلاف است امّا دور نیست که واجب باشد و اگر
این کس بگمان شب افطار کند و بعد از آن ظاهر شود که شب بوده که افطار نموده بی
اشکال نه قضا لازم است و نه کفاره و اگر مشتبه باقی بماند و اصلا معلوم نشود که
افطار در روز بوده یا در شب ظاهر آنست که قضا بر او لازم است و در وجوب کفاره

اشکال است احوط آنست که بهر چند خواه بداند که در شرع جایز است افطار کردن در چنین
حالت یا نداند بدانکه اگر کسی را ممکن باشد که تحصیل علم کند بانقضای روز و دخول شب و
با اینحال اعتماد بگمان نموده و افطار کند و بعد از آن فساد ظنّش ظاهر شود ظاهر آنست که
قضا بر او لازم است و در لزوم کفاره غایت اشکال است امّا بعد از تأمّل صاحب احتمال
لزوم کفاره در غایت قوّت است با آنکه احتیاط نیز در اینست این در وقتیست که بداند
که این افطار حرام است و اگر نداند امر وجوب کفاره در اینجا مشکل تر است و لیکن داد
نیز احوط است و اگر در صورت مفروضه فساد ظنّ ظاهر نشود و اشتباه باقی بماند
دور نیست که قضا و کفاره هر دو لازم باشد نسبت بکسی که بداند که این افطار حرام است
و اگر نداند احتیاط در هر دو است اگرچه لزوم اشکال دارد و اگر ممکن نیست او را که
تحصیل علم بدخول شب کند بجهت ابر یا کوران و اعتماد بمظنّه کند و افطار نماید احوط
بلکه اظهر لزوم قضا است خواه مظنّه اقوی باشد یا ضعیف و لزوم کفاره محلّ اشکال است
و لیکن احتیاط را البته ترک ننماید و امّا اگر ابر یا مثل آن از موانع نباشد و در امر دخول
شب اجتهاد نماید و علم حاصل نشود بلکه مظنّه تحصیل نماید و افطار کند ظاهر آنست که افطار
جایز نباشد و قضا و کفاره هر دو لازم باشد خواه خطا منکشف شود یا استمرار اشتباه
باشد بباید دانست که ما دامیکه مکلّف را علم بدخول شب بهم نرسد و گمان باتمام رساند

و افطار

و افطار کنند فعل حرامی کرده است نسبت باین مظنّه هر چه باشد خواه قادر بر تحصیل علم در
آنوقت باشد یا نه بلکه لازم است که آنقدر صبر کنند تا یقین حاصل کنند که شب داخل شده است

فصل چهارم در بیان مکروهات روزه است

بدانکه مکروه است از برای روزه دار
که زنان را ببوسد و دست مالد و ملامسه و بازی با ایشان کند حکم بکراهت این امور بطریق
اطلاق نموده اند و بعضی آنرا مخصوص دانسته اند بصورتیکه از این عملها شهوت بحرکت
آید و الّا کراهتی نخواهد بود این قول دور از صواب نیست امّا احوط ترک این امور است
مطلقاً از جمله مکروهات بنا بر مشهور سرمه کشیدن بچیزیست که در آن صبر یا مشک باشد
و بعضی گفته اند سرمه کشیدن بچیزیکه در آن مشک یا چیزیکه طعم آن بحلق برسد باشد مکروه است
و بعضی گفته اند که سرمه کشیدن بچیزیکه در آن مشک است مکروه است و غیر آن کراهت
ندارد و بعضی گفته اند که سرمه کشیدن مطلق مکروه است و شدّت دارد در وقتیکه
در آن طعمی باشد که بحلق برسد و عمل بقول اوّل یا آخر خوب است بهر تقدیر اشکالی
در جواز سرمه کشیدن مطلقا خواه در آن مشک یا صبر باشد یا نه و خواه طعمش بحلق برسد
یا نه نیست از جمله مکروهات این است که بفصد یا حجامت یا بغیر آن خونی بیرون آرد که
باعث ضعف شود و مشهور اخراج دم است حمّام رفتنی که باعث سستی و ضعف روزه
دار شود بلکه ظاهر آنست که هر چیزی که در روزه فعل آن باعث ضعف و سستی روزه دار شود

وکراهت دارد و از جمله مکروهات اینست که چیزی بدماغ بکشند جمعی حکم بکراهت آن مطلق
نموده اند و بعضی گفته مکروه است مطلقا مگر وقتی که چیزی از آن بحلق رود که در این صورت
قضا لازم است و از جمعی نقل شده که سعوط مطلقا باعث قضا و کفاره می‌شود و اقوال
دیگر نیز نقل شده آنچه بنظر فقیر میرسد اینست که سعوط مطلقا جائز است اما کراهت دارد
دیگر قضا نه با کفاره بر فردی از افراد آن مترتب نمی‌شود و امر احتیاط ظاهر است از
جمله مکروهات بوئیدن ریاحین است خصوص نرگس و در بعضی از اخبار معلل
شده منع بوئیدن نرگس باینکه ریحان مجوسیان است گویند که این طایفه وقتی که
روزه می‌گیرند این را می‌بویند بگمان اینکه سد جوع میکند و مراد از ریحان گیاهیست
خوشبو که از زمین میروید بوی خوش که گیاه نباشد داخل در این عنوان نیست
مثل گلاب و عطریات و نحو اینها بلکه استعمال اینها در روزه استحباب دارد
و از بعضی از اخبار استفاده میشود که بوی خوش تحفه روزه دار است و بعضی از
بوی خوش مشک را بیرون کرده اند و آنرا ملحق بریاحین نموده اند و جمع بین دو روایت
از جمله مکروهات نشستن زنان است در میان آب چنانچه بآن اشاره شد از
جمله آنها اینست که جامه را تر نماید و بپوشد بجهت خنکی یا اینکه اثر اینجا نیکو پوشیده است
ترساند فصل پنجم در بیان پاره از احکام متعلقه بجنابت متقدمه و غیر آنها و

انتظام آن

انتظام آن به بیان چند امر میشود اول بدانکه اگر کسی در روز بخوابد و محتلم شود روزه
او فاسد نمی‌شود و قضا و کفاره بر او نیست و غسل از این جنابت شرط روزه نیست و واجب نیست
که از جهت روزه غسل از این حدث نماید فوراً در روز مطلق بلکه ماه رمضان در این باب
مثل سایر ایام است و فرقی میان ایشان اصلا نیست و در این احکام فرقی میان مرد و زن
و خنثی نیست و میان اینکه پیش از احتلام ملاعبه واقع شود یا نه هم نیست و بعد از احتلام
جائز است که استبرا ببول و اجتهاد نماید و روزه اش بآن فاسد نمیشود باید دانست
که فاسد نشدن روزه باحتلام در وقتیست که عادت او جاری نشده باشد بمحتلم شدن
در خواب روزه اما اگر عادت او چنین جاری شده باشد و از حال خود چنین داند که اگر
بخوابد محتلم میشود ظاهر اینست که این خواب حرام باشد و اگر احتلام روی دهد موجب
کفاره و قضا هر دو میشود چه در ظاهر این انزال از فرد استمنا است و اگر کسی نظر کند
به پسری یا زنی خواه حلال باشد یا حرام پس انزال شود در روزه او فاسد نمیشود مگر اینکه
استمنا محسوب شود مثل اینکه نظر کند و مقصودش از آن منی آمدن باشد و منی باید خواه
عادتش بر این جاری باشد یا نه مثل اینکه نظرش از روی قصد باشد و عادت او جاری
شده باشد بر اینکه بعد از چنین نظری انزال شود و نحو این پس در این صور قضا و کفاره
هر دو لازم میشود و مشهور آنست که اگر گوش بکلام شهوی یا زنی بدهد پس منی از او بیرون

اید خواه آن شنیدن حرام یا حلال دوم آنکه اگر کسی مضمضه نماید و عمدا آب را بحلق فرو برد
بی اشکال قضا و کفاره هر دو لازم میشود خواه مضمضه از جهة نماز باشد یا بجهة تبرید یا امر
دیگر و اگر مضمضه کند از جهة خشک شدن و آب بی اختیار بحلق فرو رود بی اشکال
قضا هر دو لازم میشود و خلافی در این مسئله کفاره پس نامتردد در کار نیست و اگر
بجهة نماز مضمضه نماید و آب بحلقش فرو رود بی اختیار بی اشکال قضا و کفاره بر او
لازم نیست خواه نماز واجب باشد یا مستحب و اگر این وضو از برای نماز نباشد بلکه از
برای بقای بر طهارت یا بخواب باشد ظاهر این است که در این جا نیز نه قضا لازم است و نه
کفاره و اگر مضمضه از روی عبث کند و آب بی اختیار بحلقش فرو رود اظهر و اشهر
وجوب قضا است و اگر بجهة دوا کردن یا ازاله نمودن نجاست مضمضه نماید و آب
بحلقش بی اختیار فرو رود اقوی عدم لزوم قضا است و ظاهر جمعی وجوب قضا است
و این احوط است و اگر مضمضه کنند بجهت غیر مضمضهای مذکوره بلکه از برای چیزی دیگر
در وجوب قضا اشکال است و احوط بلکه اظهر وجوب قضا است و در هیچ یک از این
صورتهای گذشته کفاره در کار نیست بی اشکال و پاره از اصحاب استنشاق را ملحق
بمضمضه نموده اند در وجوب قضا و این احوط بلکه اقوی است پس استنشاق مثل
مضمضه است در تفاصیل مذکوره این در وقتی است که با استنشاق آب داخل دهن

گردد از

گردد و از آنجا بحلق فرو رود و اما اگر از همان راه بینی بحلق فرو رود دور نیست که قضا لازم
باشد و نه کفاره و روزه اصلا فاسد نشود اگر ادخال آب بر سبیل عمد باشد چنانچه صاحب
مدارک و صاحب حدائق با آن قائل شده اند لیکن از ابن زهره نقل شده دعوی اجماع بر الحاق
استنشاق بمضمضه اگر غرض او از آنچه اجماع بر آن ادعا نموده این که از راه دهن داخل
حلق شود آنچه گفتیم اشکالی در آن نیست و اگر مراد داخل شدن از راه دماغ است
مطلق پس باید استنشاق مطلق ملحق بمضمضه شود و امر احتیاط را ترک نباید نمود باید
دانست که مضمضه و استنشاق در روزه جایز است مطلقا چنانچه اصحاب ما با آن
قائل شده اند نهم اگر بقیه غذا که در زیر دندانها باقی مانده از روی عمد بحلق فرو
رود بی اشکال روزه فاسد شود قضا و کفاره هر دو لازم میشود و فرقی نیست در این
حکم میان اینکه آن را از دهن بیرون آرد و باز فرو برد یا اینکه از جای آن را بلع نماید
و هم چنین فرقی نیست میان اینکه آن باقی مانده قلیل باشد یا بسیار یا نه و بالجمله در فساد
روزه بالکل اعتبار صدق عرفی نمیشود چنانچه در نماز ما جمله اعتبار میشود بلکه هر چیزی که
جنبه عرفیه داشته باشد بهر نحو بحلق از روی عمد فرو رود باعث بطلان روزه
میشود [illegible] است شرب و اگر کسی شک کند که آب دهن او مشتمل است بر باقی
مانده غذا یا خون یا نحو آن از چیزی که ادخال آن عمدا باعث فساد روزه میشود یا نه

جایز است او را اگر این آب دهن را فرو برد ضرری بروزه او ندارد و انداختن آن لازم نیست
و تفحص کردن در آن تا اینکه مشخص شود که چیزی در آن هست یا نه لازم نیست چهارم شیخ
طوسی ره در کتاب مبسوط قائل شده باینکه اگر کسی ولد در احلیلش بریزد و از آن
راه داخل اندرون شود قضا بر او لازم است و اکثر علما قائل بعدم وجوب قضا شده اند
این اقوی است اما قول شیخ احوط است بباید دانست که اصحاب ما خلاف نموده اند
که آیا چکاندن دوا در گوش باعث قضا شود یا نه اظهر و اشهر عدم وجوب قضا است
و از ابی الصلاح نقل شده که این از مفطرات روزه است و این قول ضعیف است
اما رعایت آن احوط است و مثل دوا ریختن در گوش است دوا ریختن در چشم
و نحو آن مجمل کلام اینکه از غیر راه دهن هرگاه چیزی باندرون آدمی رود مطلقا مبطل
روزه نیست اگر چه از روی عمد باشد خواه از راه گوش باشد یا دماغ یا چشم یا قبل یا
دبر یا نحو آن مگر آنچه استثنا شده از امور متقدمه مثل حقنه بمایع و نحو آن اما رعایت
احتیاط در اینها اولی ترک ننماید پنجم باید دانست که جایز است روزه
دار را که بمکد انگشتری و مهر و نحو آن را در دهانش بسبب آن فاسد نمی گردد ششم
جایز است جاویدن هر چیز و مصطکی و نحو آن و جاویدن طعام از برای کودکان
و ریزه کردن آن از برای مرغان و چشیدن شوربا و نحو آن از چیزهائیکه بحلق فرو

نمرود

نمرود و از بعضی اند در بعضی از فردها نقل خلاف شده و آن در غایت ضعف است
و قاعده کلیه در مقام اینست که هر چیزیکه بحلق فرو نمی رود باعث فساد روزه نمیشود هر چه
باشد و فرقی در این میان حالت اضطرار و حال اختیار و میان مرد و زن و خنثی نیست
و کراهت هم در این امور نیست مگر چشیدن طعام بدون احتیاج و فرو رفتن که این مکروه است
و اگر یکی از امور مذکوره را بجا آرد و به احتیاط چیزی بحلقش فرو رود اقوی اینست
که قضا و کفاره هیچ یک لازم نیست اما احوط قضا کردن است اگر این امور مذکوره را عبث
بجا آرد ششم اگر آب دهن از آن جدا نشود فرو بردن آن جایز است و باعث
فساد روزه و وجوب قضا یا چیز دیگر نمیشود و فرقی در این حکم نیست میان اینکه آب دهن
بسیار باشد یا کم و میان اینکه بسیاری آب دهن از جهت اقتضای مزاج باشد یا از جهت
جمع کردن و ضبط نمودن باشد و میان اینکه مزه یا رنگ آن بجهت فساد متغیر
شده باشد یا نه و بالجمله آب دهن مادامیکه از آن جدا نشود هر چه باشد فرو بردن
آن باعث فساد و بطلان روزه نمیشود و هیچ چیز بسبب آن لازم نمیگردد و اگر
زبان را بیرون آرد و بر روی آن آب دهن باشد و بعد از آن زبان را باندرون
برد آن آب دهن را بلع نماید روزه اش فاسد نمیشود و اگر آب دهن از آن
جدا گردد و بعد از جدا شدن آن بلع نماید روزه اش فاسد گردد و از مقدس اردبیلی

نقل شده که در بطلان تامل نموده و میل بصحت کرده و بنظر فقیر این قول ضعیف است بنابر
مختار هرگاه ریگی یا انگشتری یا نحو آن را داخل دهن سازد پس آن را بیرون آرد و بر روی
آن آب دهن باشد پس دوباره آن را داخل دهن سازد و آن آب دهن را که از وی
است فرو برد روزه اش باطل میگردد و اگر آب دهنی که در دهان است با آب
دهنی که بیرون است متصل باشد از بیرون بردن اجتناب لازم است اما در دندان پس اجتناب
از آن لازم نیست مگر آن مقداری که اجتناب از بیرون موقوف باشد بر اجتناب
از آن که اجتنابش لازم است من باب المقدمه و اگر کسی آب دهن غیر را بلع نماید بی
اشکال روزه او فاسد می شود و فرقی در این حکم میان زن و مرد نیست و اما مکیدن
زبان غیر که آب دهن بر آن نباشد باعث فساد روزه نمی گردد و بالجمله
اگر آب دهن که آن را فرو برد از دهن جدا باشد بلع نمودن آن بر سبیل عمد مبطل
روزه است خواه از خودش باشد یا از غیر او و باعث قضا و کفاره هر دو می شود و هفتم .
در بیان بلغم سینه و دماغ است بدانکه بلغم سینه یا دماغی که بفضای دهن نرسد
بلع آن بی اشکال باعث فساد روزه و موجب قضا و کفاره نمی گردد و اگر از دهن
بیرون آید و بعد از آن آن را بلع نماید باعث فساد و لزوم قضا و کفاره می شود
و اگر بفضای دهن رسد بلع شود در فساد روزه با آن خلاف است جمعی قائل شده

بعدم ف

بعدم فساد از شهیدین نقل شده که ایشان اختیار فساد نموده اند اقوی در نزد حقیر قول
اول است اما احوط اجتناب و لزوم قضا و کفاره است و اگر بلغم سینه غیر را بلع نماید
بی اشکال روزه اش فاسد است و بر او قضا و کفاره لازم میشود و اما بلغم دماغ پس
گوئیم اگر آن را عمدا فرو برد باین نحو که بعد از کشیدن آن از سر و رسیدن بحلق قادر
بر انداختن او بود با این حال آن را فرو برد پس اگر داخل فضای دهن نشود در بطلان
روزه با آن اختلاف است جمعی قائل بفساد شده اند ظاهر اکثر جواز ابتلاع است
معتمد در نزد فقیر این قول است و اگر بفضای دهن برسد در فساد روزه با آن نیز
خلاف است اقوی صحت و احوط اجتناب و لزوم قضا و کفاره است و اگر نخامه
دماغیه بفضای دهن نرسد و قدرت بر بیرون انداختن آن نباشد و ابتلاع
آن بی قصد و اختیار باشد بی اشکال روزه او صحیح است و بر او چیزی لازم نمی شود
و اگر نخامه دماغیه از خارج دهن داخل آن شود بلع آن بی اشکال باعث فساد
روزه و قضا و کفاره میشود و از بعضی نقل شده که اگر نخامه را از خارج دهن بلع
نماید افطار بحرام می شود و باعث وجوب کفارات ثلث میگردد و این قول خالی از
ضعف نیست بلکه ظاهر این است که حکم آن مثل حکم اکل مباح باشد هشتم اشکالی نیست
در اینکه اگر یکی از مفطرات را بطریق عمد بجای آرد باین معنی که بداند که روزه دار است

و این فعل باعث فساد روزه میگردد روزه او فاسد و احکام متقدمه در آن جاری
است و اگر از روی فراموشی بجا آرد یا معنی کند یا بداند که در روزه است و یا گمان اینکه
روزه ندارد آن مفطر را بجا آرد بی اشکال روزه اش صحیح است و هیچ چیز لازم نشود
روزه هر چه باشد و روزه دار هر که باشد و مفطر هر چه باشد اخبار در این باب بسیار
است در اینها مذکور است که این روزیست که جناب باری تفضّلا بر روزه دار کرامت
نموده و ظاهر این است که اگر بی قصد و شعور چیزی بحلقش فرو رود هیچ حکمی ندارد
خواه این فرو رفتن بفعل او باشد یا نه مثل اینکه مگسی خود را بحلقش فرو برد و اگر
مفطر را بجا آرد میداند که روزه دار است اما نمیداند که این فعل مفطر روزه است
و حکم شرع آن را آگاه نیست در رفع روزه او خلاف است مشهور میان علما
این است که فاسد است ابن ادریس قائل بصحت شده قائلین بفساد نیز اختلاف
نموده اند در لزوم کفاره اقوی در نزد حقیر این است که روزه او فاسد است اما
کفاره لازم نیست اگر چه گناه کار است بجهت تقصیر یکه در تحصیل احکام شرعیه نموده
و مکلّف به خود را ضایع ساخت اما احوط دادن کفاره است چنانچه جماعتی از
اصحاب بآن رفته اند و اگر فعل او در آن مفطر بطریق جبر باشد پس اگر آن جبر
باین نحو است که کسی مفطر را بقهر در حلق روزه دار داخل سازد روزه او بی اشکال

وخلاف

و خلاف صحت دارد و اگر باین نحو است که مفطر را روزه دار بجا آرد اما بسبب جبر کردن
جبر کننده باین طریق که توعیدش و تهدیدش نماید بچیزی که ضرر عظیم در آن باشد و آن جبر کننده
قادر بر آنچه گفته است باشد و از قرائن معلوم شود که اگر این صائم این مفطر را بجا
نیارد آن اذیت بجا خواهد آمد مشهور میان اصحاب این است که در این صورت تمام
احکام مثل صورت اول است و به سبب آن چیزی لازم نمیگردد و شیخ اعلی الله
مقامه در مبسوط قائل بفساد شده مسئله در غایت اشکال است ولیکن بعد از اختیار
قول مشهور بنظر فقیر اقوی است اما البته ترک احتیاط را در همچه مقام حفظ نباید نماید
و قضا را مراعات کنند و بنابر مختار که صحت است در رفع مفطر لازم است که مقدار
که ضرورت بآن دفع میشود بجا آرد و حتی در ازاء آن جایز نیست و مکر نمی در کند به
اشکال گناه کار است و روزه او باطل قضا و کفاره لازم است بنا بر اینکه
جائز است افطار روزه از جهت تقیه بی اشکال و خلاف ولیکن امر قضا در اینجا در
غایت اشکال است و احتیاط را مهما امکن ترک ننماید اینست القدر از مسائل
ضروریه روزه که مکلّفین را از معرفت آن چاره نیست دیگر مسائل روزه چون
چندان ضرورتی نداشت در این رساله چیزی ایراد آن ننمودیم اگر اراده دارند خدا
وندکار شرع عادت از تقلید بردارد در راه دین قدری کوشش کن و حق را

بباب روزه نشد از بیش غلو و ساز چنانچه مستحق و ساختن از شیاطین
جن و انس دور کن که بدخیر لقاء ایمان تو را می ربایند و ترا در نزد دیان داد گم
شرم ساری سازند عذاب خدا شدید است و تو بسیار ضعیف و ناتوانی ای
برادر هیچکس را دل بر حالت نسوزد قریب و حدید بخانه گور روی اندازند کار است

نما وفقنا الله اياكم الى ما ينفعنا في يوم الدين

وحفظنا من مكايد كلا بالسد والشياطين

بحرمة محمد واله الطاهرين

تمام شد

[illegible]

بدانکه خلافی نیست میان علما که اگر کسی فراموش کند غسل جنابت را یکروز
از رمضان یا تمام رمضان واجبست اعاده نماز بعد از خاطر آوردن و غسل
کردن و اما در قضاء روزه خلافست مشهور وجوب قضاست و بعض
از علماء مثل ابن ادریس قائل بعدم وجوب شده اند لکن اظهر ثبوت قضا
است چنانچه احادیث صحیحه دلالت دارد و عمل مشهور بر این است فصل ششم
در بقیه مسائل روزه است و در آن چند باب است باب اول در بیان
کفارات است و در آن چند مطلب است مطلب اول بدانکه واجبست

کفارة د

کفارة دو ان اگر کسی در ماه رمضان مفطری بجا آورد و این اتفاقی علماست و اما از جهت
افطار قضاء شهر رمضان اگر آن افطار بعد از زوال باشد قول مشهور است و حق نیز همین
قول است و قول بعدم وجوب کفاره ضعیف است و هم چنین واجبست کفاره از برای
نذر معین و شبه آن و در روزه اعتکافی که واجب باشد و اما در غیر این چهار موضع چه
واجب باشد و چه مستحب معروف میان اصحاب عدم وجوب کفاره است و اظهر در نزد
فقیر نیز همین است پس در نذر مطلق و صوم کفاره و سایر روزه واجب و مستحب قسم
اینها کفاره نیست و ظاهر اینست که در فعل احتیاط لازم نباشد فرع اول اینست که در
قضاء رمضان بعد از زوال افطار حرام است دوم اینست که در قضاء شهر رمضان
قبل از زوال افطار جایز است سیم اینست که ملحق نمیشود بقضاء شهر رمضان سایر واجبات
موسعه چنانچه ظاهر مشهور است و مقتضی اصل هم جواز افطار است پس قول بجواز خالی
از قوة نیست چهارم اینست که حکم بجواز افطار در قضاء رمضان قبل از زوال در سعه
وقت است و اما در تنگی وقت جایز نیست افطار زیرا که واجب معین میشود و هم چنین است
حال در سایر واجبات موسعه و در نذر معین و نحو آن زیرا که جایز نیست افطار اصلا
و وجهش ظاهر است مطلب دوم در تعیین کفاره است شیخ در مبسوط گفته است
که کفاره شهر رمضان تخییر است میان عتق رقبه و صیام شهرین و اطعام شصت مسکین

خواه افطار بحرام باشد یا بحلال و ابن ابی عقیل قائل بترتیب شده است که لازم عتق رقبه است
اگر ممکن نباشد صیام شهرین و اگر آن ممکن نباشد اطعام ستین مسکین و صدوق و جمعی اختیار کرده
اند تفصیل میان افطار بحلال را که واحد باشد و افطار بحرام را که هر سه باشد آنچه بعد از
تامل صاحب این رسالهٔ حقیر معلوم شد بطلان قول ابن ابی عقیل و شیخ در مبسوط است بلکه
حق تفصیل است میان محلل که تخییر باشد و میان محرم که جمع میانه هر سه باشد چنانچه دلالت
اخبار بر این است و لکن احوط در صورت ترتیب چیزی است که ابن ابی عقیل اختیار کرده است
بدانکه فرقی نیست در محرم میان حرام اصلی مثل زنا و خوردن مال غیر بدون اذن او یا عارضی
مثل وطی کردن در زمان حیض و نحو اینها و حق اینست که آنچه لازم است در اطعام از برای
هر مسکینی یک مد است و هر مسکینی را دو مد دادن احوط است چنانچه شیخ قائل است و ظاهر
اینست که یکی از هر دو امر لازم است یا یک مد تسلیم میکند یا مسکین را سیر میکند و بنا بر ثانی یک مرتبه
کافیست چنانچه جمعی قائل شده اند و لکن احوط مراعات قول مفید است که دو بار سیر کند
یا مراعات قول ابن جنید که صبح و شام هر دو وقت مسکین را سیر کند و فرقی نیست در مد میانه
گندم و جو و مویز و برنج و خرما و غیر اینها که از اینها اطعام تصدق کند و ظاهر است که وقتیکه
عاجز شود از کفارهٔ مخیره مخیر است میان هیجده روز روزه و میان هر قدر تصدق که طاقت
دارد از هر کدام باشد احتیاط حاصل میشود و بنا بر این هرگاه عاجز شود از هیجده روز روزه

تصدق کند

تصدق کند بقدر یکه ممکن است زیرا که با امکان هیجده روز تصدق واجب نشده بغیر او
با عدم ممکن متعین میشود تصدق مفروض پس احوط تصدق کردن بقدر امکان است
بعد از عجز از هیجده روز روزه پس اگر عاجز از تصدق نیز شود کمتر از هیجده روز
هر قدر ممکن است روزه بگیرد و اگر از این هر دو امر نیز عاجز شود واجب است او که
استغفار کند و اشکالی در لزوم استغفار در این هنگام نیست و احتیاط نیز در
این است و ظاهر اینست که مخیر است در دادن چیزیکه او را اطعام صدق نمیکند در
وقت تسلیم خواه بالفعل ماکول باشد مثل خرما و مویز و نان یا نباشد مثل گندم
و جو و آرد و واجب نیست دادن مؤنهٔ آرد و نان و نحو آن از جمله چیزیکه آنرا
ماکول بالفعل کرد اند لکن احوط دادن مؤنه است از جهت خلاف ابن جنید و
بعضی گفته اند که ضم ادام بسوی طعام لازم است و حق عدم لزوم است لکن اولی
و احوط است چنانچه مختار طائفه از اصحاب است پس ادام مستحب است اعلای آن
اینست که گوشت باشد و اوسط آن سرکه است و ادنای آن نمک است و استحباب
ادام اشکالی ندارد در صورت اراده اشباع و اما وقتیکه اراده دارد
تسلیم کردن مد را ظاهر کلمات جماعت استحباب ضم در این هنگام نیز هست در نزد
صرفه نظر بعموم استحباب بعید نیست بدانکه هر چیزیکه مناط انتقال از بطی بسوی ادنی

مباشد از برای او در نقص و فساد تجدید این هست بلکه رجوع بعرف است پس کسیکه
بر او کفاره رمضان و غیر آن باشد و عاجز باشد از بجا آوردن در حین اراده فعل
بصدق عرفی جایز است که منتقل ببدل کند هر چند که امید زوال عذر و حصول قدرت
باشد بعد از این زمان و ظاهر است که اگر زوال عذر بعنوان داشته باشد عجز صدق
میکند و اما اگر سریع الزوال باشد ظاهر است که عجز عرفا صدق نکند و لیکن احوط
است که با امید زوال عذر تاخیر اندازد و اگر مرجحه زوال نباشد احتیاطی در
میان است پس اعتبار علم و ظن بمنشود در عجز متردد درین مقام بسبب استعجاب
بجمع عمر بلکه صدق عرفی در او کافی است هر چند که علم یا ظن داشته باشد که رفع
میشود عذر در وقتی از اوقات عمر لکن امر احتیاط واضح است بدانکه اگر قادر
شود بکفاره بعد از اینکه استغفار را بعمل آورد آیا واجب است کفاره یا نه ظاهر
کلمات اکثر جزم است و شهید ره در دروس اشکال کرده است اظهر اینست که بر او
جزم نیست بعد از استغفار هر چند احوط ~~احتیاط~~ نماند الا احتیاط دادن کفاره است بعد از
استغفار را اگر قادر شود این حکم استغفار بود اما هجده روز روزه تصدق بقدر مقدار
دیگر اینها اشکال نیست که بر او جزم لازم است اگر بعد از اینها حاصل شود قدرت بر کفاره
اعلا زیرا که اشکالی نیست در بدلیت این امور و بودن اینها کفاره شرعیه از جهت حکایت

الشهداء

که شهید ره در اینجا تامل نکرده چنانچه در اول کرده است و حق اینست که وحدت مجلس
و روز و بلد شرط نیست پس جایز است طعام دادن عدد بالتفرقه در مجالس یا ایام
یا بلاد و جایز نیست عطا قیمت بلکه لازم است عطا نفس طعام و در مسکین بعنوان عدالت
نیست هر چند احوط اعتبار رشد است و اظهر اینست که در استغفار بکمرتبه کافی است
لکن واجب است که قصد کفاره داشته باشد زیرا که این استغفار بدل از جزی است که از
او عاجز شد و احوط اینست که قصد پشیمانی داشته باشد بر بجا آورده خواه و عزم بر عدم
عود کند اگر کفاره از گناه باشد که معلوم و اگر از گناه نباشد قصد پشیمانی از گناهی که
در حالتی که کفاره نذار دکند بر تقدیر چنین گناه و الله اعلم مطلب سیم اگر کسی سهوا
مفطری بعمل آرد و گمان کند که این مفسد روزه است پس عمدا افطار کند ظاهر اینست
که واجب است قضاء و امّا کفاره هر چند احتیاط دادن کفاره است اگر بعد از طلوع
فجر بقیه غذا که در دهانش بود بلع نماید و مید اند که فجر طالع است بر او قضاء
و کفاره است بدون اشکال اگر کسی منفرد باشد بر دیدن هلال شهر رمضان واجب بر او
روزه خواه همفعل شهادت باشد یا نه و خواه شهادت دهد نزد حاکم یا نه پس اگر افطار
کند واجب بر او قضاء و کفاره اگر مقدار جماع و غسل از شب باقی باشد جایز است
جماع و بر او جزی نیست و اگر یقین داشته باشد تنگی وقت از جماع و غسل را و جماع کند

واجب بود قضا و کفاره زیرا که بقای بر جنابت عمدا مبطل روزه است ولکن
اگر یقین داشته باشد بوسعت وقت جماع و تیمم را و وسعت غسل نباشد مسئله محل
اشکال است احوط نهایة الاحتیاط وجوب قضاء و کفاره است و این در وقتیست
که خاطر داشته باشد روزه دارد و اگر نه بر او چیزی نیست زیرا که مفطر ناسیا ضرر ندارد
چنانچه گفتیم و فرقی میانه مفطر و مفطر نیست و اگر گمان داشته باشد وسعت وقت
جماع و غسل را و مطلقا ظاهر شود اشکالی در صحت صوم نیست و اگر ظاهر شود خطا
و عدم وسعت پس اگر با جتهاد در امر وقت بود بر او چیزی نیست و روزه اش
صحیح است و اگر بدون مراعات فجر بود بر اوست قضا و ان کفاره ولکن در همه
صورت بعد از ظهور فجر واجبست که مبادرت به تخلص نزع کند زیرا که ترک مفطر روزه
در عمد او اختیار واجبست بنا بر این اگر استدامه داشته باشد یا حرکت کند بحرکت
جماع واجبست قضا و کفاره و جماعتی گفته اند که اگر نزع کند به نیت جماع نه نیت تخلص
بر اوست قضا و کفاره و این خالی از وجه نیست و اگر موجب کفاره را مکرر بعد آرد
و هر یکی در روزی باشد خواه در دو روز اتفاق افتد یا بیشتر اشکال و خلافی نیست
که کفاره نیز مکرر میشود بحسب ایام و اما اگر مکرر موجب در یک روز باشد خلافست و در
مسئله چند قول است لکن اقوی عدم تکرر کفاره است مگر مفطر در یک روز خواه اختلاف

جنس باشد

جنس باشد یا نه و خواه تخلل تکفیر شود یا نه و خواه ان مفطر جماع یا غیر جماع و وطی باشد یا نه و ا
قوال دیگر ضعیف است هر چند احوط علی قدر الامکان رعایت احتیاط است **مطلب چهارم** اگر کسی روزه
بگیرد در ماه رمضان به نیت وجوب و عمدا افطار کند و بعد اتفاق افتد که فرض از او ساقط
شود یا بفعل اختیاری مثل سفر یا اضطراری مثل حیض مشهور فتوی داده اند بعدم سقوط کفاره
و بعضی گفته اند که کفاره ساقط است اقوی قول مشهور است بلی اگر روزه بگیرد به نیت شهر
رمضان و عمدا افطار کند و بعد ظاهر شود که رمضان نبود بلکه غیر آن بود مثل شوال وا
جب نیست بر او کفاره و اگر کسی افطار کند شهر رمضان را عالما عامدا و معتقد باشد که گناه
کار است تعزیر کرده میشود بقدری که حاکم صلاح داند و اگر دوباره عود کند باز تعزیر میکنند
و اگر عود کند ثالثا قتل میکنند و بعضی گفته اند که قتل در مرتبه چهارم است و اقوی اینست
که در مرتبه سیم است چنانچه مشهور است و قتل در مرتبه سیم شرط است که دو تعزیر قبل
از آن بعمل آید پس اگر تعزیر متخلل نشود هر چند مکرر این گناه از او صادر شود جایز
نیست قتل بلکه لازم در این هنگام تعزیر فقط است این در وقتیست که حلال نداند
افطار کردن را و اگر مستحل باشد مرتد است اگر عارف بقواعد اسلام باشد و افطار کند
بخبر بلکه حرمت او در اسلام ضروری شرع است مثل اکل و شرب متعاد و جماع در قبل
پس مرتد است و واجب قتل او اگر مرتد فطری باشد و هم چنین است حال اگر صورت حال

باشد وارتداد او از فطره اسلام نباشد بلکه اینکه قتلش در این بعد از استتابه و اباء از توبه
است و اگر افطار بجهت آن باشد که حرمت او ضروری دین نباشد مثل شرب خمر در حدی و نحو آن باینکه
مستحل باشد تکفیر نیست زیرا که ثابت نشده است در نزد او که این از شرع الله
علیه و آله است، بلی اگر ثابت شود در نزد او که حرام است شرعا و باین انکار کند حرمت
را و حلال داند شکی نیست در ارتداد و اگر کسی عالم شود باین نحو ابتدا حکم بکفر او باید
بکنند زیرا که مکذب رسول الله است بنابراین قاعده که مذکور شد اگر کسی حلال داند
افطار شهر رمضان را از غیر ملفوظ مفطر مخصوص الشخص مرتد است بعلت انکار
ضروری دین و اگر شبهه در حق او ممکن باشد و ادعا کند قتلش ساقط است و ظاهر این است
که خلافی در این نباشد بدانکه اگر مرد جبر کند زوجه خود را بر جماع در شهر رمضان
و هر دو روزه دار باشند مشهور این است که بر مرد دو کفاره است در روزه ضعیف
صحیح است و حکایت کرده اند از عامه واجب دانسته قضاء روزه را از برای زن
و بعضی گفته اند که ثابت بر مرد در این صورت یک کفاره واجب است ولکن حق قول
مشهور است هرچند احوط این است که زن روزه را قضا کند و فرقی نیست میانه زوجه
دائمه و منقطعه و اگر زن متابعت مرد کند در جماع بر هر یک کفاره نفس او است
پس اشکالی نیست در فساد صوم زن و لزوم کفاره بر او در این صورت بدانکه

کما هو مشهور

کما هو مشهور اکراه و مطاوعت با هم پس بر زن دو کفاره است بعلت اکراه و بر زوجه قضا و
کفاره واحده است بعلت مطاوعه که بعد حادث شد و این در وقتی است که مطاوعه
در حین فعل جماع باشد و اما اگر اول اشتغال مطاوعه باشد هرچند که اکراه سابق باشد
ظاهر این است که بر زوجه چیزی نیست مگر کفاره و قضاء نفس خود زیرا که صدق جماع نمیکند
که باکراه شد و لازم است قضاء و کفاره زن بر او زیرا که صدق میکند که هر کدام از ایشان
عمدا و اختیارا جماع کرده اند و اگر وطی کند زوجه خود را در حین خواب شیخ قائل شده
است که بر مرد کفاره است مثل مکره لکن قول باینکه دو کفاره بر شوهر در این مقام لازم
نیست قوی است هرچند احوط قول شیخ است و اگر وطی کند مجنون زن خود را و زن
روزه دار باشد پس اگر مطاوعه کرد لازم است بر زن کفاره خود و اگر اجبار
باشد از هر دو ساقط است و ملحق نمیشود اجنبیه بزوجه تا اینکه بر مرد دو کفاره باشد بتقدیر
اکراه هرچند احوط الحاق است و اگر مسافر اکراه کند زن خود را بر جماع اقوی این است که
بر مرد کفاره زن واجب نیست اگرچه احوط است چنانچه علامه قائل شده است
بدانکه در صورت اکراه مرد زن را تعزیر کرده میشود به بیست و پنج تازیانه که نصف حد است
و اگر زن متابعت کند هر یک تعزیر کرده میشود به بیست و پنج تازیانه و اما اگر اکراه کند
اجنبیه را اقوی این است که ملحق بزوجه نمیشود در تحمل کفاره هرچند احوط قول دیگر است

که متحمل کفاره مرد اجنبی شود و اگر زوجه مرد را اجبار کند بر جماع اقوی آنست که زن متحمل کفاره
مرد نمیشود زیرا که نص مخصوص بوده بزوجه مکره و احوط آنست که متحمل شود بنا برین قاعده اگر
مرد و را اجنبی اکراه کند یا کسی غلامی را اکراه کند یا کنیز آنها از صور که از نص خارج باشند
تحمل در کار نیست و احتیاط ظاهر است بدانکه اشکال نیست که کفاره دادن از جانب
میت صحیح است و سبب بری الذمه میشود چنانچه بعضی اصحاب گفته اند که تبرع جمیع خیرات
میتوان از برای میت بجا آورد و اشکال در این است که تبرع از برای حی بکفاره صحیح
است یا نه لکن اقوی و احوط آنست که تبرع بکفاره از برای حی نکنند خواه روزه باشد
یا غیره و اما محل نزاع کفاره دادن از برای او است و اما اگر چیزی او را مالک سازد
که خود صرف او را کفاره نفس خود کند شکی در جواب آن نیست باب دویم در اقسام
روزه است و آن چهار است که واجب و مستحب و حرام و مکروه باشد و روزه مباح
موجود نیست و بیان این اقسام و احکام مخصوصه او در ضمن چند مطلب میشود
مطلب اول روزه واجب روزه شهر رمضان است و روزه کفاره است و روزه
بدل هدی در حج و روزه که واجب شده بنذر و شبه آن و اعتکاف واجب و قضاء
واجب و احکام هر یکی در موضع آن مذکور میشود مطلب دویم در روزه مستحب
است مستحب است روزه در جمیع ایام سال مگر آنقدر که مستثنی شده است و الحال

بیان اقسام

اب ب ابول قا بعه کمال حسن

برین نقل کرده اند بدون خلاف و حق آنست که افطار جایز است در روزه سنت مطلقا
هر چند بعد از زوال باشد و واجب نمیشود بشروع کردن در او ولکن بعد از زوال
افطار مکروه است و استثنا شده است از این کراهت روزه کسی که بسوی طعام خوانده شود
زیرا که افطار مکروه نیست بلکه مکروه ابقاء روزه است بدانکه روزه مستحب دو قسم است
یک قسم مخصوص بوقت معینی نیست و آن آنست که ذکر شد یک قسم بوقت معینی تخصیص دارد
و آن بسیار است و آنچه تاکید دارد آنست سه روز از هر ماه پنجشنبه اول و پنجشنبه
آخر و اول چهارشنبه از دهه دویم و این قول مشهور و معروف است هر چند سه روز را
بطریق دیگر نیز گفته اند و عمل بهمه جایز است و اگر کسی تاخیر اندازد این سه روز را بدون
اشکالی قضاء مستحب است و فرقی نیست در او دیگر سقوط او از جهت عذر بود یا نه و هم چنین
جایز است مؤخر انداختن از تابستان بزمستان و اگر عاجز باشد مستحب است که
تصدق کند از برای هر روز یک مد طعام یا یک درهم و لکن انتقال بفدا بعد از عجز از
قضا است و از جمله روزه یوم غدیر و مولود نبی ص و یوم مبعث و دحو الارض
است که هیجدهم ذی الحجه و هفدهم ربیع الاول و بیست و هفتم رجب و بیست و پنجم
ذیقعده باشد از جمله روزه مستحب روزه روز مباهله است که بیست و چهارم
ذی الحجه باشد و مستحب است روزه یوم عرفه لکن به دو شرط یکی اینکه ضعیف نکند

روزه او از دعا خواندن دویم آنکه اول ماه مشتبه نباشد پس اگر یکی از این شرط
مفقود باشد استحباب ندارد و ظاهر از نصوص آنست که دعا خواندن افضل از روزه
است بدانکه در روز عاشورا احوط ترک روزه است هرچند که بقصد حصول ثواب
نباشد اگر نگوییم که اقوی است مگر آنکه مستحب است امساک بی نیت روزه تا
شد بر وجه حزن و مصیبت و افطار بعد از عصر بقدر یک ساعت بشربت آب و مثل
است که گفته شود یا امساک تمام روز بی نیت روزه بلکه بقصد حزن برای رسول
الله صلی الله علیه و آله هر چند اینها هم باید از برای خدا باشد و از جمله روزه مستحب روزه
هر پنجشنبه و جمعه است و از جمله روزه مستحب روزه روز اول ذی حجه است و این
روزی است که ابراهیم خلیل متولد شد بلکه دهه اول همه روز استحباب دارد
در روزه گرفتن در آن روز عید و از جمله روزه مستحب روزه رجب تمام و در
روزه شعبان با تمام است و هر قدر که میسر میشود از این ماه مستحب است مطلب سیم
در بیان روزه مکروه است از جمله آنست که روزه تطوع در سفر مکروه است
مگر سه روز از برای حاجت در نزد قبر نبی صلی الله علیه و آله و علماء استثناء کرده اند
و این مشکوک است پس استحباب دارد این سه روز از برای حاجت در نزد
قبر نبی صلی الله علیه و آله بتفصیل و کیفیتی که صحیح معاویة بن عمار دارد و از جمله آنست که اورا
بطلبند

بطلبند بطعام خوردن کنند و در این وقت افطار افضل از روزه است و فرق نیست
که در اول روزه باشد یا وسط او یا آخر و هم چنین طعام از برای او مهیا شود یا نه و
و دعوت کننده هیچ کس باشد که مخالفت شاق باشد یا نه بلی شرط است که آن داعی مؤمن باشد
و ظاهر آنست که استحباب دارد افطار مطلق هر چند که اعلام کند او را بروزه لکن
ترک اعلام افضل است بجهت آنکه روزه یک سال از برای او نوشته میشود و اگر
اعلام کند با موجب آنست که ده روز نوشته شود یا هفتاد روز بنا بر اختلاف
اخبار بدانکه فرق نیست که شخص خوانده شود بسوی طعام یا دفع کرده شود
بسوی او و هم چنین فرق نیست که قلیل باشد یا کثیر پس افطار افضل است بطلب اخوان
برادر مؤمن از جمله روزه مکروه روزه مرد است از برای کسی که ضعیف میشود
از برای دعا یا شک در هلال دارد چنانچه اصحاب تصریح کرده اند مطلب چهارم
در بیان روزه حرام است روز عید فطر و روز عید اضحی است مطلقا و ایام تشریق
از برای کسیکه در منی باشد خواه محرم باشد حج و عمره داشته باشد یا نه و مراد با ایام
تشریق سه روز متصل که بعد از عید اضحی است است و از جمله روزه حرام روزه
آخر شعبان است که مشکوک باشد و بقصد رمضان بگیرد و از جمله آنست که نذر
کند که اگر فلان معصیت را ممکن شد روزه بگیرد دیگر روزه حرام است خواه

آن معصیت نیز حرام باشد یا ترک واجب از جمله حرام صوم صمت است و آن این است
که قصد کنند صوم سکوت را اما اگر روزه بگیرد در حالت سکوت بدون نیت
ظاهر این است که اشکالی در صحت او نیست و این صوم صمت چنانچه حرام است فاسد
هم است از جمله روزه حرام روزه وصال است و آن این است که روزه بگیرد دو روز
و شبی که میانه دو روز است افطار نکنند و بعضی از علما گفته اند که این است که جزو از
شب را بعد از غروب داخل روزه داند خلاصه اشکالی نیست که روزه وصال بهر
دو معنی حرام است بلکه هر گاه شب را ضم کردن با سحری روز حرام است خواه جمیع
شب باشد یا بعض بعض هم خواه جزئی باشد که علما تعبیر کرده اند بآنه و این روزه چنانچه
حرام است فاسد نیز هست بدانکه حرمت این روزه وقتی است که نیت وصال
کنند اما اگر بقصدی که منوی است که مخصوص باشد که و مرض ضرر او باشد و اگر حتی تا به الآن اتفاقی
افطار نکنند (بکنند) روزه او صحیح است و حرام نیست از جمله روزه حرام روزه واجب است
در سفر مگر چیزیکه استثنا شده است و تفصیل آن این است که روزه واجب یا شهر رمضان
است یا غیر او و اگر اول است بی اشکال و خلاف حرام و فاسد است روزه رمضان
در سفری که واجب است قصر و اگر ثانی است در نزد مشهور عدم جواز است ایضا
و بعضی قائلند بجواز لکن حق قول مشهور است که حرام است در روزهای واجب غیر رمضان

باشد

باشد در سفر مگر استثنائیکه ذکر میشود و فرعها اول این است که این حکم در سفری است که واجب باشد
قصر نماز اما سفریکه نماز تمام است مثل سفر عاصی و مقیم و غیر آن پس روزه حرام نیست بلکه یا
واجب است یا جایز چنانچه در کتاب صلوة دانستی که تلازم است میان قصر و افطار و اتمام
و صحت روزه و ظاهر این است که این حکم اتفاقی باشد دوم جاهائی است که استثنا شده است
از منع از روزه واجب در سفر نوع یکی روزه سه روز بدل هدی است دوم صوم
هیجده روز است از برای کسیکه کوچ کند از عرفات قبل از غروب عالما عامدا عاجز باشد
از بدنه سیم این است که نذر مقید بسفر باشد یا اینکه نذر کند روزه یوم معین یا ایام معینه را
و شرط کند در نذر خود اینکه روزه در سفر بگیرد یا اینکه در سفر و حضر هر دو پس البته صوم
واجب است در سفر مگر اینکه احتیاط این است که ترک مثل این نذر کند و جایز نیست بلکه حرام
روزه نذر در سفر مثل اینکه نذر کند روزه یوم معین را و باطلاق واگذارد و مقید
بسفر و حضر نکند زیرا که جایز نیست بجا آوردن آن در سفر بنا بر مشهور منصور و خلاف
سید مرتضی ره ضعیف است از جمله روزه حرام روزها است که باین متضرر شوند
و مرضی داشته باشند پس در مطلق مرض جایز است افطار فروع اول این است
که مرض سبب هر افطار را تمام جایز است یا در روزه و صحیح است اگر تکلف ورزد یا نه
بلکه فاسد و حرام است گوئیم که تا تحقق در حرمت فساد هیچ صوم نیست پس اگر این

روزه رمضان است واجب است قضا از جهت آیهٔ شریفه و ظهور اجماع دوم آنست
که اختصاص ندارد بمرض بخصوص و نه بنوع مخصوص بلکه شامل است جمیع انواع را از تب و رمد
و صداع و درد دندان و غیر آن از امراض چه صدق میکند باین مرض صاحب او را مریض
یا نه مثل رمد و درد دندان و سوای آن سیم آنست که واجب است افطار بمطلق ضرر
نه نوع مخصوص از او خواه باعث زیاد شدن مرض شود یا بطول انجامیدن یا حدوث مرض
دیگر یا هلاکت نفس یا مشقتی که متحمل نمیشوند مثل او را عادة یا نحو اینها عرفا و عادة
ضرر میگویند پس واجب است افطار در جمیع صوم و حرام است روزه و ضرر باید منتفی
بوده باشد پس ضرری که تهاون باشد ان او نیست عرفا باعث اباحه افطار نمیشود و همچنین
اگر صوم اقتضا کند انتقال بسوی مرضی که کمتر و سهل‌تر از اول باشد و یا مساوی باول باشد
باعث افطار نمیشود و با او روزه واجب است بدانکه این در وقتی است که مرض اول
رفع شود اما اگر مرض اول بحال خود باقی باشد و حادث شود مرضی ادون
یا مساوی شکی نیست در جهت افطار و فساد صوم چهارم آنست که اگر علم
حاصل شود که روزه ضرر دارد خواه بحس باشد یا به تجربه یا بگمان بهر وجه باشد
باعث جهت افطار است و همچنین است ظن خواه ظن حاصل شود از قول عارف
حاذق یا غیر او و خواه مؤمن باشد یا کافر و خواه از تجربه باشد یا امارة یا نحو اینها و

بالجمله

و بالجمله ظن مطلق وقتیکه حاصل شد واجب است افطار و طریق مخصوص ندارد و همچنین
شرط نیست که متاخر بعلم باشد یا بعد از فحص و اجتهاد باشد بلکه قبل از فحص اگر ظن حاصل شود
کافی است پنجم آنست که در صورت شک و احتمال واجب است صوم جایز نیست
افطار ششم آنست که فرقی نیست در احکام مذکوره میانه روزه رمضان و غیر او
بلی حرام بودن افطار در روزه مستحب نیست لکن این باعث فرق نمیشود در مفطر بودن
مرض و عدم مفطریت به هفتم اگر صحیح خوف کند حادث بودن مرض را بسبب روزه ظاهر
است که مبیح است افطار را هشتم اگر روزه بر شخص ضرر باشد در واقع و او اعتقاد
بنفع داشته باشد و اشتباه و جهل باقی باشد قضا واجب نیست و اگر خطا منکشف
شود واجب است قضا باعتبار فساد و ظاهر این در وقتی است که بعد از افطار
وقت علم بضرر پیدا شود و اگر مظنه پیدا شود حکم بقضا مشکل است و امر احتیاط
واضح است نهم اگر احتمال میدهد که روزه مضر است واجب نیست تفحص در طلب
واقع و حصول ظن بیک طرف پس روزه بدون فحص صحیح است دهم اگر طبیب خبر دهد
که روزه ضرر دارد و ظن حاصل نشود اعتبار ندارد بلکه قبول قول طبیب
عادل نیز چنین است و جایز نیست افطار زیرا که شهادت تنها دلیل بدون ظن

در این مقام حجت نیست بدانکه از جمله روزه حرام مستحب است با اشتغال ذمه بروزه واجب
مثل قضاء رمضان واجب لکن این در وقتی است که این واجب قضاء رمضان باشد اما اگر
آن واجب غیر قضاء رمضان باشد خلاف است قوی جواز وعدم منع است پس اگر
بذمه کسی روزه کفاره یا نذر یا نحو اینها از روزه واجب باشد جایز است از برای او روزه
مستحب لکن احوط اجتناب از تطوع است با اشتغال بواجب مطلقا واین احتیاط در وقتی است
که متمکن از واجب باشد واگر نه کسیکه بر ذمه او دو روزه ماه متتابع باشد و ماه شعبان
باشد احتیاط در ترک آن نیست مطلب پنجم اشکالی نیست که جایز نیست روزه مستحب
از برای بنده بدون اذن مولای او خواه نهی کند یا نه و خواه عبد باشد یا امه و خواه
مولی حاضر باشد یا غایب و خواه مملوک ضعیف شود از حق مولی یا نه و در صوم ولد
بدون اذن والد خلاف است لکن اظهر مستحب است چنانچه مشهور است لکن مکروه
است و فرقی میانه این و نیست میت و بعضی از علما بکراهت گفته اند که حرام است
بر ولد با نهی کردن قطعا و این مشکل است زیرا که با این تقصیر نیست لکن احوط اینست
که با نهی والد ولد روزه نگیرد و احوط الحاق والده است بوالد پس در صوم مستحب
است ولد با والده مراعات کنند چنین چیزی که با والد میکرد و هم چنین حرام است بر زوجه

روزه

روزه تطوع بدون اذن زوج خواه نهی کند یا نه و خواه زوج غایب باشد یا نه و خواه
زوجه دائمی باشد یا نه و در صوم ضیف بدون اذن مضیف خلاف است لکن اقوی قول
بصحت روزه مقرون است با کراهت هرچند احتیاط اجتناب است بدانکه روزه تنیده
و زوجه و مهمان و ولد در وقتی که واجب باشد توقف باذن مذکورین ندارد بدانکه مسافر
و مریض و حایض و نفسا و کافر و صبی و مجنون و مغمی علیه این طایفه وقتیکه عذر
ایشان زایل شود مثلا انکه مسافر برسد ببلد خود و یا ببلدیکه عزم اقامه دارد و مریض
صحیح شود و هم چنین مغمی علیه بهوش آید از کلام فقها ظاهر این است که اشکالی نیست
در عدم وجوب امساک بر ایشان و اما استحباب امساک بر ایشان جمعی تصریح
باین کرده اند و ظاهر این است که خلافی در او نباشد و فرقی نیست در حکم مذکور اینکه
زوال عذر قبل الزوال باشد یا بعد از او و اما اگر مفطری بعمل نیاورند و زایل شود عذر
ایشان بعد الزوال شمس واجب نیست بر ایشان روزه و امساک و لکن مستحب است
از برای ایشان امساک بعلت تادیب و احوط بالنسبه بمریض و مسافر این است که ترک
امساک نکنند بعلت خارج شدن از خلاف شیخ و اگر مفطر بعمل نیاورند و قبل از
زوال عذر ایشان رفع شود پس گوییم حق مسئله در مسافر این است که وقتیکه
داخل شده است در بلد خود یا محل اقامه در آن یوم براو واجب است خواه قصد روزه

قبل از دخول فجر کنند یا نه و مراد به دخول در بلد آن است که بآن سفر قطع شود چنانچه پیشتر
در باب صلوة گذشت و اگر مسافر به اندک قبل از زوال به بلد میرسد مخیر است اینکه
افطار کند تا بعد از دخول بر وجهی واجب نباشد و اینکه امساک و قصد صوم کند تا
اینکه بعد از دخول بر او روزه واجب باشد و اما مریض ظاهر این است که اشکالی نیست
که واجب است بر او روزه در صورت مفروضه و اما صبی و کافر در صورت مفروضه
قول بوجوب دارد ولکن اظهر و اشهر این است که بر ایشان روزه واجب نیست و هم
چنین واجب نیست بر حایض و نفسا و مجنون و ظاهر این است که این حکم اجماعی باشد
اما مغمی علیه پس گوییم اگر نیت روزه سابق نباشد و افاقه شده است قبل الزوال
ظاهر این است که روزه او صحیح نیست و واجب نیست بر او صوم بتجدید نیت و صحیح نیست
امساک بقصد بدون نیت روزه و اگر سابق این شخص نیت داشت و قبل الزوال
افاقه شده در این قسم خلاف است و منشأ این خلاف این است که اغماء من حیث هو هو
مانع از روزه است یا نه و تحقیق آن بعد از این میاید ان شاء الله پس احوط امساک
است بقصد روزه به جهت خلاف و قضا هم بکند هر چند در وجوب او یا عدم لزوم
روزه تأملی است و بیان او ان شاء الله میاید بدانکه این طایفه مذکوره که عذر ایشان
قبل الزوال رفع شد و مفطری بجا نیاورده اند و صوم و امساک بر ایشان واجب نیست

از برای

از برای ایشان مستحب است امساک اتفاقا و جمیع احکام مذکوره این کرده مخصوص
است بروزه شهر رمضان و در غیر رمضان جاری نیست بدون اشکال و خلاف مطلب
ششم بدانکه علما تقسیم کرده اند روزه واجب را به معین یعنی بدلی از برای او نیست
و مخیر یعنی جایز است بجا آوردن او نیز با قدرت و تمکن از بدل و مرتب یعنی جایز
نیست بجا آوردن او مگر با عجز از بدل افطار و تفصیل آن آنچه بنظر حقیر رسیده اظهار آنست
که روزه رمضان و روزه قضای رمضان و روزه نذر و روزه اعتکاف واجب اینها
معین میباشند و مرتب بر غیر نمیشوند و بدل تخییری از برای ایشان نیست چنانچه ظاهر است
بلکه در بعضی که مذکور است و روزه کفاره جزاء صید بعضی گفته اند که تخییری است و بعضی
قائلند که ترتیبی است مسئله محل اشکال است ولکن شکی نیست که ترتیب احوط است
هر چند که در ترتیبی او نظر است و اما در کفاره اذی حلق اشکالی در ثبوت تخییر نیست
میانه روزه و غیر او از خصال در آن مقام و حکم کفاره افطار شهر رمضان و تحقیق آن
قبل از این ذکر شد و اما روزه کفاره یمین کفاره قتل خطا و کفاره ظهار و روزه
بدل هدی واجب بر متمتع این چهار نوع روزه ترتیبی میباشند و هم چنین است روزه
کفاره افطار قضاء شهر رمضان بعد از زوال مرتب است و آن طعام دادن ده
مسکین است و اگر ممکن نباشد سه روز پی در پی روزه بگیرد والله اعلم باب سیم در

در شرایط وجوب است و در ذیل آن شرایط صحت نیز اشاره میشود و در اینجا چند مطلب است
مطلب اول گوئیم شرایط وجوب چند امر است از جمله بلوغ است پس اگر بالغ نباشد روزه
واجب نیست و این اجمالست و در این مقام واضح اشاره میشود دلیل این است که بچه جز تحقق
میشود بلوغ که شرط تحقق تکلیف و تعلق وجوب عبادات است و چون علما هر کس
این مطلب را در کتابها از کتابهای فقه ذکر کرده اند و حقیر قبل از این ذکر نکرده و مکلف را
در دانستن این مطلب حاجت میباشد پس گوئیم بلوغ که سبب تعلق وجوب تکلیفست شناخته
میشود بچند چیز اول احتلام است یعنی بیرون آمدن منی در بیداری یا خواب بجماع یا بغیر
جماع و ظاهر این است که اجماعی باشد و فرقی نیست میانه ذکر و انثی و این نیز اجماعی است و مراد
این است که خروج منی از موضع معتاد باشد پس اگر بیرون آید از موضع جرح و نحو آن
اعتبار ندارد و بعضی قید کرده اند بمعنی که خلق شود یا و ولد لکن این حرف فاسد است بلکه
بسبب خروج منی است مطلق خواه خلق شود از نطفه آن منی ولد یا نه چنانچه نصوص و فتاوی
دلالت دارد و طریقه مسلمین در اعصار و امصار بر عموم است بدون شک و ریب و هم
چنین تحقیق ندارد که خروج منی مقرون بشهوت باشد یا نه بلکه از برای هر دو قسم حکم ثابت
است و اگر شک یا ظن داشته باشد ببلوغ واجب نیست متعرض شدن و اگر در جامه
خود منی بیابد پس گوئیم اگر علم ندارد که منی از اوست حکم ببلوغ میشود و این حکم فرقی

میانه ذکر

میانه ذکر و انثی نیست مگر اینکه قبل از نه سال در مرأة و قبل از ده سال در ذکر است
که منی خارج شود امر احتیاط واضح است بدانکه خنثی مشکل اگر بیرون آید منی از هر دو
فرج حکم ظاهر این است که خلافی در حکم ببلوغ نیست و اگر از یک فرج بیرون آید
خلافیست لکن اظهر عدم ثبوت بلوغ است و اگر از فرج انثی حیض ببیند و از فرج ذکر
منی حکم ببلوغ میشود و شرائط این صورت است اگر منی بیرون آید از فرج ذکر بعد از نه
سال پس ثابت میشود بلوغ بآن دوم از اسباب بلوغ سن است و در
این حکم اشکالی و خلافی نیست و اشکال و خلاف در تعیین سن است مشهور این است
که بلوغ حاصل میشود به پانزده سال از برای مرد و بعضی بسن سیزده و چهارده گفته اند
لکن ضعیف است و اقوی قول مشهور است و امر احتیاط واضح است و اما در زن
مشهور این است که بلوغ بنه سال حاصل میشود و قولی از شیخ است که بده سال
حاصل میشود و حق قول مشهور است و احوط و احتیاط نیز در این است و حق از
مسئله این است که بلوغ مرد بتمام شدن پانزده سال است و زن بتمام شدن
نه سال است و شک نیست که اعتبار بسال قمری است نه شمسی و معتبر در اتمام این است
که زمانها ماه محسوسی باقی نباشد نه کمال حقیقی که اعتقاد میکنند عدم تفاوت زمانها
هر چند که معلوم الوجود نباشد بجهت فهم عامه ناس و خنثی مشکل ملحق بذکر است
و لکن مراعات احتیاط اولی است بدانکه خروج منی و سن دلیل تحقق بلوغ اند نه اینکه

دلیل باشند بر سبق بلوغ سیم روئیدن موی درشت است بر ظهار و حق این است که
روئیدن موی درشت بر شرط است نه از برای تحقق بلوغ نه دلیل بر سبق مثل دو امر مذکور
و فرقی نیست در این حکم میانه ذکر و انثی و خنثی و هم چنین میانه مسلم و مشرک و مراد از روئیدن
طبیعی است پس اگر ابتدا به علاج باشد اعتبار ندارد و حق این است که موئیکه در ما لوک
ظهار میروید نیست بلوغ نیست خواه موی ریش باشد یا شارب یا زیر بغل یا مکان اینها
بدانکه شهید ثانی گفته است که دانسته میشود سن به بینه و شیاع نه با دعوی و اثبات
با ین یا اختبار نیز گوئیم اگر علم حاصل شود باین امور تحقیق شدن یکی از اسباب
بلوغ شلی در اعتبار سن نیست و اگر ادعا کند اعتبار ندارد چهارم حیض است که
شناخته میشود با و بالغ شدن انثی و اشکالی نیست که دلیل بر چنین بلوغ است
پس اگر سن مشتبه شود و خون خارج شود از زن دانسته میشود که بالغ است و این
خون حیض است پنجم اشکالی و خلافی نیست که حمل دلیل بر سبق بلوغ است و
بعضی گفته اند که تا وضع حمل نشود ولد معین نمیشود ولیکن حق تفصیل است که اگر قبل از
وضع علم بود به پیدا نشود حکم بحمل میشود و اینکه آن حمل مسبوق به بلوغ است و اگر
نه چنین حال وضع حکم میشود به بلوغ قبل از وضع شش ماه چنانچه بعضی گفته اند بدانکه
فرقی نیست در این حکم اینکه ولد تام باشد یا غیر تام و هم چنین فرقی نیست که حمل از زنا
باشد یا غیر او و حاصل اینکه وقتیکه دانسته نشود بلوغ پس از کوان و حمل متحقق شود

حکم میشود

حکم میشود به تقدم بلوغ چنانچه امر در حیض چنین است اینقدر کلام در فرع اول بود که متعلق به
بلوغ است دوم از آن فرعها در مقام این است که آیا بلوغ شرط صحت عبادات است
چنانچه شرط وجوب است پس صحیح نیست عبادت غیر بالغ از روزه و نماز وقتیکه عقل
داشته و تمیز داشته باشد میان اصحاب خلاف است لکن اظهر در نزد حقیر ثانی
است پس عبادت صبی ممیز از نماز و روزه و غیر آن صحیح است شرعا و موجب استحقاق
ثواب است و قرب بخدا و رسول و درجات علیه زیرا که اجنبیان است و از جمله شرائط
وجوب عقاب است پس اشکالی نیست در عدم وجوب روزه بر مجنون و هم چنین در
صحت روزه بلکه در اصل عبادت مجنون صحت نیست خلاف و اشکالی نیست در حکم
وقتیکه تمام روز مجنون باشد یا حین طلوع فجر زایل شود قبل از زوال یا بعد از زوال و اما
اگر در اول روز مجنون شود پس از این زایل شود و قبل از این قصد روزه کرده باشد خلاف
است لکن حق و مشهور فساد روزه است بسبب عارض شدن جنون در روز هر چند
بلحظه باشد و اما اینکه واجب است بر او قضا یا نه آن امر دیگر است که بیانش میاید و اظهر
و اشهر این است که جهت اشتراط جنون است و مفسد روزه است بسبب عارض شدن به
خواه مستوعب باشد یا نه و خواه نیتش سابق شده باشد یا نه پس سایر این اگر اغما در اول
دهد در تمام روز هر اینکه روزه او فاسد است خواه سبق نیت شود یا نه و هم چنین است
حال اگر صائم باشد پس از نیت مغمی علیه شد در بعضی روز پس از این افاقه شود پس روزه

استحقاق

اش فاسد است و واجب نیست بر او امساک بقصد روزه بلکه بقصد نیز بعد از افاقه
خواه قبل از زوال باشد یا بعد بلی امساک مستحب است چنانچه مشهور است و این
از جمله ثمره خلاف است زیرا که قایل بصحت قایل است که امساک واجب بقصد
روزه باسبق نیت و افاقه حاصل شدن و در روزه بخلاف قائلین بفساد که واجب
نمیدانند چنانچه شناختی که اگر اغما مستوعب جمیع روزه باشد و نیت
هم سابق باشد ثمره خلاف نیست در ادا و هم چنین در قضا زیرا که نفی قضا
اتفاقی است پس منحصر است ثمره در صورت اول چنانچه ذکر کردیم این کلام
بود در صحت روزه مغمی علیه و اما وجوب روزه بر او ظاهر است که اشکالی
و خلافی در عدم آن نباشد وقتیکه اغما مستوعب جمیع روز باشد هر چند
که سبق نیت باشد زیرا که خلاف در صحت است نه در وجوب از جهت
قبح تکلیف و هم چنین در عدم آن است وقتیکه حاصل شود در بعضی روز
بنا بر ظاهر اتفاق است بالنسبه بسوی زمان افاقه قائل بصحت میگوید که امساک
در این زمان نیز و امر احتیاط ظاهر است و از جمله شرایط وجوب سلامت
مرض است که ضرر برساند و قبل از این دانستی که اشکال و خلافی نیست در
عدم وجوب است و هم شرط صحت و از جمله شرایط خالی بودن از حیض
و نفاس است پس اشکالی نیست که حایض و نفسا را روزه واجب نیست

وصحت ندارد و فرقی نیست که انقطاع خون اول جزء از روز باشد یا آخر جزء او و هم چنین حدوث
در اول جزء باشد یا آخر و از جمله شرایط این است که حاضر یا مقیم باشد یا حکم این داشته
باشد پس روزه مسافر صحیح نیست و بر او واجب نیست و تحقیق این مطلب گذشت و معلوم
است که شرط صحت و وجوب هر دو است از جمله شرایط اسلام است و این شرط صحت است
نه وجوب زیرا که کفار مکلفند بفروع و فرقی میان کافر و کافر نیست و هم چنین است حیض
که شرط صحت است نه وجوب بنا بر آنکه شکی نیست که اقامه شرط صحت روزه رمضان است
و تحقیق آن گذشت پس گوئیم اگر عالم بوجوب قصر است با این حال روزه گرفته است اشکالی
نیست در فساد و عدم اجزای این روزه و اگر جاهل است آن دو قسم است یکی این است
که جاهل باصل قصر است که نمیداند در سفر افطار است این قسم روزه اش صحیح است
دویم این است که اصل قصر را میداند و خصوصیات را جاهل است این حکم سالم را دارد
پس روزه او فاسد است لیکن احتیاط ظاهر است مطلب دویم در شرایط قضا است
و در آن چند امر است یکی این است که کسی که بالغ نباشد و روزه از او فوت شود قضا
واجب نیست و هم چنین قضا نیست اگر مجنون باشد خواه بکر و زباشد یا بشر و خواه
سبق نیت باشد یا نه و خواه تمام روز باشد یا بعض از او و در صورت بعضی
خواه بعد از افاقه امساک کند بقصد روزه قدر باقی از روز را یا نه و حکم بیهوشی هم
مثل حکم دیوانگی است در جمیع صور و از جمله آنکه قضا بر او واجب نیست

کافر است پس کسیکه کافر باشد و اسلام بیارد قضاء روزه حالت کفر لازم نیست
دویم در بیان اشخاص است که قضاء بر ایشان واجب است از جمله مرتد است
که واجب است بر او قضاء زمان روزه او خواه در ان زمان روزه گرفته باشد یا
عمداً افطار کرده باشد یا یکی از شرایط صحت را فاقد باشد پس بر او بعد از توبه و
اسلام قضا واجب است بدانکه اگر کسی روزه گرفته باشد و بعد از آن مرتد شود و باز
عود باسلام کند پیش از انکه افطاری بجا آرد بعضی گفته اند روزه او صحیح است لکن
حق اینست که فاسد است و از جمله حایض و نفسا است پس واجب است بر
حایض و نفسا که قضا کنند روزه ایام حیض و نفاس را و از جمله مخالف است
در وقتیکه بینا شود و راه حق بیابد پس واجب است بر او که قضا کند چیزی از روزه
که فوت شده است و اما چیزی که بجا آورده است و در نزد ایشان صحیح است حق
اینست که اعاده نمیخواهد خواه روزه باشد یا نماز یا غیر اینها از عبادات مگر زکوة
که او را باید اعاده کند و از جمله تارک روزه است در وقتیکه بالغ و عاقل
و مسلم باشد خواه عمداً ترک کند یا سهواً پس واجب است قضاء بر مسافر و
نائم وقتیکه قبل از نوم نیت روزه نکند و اما اگر قبل از نوم نیت روزه کند
روزه او صحیح است و قضاء در میان نیست خواه تمام روز را بخوابد یا نه و خواه
قائل شویم باینکه خواب زایل عقل است یا نه مطلب سیم در حکم قضاء مریض است

خواه بمیرد

خواه بمیرد یا نه و تحقیق احکام آن در ضمن چند مسئله میشود اول اینست که اگر فوت شود روزه
کل رمضان یا بعض رمضان بعلت مرض و شخص در ان مرض بمیرد آنچه فوت شده است
از میت ساقط است و واجب نیست از جانب او قضا کردن بلکه مستحب است که ولی از جانب
او قضا کند دویم اینست که اگر مرض شخص مستمر باشد تا رمضان دیگر مشهور اینست که
قضاء رمضان اول ساقط است و واجب است کفاره دادن از برای هر روز یکمد
از طعام و بعضی قایلند بوجوب قضا و دادن کفاره و ابن جنید قائل است که قضاء
و کفاره را جمع کند از جهت احتیاط لکن حق قول مشهور است که قضاء در اینصورت
ساقط است و واجب است تصدق کردن از برای هر یوم یکمد از طعام و قضا
بعکس ضعیف است و احوط اینست که جمع میان هر دو امر کند بعلت خروج از
خلاف بدانکه اگر فوت شود روزه بغیر مرض مثل حیض و سفر و نحو ان و بعد از
ان حاصل شود مرض مانع از قضاء و مستمر باشد تا رمضان دیگر در اینجا نیز ساقط است
قضاء و لازم است تصدق کردن بمد چنانچه گفتیم مگر اینکه احوط اینست که جمع کند میان
قضاء و تصدق بدانکه اگر فوت شود روزه بجهت مرض باشد و مانع از قضا هم مرض
باشد مثل سفر ضرر و یا اینکه فوت اداء و قضاء هر دو بجهت مرض باشد مسئله محل خلاف
و اشکال است احوط اینست که جمع کند میان قضا و تصدق و مناسب برای است پس

حاصل در این مقام این است که سه قول است قضا و لازم است فدیه وقتیکه فوت شود روزه
بجهت مرض یا غیر آن از عذرهای دیگر و بعد از آن فوت شود قضا میان دو رمضان
بسبب استمرار مرض یا حدوث مرض مستمر تا رمضان دیگر و اما اگر فوت شود بجهت
مرض و مانع از قضا غیر مرض باشد مثل سفر ضروری و نحو آن و یا اینکه فوت اداء و قضاء
هر دو بجهت غیر مرض باشد خواه آن غیر یکی بود یا مختلف باشد یا ملفق از مرض
و عذر احوط این است که جمع کند میانه قضاء و فدیه بدل آن ایضا آنچه از ملاحظه النصوص
و فتاوی ظاهر شده است این است که وقت قضا میانه دو رمضان است و در این احکام
قوی میشود قول اسلام سقوط قضاء با استمرار عذر تا رمضان دیگر خواه آن عذر مرض
باشد یا سفر و یا نحو اینها و هر چند احوط جمع است که پیش ذکر کردیم و تفریع
برای این که جایز نیست تاخیر قضاء رمضان تا رمضان دیگر عمداً بدون عذر زیرا
که این ترک واجب است و ترک واجب عمداً جایز نیست در این حکم جماعتی تصریح کرده
اند بلکه آنچه بعد از تامل ظاهر میشود این حکم اتفاقی است مگر اینکه ظاهر نصوص و فتاوی
این است که قضاء مضیق نیست پس واجب نیست اقدام کردن بعد از رمضان
و زوال عذر فوراً بلکه جایز است از برای او تاخیر و بجا آوردن آن در میان
دو رمضان در هر وقت که بخواهد و از تامل در این نصوص و فتوی قطع باین حکم

حاصل میشود و اینکه اتفاقی است هم از ادله هم فتوی و نیز دلالت دارد بر این حکم جاری شدن
سیره متشرعه در اعصار و امصار بر عدم التزام تضییق و مسامحت نمودن در قضا و بنابر تاخیر
انداختن آن از روی اختیار زیرا اینکه احدی منع در انکار نکند و ایضاً اگر مضیق میبود هر آینه
مشهور میبود بغایت اشتهار و بالجمله موسع بودن وقت قضا تا رمضان دیگر
در آن اشکالی نیست و اما حکم جز یکی وقتیکه صحیح باشد میان دو رمضان و قادر باشد از
قضا کردن و با اینحال فوت شود پس زود است که بیاید ان شاء الله بیاید بعد از آنکه علما اختلاف
کرده اند در حکم زیاده بر دو رمضان قول اشهر این است که اگر فوت شود یکی از رمضان
ثانی ایضا بسبب استمرار مرض تا رمضان ثالث قضا ساقط است و واجب است تصدق
کردن از برای ثانی هم چنین است حال ثالث و رابع و ابن بابویه قائل شده است
که واجب است قضاء ثانی بعد از ثالث لکن اظهر قول مشهور است پس حکم زیاده
بر دو رمضان حکم دو رمضان را دارد پس اگر استمرار داشته باشد مرض تا ر
مضان ثالث و فوت شود روزه ثانی اداء و قضاء تصدق میکند از برای
ثانی از برای هر روز یک مد چنانچه از برای اول چنین تصدق میکرد و ساقط است
قضاء ثانی چنانچه ساقط شده بود قضاء اول چنین بود و هم چنین است حال ثالث و رابع و زیاده

ازان، ولکن احوط مراعات قول اخیر است که بجا آرد قضا تا عذر او، و مستحب است زیاده بر آن را
همین طریقی که گفتیم اگر اتفاق افتد. سیم آنست که اگر صحیح شود از مرض میانهٔ دو رمضان
وقادر باشد از قضا، و کفایه و کردن و تاخیر اندازد بدون عذر شرعی، پس فوت
شود قضا، واجبست بر او قضا و کفاره هر ا بجهة هر روز یک مد خواه آن شخص عازم
بر قضا کردن باشد و تاخیر اندازد بعلت سعهٔ وقت و بعد مانع پیدا شود، یا عازم بر
ترک داشته باشد یا بدون عزم باشد، و هم چنین است خواه فوت صوم رمضان
بجهت مرض باشد یا غیر مرض از عذرهای دیگر مثل حیض و جنون و کهولت در جمیع
صورتهایی که قضا نکرده است و داخل شود رمضان دیگر، واجبست قضا و فدیه
هر دو، و احتیاط نیز در این است. چهارم آنست که اگر فوت شود روزهٔ رمضان از کسی
بجهت مرض یا سفر یا جنون یا نحو اینها و بمیرد بعد از اینکه عذر زایل شود و قادر بود
بر قضا کردن و نکرد، واجبست بر ولی او که از برای او قضا کند، بدانکه ظاهر بعضی
احادیث آنست که فرقی نیست در حکم مذکور میان اینکه فوت بجهت عذر باشد یا غیر آن
ولکن ظاهر فتوی بعضی از علما و اخبار مخصوص است بصورت عذر، و جای تحقیق
این مطلب را مشروحا در کتاب صلوة بیان کردیم، و حاصل اینست که واجبست

بر ولی قضا عبادتی که میت بجا آرد، بلکه آنچه واجبست بر ولی آنست که فوت
شود از میت بجهت عذر خواه مرض باشد یا سفر یا غیر آن، ولکن تفصیلی در روزه است
که اگر فوت شود بجهت عذر و قادر بر قضا باشد باعتبار زایل شدن عذر، واجبست
بر ولی قضا آن، و اگر قادر نباشد و بمیرد پس اگر عذر مرض است روزه از میت
ساقط است و واجب نیست بر ولی قضا آن، و امر در نماز خلاف است چنانچه
دانستی، و اگر عذر سفر یا حیض یا جنون یا نحو آن باشد محقق در شرایع گفته است
که قضا نمیکنند از برای میت، و علما جزم کرده که فوت شده است بجهت سفر و مشهور
اعتبار کرده اند تمکن از قضا را در واجب بودن قضا بر ولی، و در اینجا نیز بلکه
شیخ در خلاف ادعای اجماع کرده است، و مراد از تمکن فعلیت مثل اینکه حاضر
شود مسافر یا اقامه کند بجهت استقرار روزه بر ذمهٔ میت، پس اگر مسافر بمیرد
واجب نیست قضا از برای او هر چند تمکن اقامه داشته باشد، و اخبار در این باب
مختلف و مجمل است، و انصاف آنست که مسئله محل اشکال است و احوط آنست که
قادر می شویم بوجوب قضا کردن ولی از برای میت در وقتیکه مسافر
بمیرد خصوصا در وقتیکه قادر بر قضا کردن باشد بسبب اقامه هر چند قول بعدم ترجیح

خالی از قوتی نیست خصوصاً وقتیکه ممکن از اداء نباشد لکن بهما امکن ترک احتیاط
سزاوار نیست این است حکم فوت در سفر و امّا اگر فوت شود بجهة حیض و جنون
دیگر آن از عذرها و بمیرد پیش از زوال عذر و تمکن از قضا کردن پس اشکالی
نیست از جهة نفی و ثبوت که واجب است بر ولی قضا کردن
در این احکام پنجم حق این است که واجب است قضا بر کسیکه اولی است بمیراث
میت اگر ذکور باشند و امّا زنان که واجب نیست قضا کردن پس اگر مردی
بمیرد و از برای او ولد ذکر نباشد و لکن دختر باشد واجب نیست از جانب میت
قضا کردن هر چند از برای میت برادر باشد زیرا که اولی بمیراث در این احکام
دختر است نه برادر بلی اگر اولاد و متعلق نباشد وارث منتقل شود به برادر
و خواهر واجب است قضا بر ذکور ایشان زیرا که اولی الناس بمیراث میت او
است ششم این است که اگر ذکور متعدد باشند واجب است بر بزرگتر هفتم
اگر متعدد شود و هر کدام دارای سن داشته باشند هر یک بحصه خود
قضا میکنند و اگر یکی از ایشان تبرعاً جمیع را بکند از دیگران ساقط میشود
بدانکه اگر از قرار تقسیم یکروز شکسته شود پس آن متن واجب کفائی است که

به بجا آ

که به بجا آوردن بعض از دیگران ساقط میشود هشتم اختلاف کرده اند که
اگر شخصی تبرعاً از جانب میت روزه بگیرد آیا ساقط است از ولی یا نه گوییم
در این که واجب ساقط باشد لکن امر احتیاط ظاهر است نهم اختلاف کرده
اند که آیا واجب است خود مباشر روزه شود یا جائز است استیجار حق این است
که صحیح است استیجار و مباشرت بنفس خود لازم نیست مگر اینکه ادا و احوط
مباشرت ولی است در وقتیکه عارف باشد باحکام نماز و روزه بعلت
خلاف در مسئله دهم این است که این حکم مخصوص مرد نیست بلکه اگر میت زن
باشد واجب است قضا کردن از برای او با آن تفصیل که گذشت و احتیاط
نیز در این است یازدهم گوییم که حق قول مشهور است که واجب نیست قضاء
بر زن پس اگر شخص در او باشد ساقط است قضا هر چند که ذکور در صفات
دیگر باشد زیرا که ایشان وارث نیستند با وجود دختر و هم چنین است اگر
اولاد نباشد وارث تعلق گیرد بطبقه دیگر واجب است قضا بر اکبر
ذکور این طبقه یا مفقود بودن ذکور و وجود انثی قضا ساقط است
بدانکه اشکالی نیست که قضا واجب است بر ولد ذکر که میت را ذکر بزرگتر

اناث خواه ذکور متعدد باشند یا نه وخواه بزرگتر انثی باشند یا نه بدانکه اگر وارث میت یک
اولاد ذکور باشد و پسر باشد بنا بر قول که ولی اکبر اولاد ذکور است پس اشکالی
نیست که از برای پسر ولایت نیست و ولی بزرگتر اولاد ذکور است و اما بنا بر قول کسیکه ولی
بمیراث ولایت امر مشکل میشود و تفصیل اشکال و بیان او در رد دلایل العباد مذکور
است و در اینجا معلوم است اجمالا کفایت میکند و نیز مثل این صورت است در طبقه
ثانیه و ثالثه مثل جمع شدن عمو و خالو پس گوییم که رعایت احتیاط در اینمقام
ما لازم است زیرا که راه بسوی کشف واقع نیست پس وقتیکه پسر دو ولد
ذکر جمع شوند یکی از اینها باذن دیگری قضا کند بنا بر اینکه جایز است که غیر ولی متبرعا
بجا آرد از برای میت و ساقط میشود وجوب از ولی و در نزد جمع شدن
عمو و خالو با اینکه متساوی باشند در سن یا خالو بزرگتر باشد یکی از اینها باذن
دیگری قضا کند و همچنین است در سایر مقامات اشکال و کلمات صاحب
این قول منتهی نیست در اینمقام پس جایز نیست مگر باحتیاط عمل کردن دوازدهم
بعضی گفته اند وقتیکه مفقود میشود ولی که واجب است بر او قضا واجب است تصدق
کردن از برای او هر روز یک مد از مال میت لکن اقوی اینست که واجب نیست خصوصا

وقتیکه

وقتیکه وارث صغار باشند بدانکه آیا شرط است در وجوب قضا بر ولی اینکه در
وقت مردن مولی علیه ولی بالغ باشد یا نه و همچنین شرط است در وجوب قضا
بر ولی اینکه میت وصیت نافذه نکند یا نه بلکه واجب است قضا با وصیت قضا با
وصیت نافذه نیز اکثر اصحاب متعرض این دو حکم نشده اند و حقیر تحقیق این دو مسئله
را در کتاب صلوة کردم و ظاهر اینست که حکم نماز و روزه در این دو مسئله یکی است
و در اینجا پاره از فروعی است که حال آن چیز است که در کتاب صلوة ذکر کردیم
چنانچه بتامل ظاهر میشود سیزدهم اختلاف کرده اند که اگر بر ذمه میت دو
ماه پی در پی روزه باشد و ولی یکماه آن روزه میگیرد و یکماه را تصدق میدهد
لکن احوط و اولی اینست که دو ماه پی در پی روزه بگیرد مطلق خواه ثبوت آن
دو ماه بر ذمه میت بطریق تخییر باشد مثل کفاره ماه رمضان یا بالتعیین باشد مثل
کفاره نذر پس اقتصار در مقام عمل این است هر چند تعیین احد القولین
مشکل است بدانکه ظاهر اشکال نیست که واجب است بر ولی قضا هر چیزیکه فوت شد
از میت از روزه واجب با قدرت میت خواه قضاء ماه رمضان باشد یا روزه
نذر یا روزه کفاره یا غیر آن و مخصوص نیست بر روزه رمضان و این حکم اتفاقی است

چهارم مستحب است تتابع میانه قضاء چنانچه مشهور است و حق این است که قضاء فوری
نیست بلکه موسع اند اختی از رمضان ثانی جایز نیست و استحباب لازم نیست ترتیب که
بجا آورد اول را پس از آن ثانی را و هکذا بلکه جایز است تقدیم آخر و کذا آن
هرچه باشد و هم چنین لازم نیست که تعیین کند باین نحو که این ثانی است یا اول یا کدام
است بلکه همینکه صدق کند که روزی از قضای کذا است و حکم قضاء نماز یا آیات
و نافله نیز چنین است و لکن احوط تعیین است بدانکه جاییکه واجب نیست مراعات
ترتیب میانه ایام قضاء و هم چنین واجب نیست مراعاتش میانه قضاء و کفاره

باب چهارم در بیان بعض احکام مخصوص رمضان است و در آن چند مطلب است

مطلب اول آنست که روزه ماه رمضان واجب است بر کسیکه شرایط وجوب
در او موجود باشد و این وجوب با جماع شرع ثابت شده نه اینکه مکلف سبب شده
باشد مثل نذر و مانند آن و تفصیل شرایط وجوب گذشت بدانکه روزه بلکه
صبی ممیز بگیرد صحیح است خواه روزه رمضان باشد یا غیر آن هرچند خلاف در مسئله
است و همچنین است روزه خوابیده اگر پیش از خواب نیت سحر کرده باشد
و اما اگر نیت نکرده باشد و تا زوال بخوابد اشکالی است که صحیح نیست و براو

است قضا

است قضاء و پیشش سابق گذشت و اما اگر در میان روز بیدار شود علماء
تفصیل داده اند میانه قبل الزوال و بعد الزوال که صحیح است با تجدید نیت در اول
و صحیح نیست در دوم و این حکم مخصوص بخوابیده نیست بلکه شامل است هر کسی را که در
شب نیت از فوت شود پس مسئله از لطایف عموم بیان نکنیم و گوییم که این روزه
یا معین است یا غیر معین و هم چنین ترک نیت در شب یا عمداً یا سهواً و در هر دو شق
حکم او چه چیز است آنچه ظاهر است در نزد حقیر این است که در واجب معین مثل رمضان
و نذر معین و مانند آن اگر کسی فوت شود نیت قبل از طلوع فجر از روی فرا
موشی تجدید میکند نیت را پیش از زوال و روزه او صحیح است و قضاء
در میان نیست و سایر عذرها مثل نسیان است و مراد از عذر آنست که
مانع از نیت باشد مثل جهل و نحو آن نه عذری که مانع از روزه است مثل
حیض و سفر و مرض و نحو آن و اما اگر در واجب معین ترک نیت عمداً کند
روزه اش فاسد است چنانچه مذهب اصحاب است که ترک نیت در اجزاء
از روز موجب بطلان است و اما در واجب غیر معین مثل قضاء رمضان
و صوم کفارات جایز است تجدید نیت پیش از زوال خواه ترک نیت در

شب جمعه باشد بلکه بیان نا نه از جهة عذر دیگر این حکم پیش از زوال بود و اما بعد از
زوال تجدید نیت روزه صحیح نمیشود بلکه فاسد است و فرقی میانه واجب معین و غیر معین
نیست و خلاف این جنبه ضعیف است در امر دوم از این ظاهر میشود که حکم خوابیده که
سبق نیت نمانده و بیدار شود پیش از زوال تجدید نیت میکند در واجب
معین و روزه اش صحیح است و اما بعد از زوال فاسد است هر چند تجدید نیت نشود
و همچنین است حال واجب غیر معین مگر اینکه ورود تجدید نیت پیش از زوال لازم نیست
و وجهش ظاهر است بدانکه تمام حکم مذکوره از برای روزه واجب بود و اما روزه
مستحب جایز است که در او تجدید نیت کند خواه قبل از زوال باشد یا بعد از زوال
چنانکه مذهب بسیاری از محققین است که تجدید نیت در هر جزء از روزه مستحب
صحیح است وقتیکه هر عملی که برادرست بجا آورد خواه روزه واجب باشد یا مستحب
و همچنین اشکالی نیست که باطل است روزه واجب که اخلال بجا آل کند بنا
بر تفصیلی که در کتاب طهارت گذشت و اما ابطال روزه مستحب بسبب اخلال
نفل اشکال است و امر احتیاط ظاهر است با اینکه از نیست که ادعا کنیم که فرقی
تفصیل در میان واجب و مستحب نباشد بدانکه کسیکه جنب باشد و صبح کند در

شهر رمضان

[illegible]

در شهر رمضان و در شب آگاه نشود روزه او صحیح است و واجب معین که رمضان نباشد
حالش چنین است و اما در غیر معین مثل قضاء رمضان و نحو آن باطل است چنانچه
در کتاب طهارت گذشت و صحیح است روزه مریض وقتیکه ضرر با و نرساند و
تحقیق این بزرگذشت **مطلب دوم** در چیزی است که ثابت میشود با و هلال ماه
رمضان و در آن چند مسئله است **اول** آنست که برویت ثابت میشود شهر
رمضان هر چند بشنیده یکشخص فاسق مراد شهادة باشد و امر در ماه شوال نیز
چنین است **دوم** آنست که ثابت میشود بشیاعیکه افاده علم کند و فرقی نیست در
میان مرد و زن و عادل و فاسق و مسلم و کافر و کبیر و صغیر و اگر افاده ظن کند
معتبر نیست پس بنا و امر در این هنگام بر عدم است و امر احتیاط ظاهر است **سوم**
آنست که اگر دیده نشود هلال و دانسته نشود بشیاع و شعبان سی روز
بگذرد واجب است روزه بقصد رمضان بلکه گوئیم که اشکالی نیست که هلال نیز
رمضان نیز ثابت میشود بشیاع و گذشتن سی روز از ماه سابق بدانکه ثبوت
شهر بیکی از شیاع و گذشتن سی روز منحصر نیست بحکم حاکم بلکه هر کسیکه از
برای او متحقق شد واجب است که بنا بر دخول شهر گذارد خواه رمضان باشد

یا نه از آن چهارم اختلاف کرده‌اند که آیا ثابت میشود هلال بشهادت عدلین یا نه
لکن حق اینست که اعتبار دارد خواه هوا صاف باشد یا نه و اعتبار ندارد عدد و اقامه بغیر
گفتن پنجاه مرد چنانچه شیخ قائل است بلکه در وقتی که اکثر افاده علم کنند پس آن
معتبر است از جهت آنکه مفید علم است نه از جهت خصوصیت بلی اگر حاصل نشود از آن
بینه اعتبار ندارد مثل آنکه جماعت کثیر استهلال کنند و چشم ایشان سالم باشد
و مانع هم مفقود و ادعا کنند دو نفر عادل رویت را و ما بقی منکر باشند بحیثیتی که
ظن ارتفاع نشود دلیل بر اعتبار بینه بینه نیست پس ظاهر اینست که اعتبار ندارد بینه و
وقتیکه رفع نشود ظن با صاحب او ظن بخطا پیدا نشود یا علم بخطا و اما اگر رفع میشود
پس ظاهر اینست که بینه قبول میشود هر چند در آسمان غیر از غیم و نحو آن نداشته باشد
و شرط نیست در ثبوت هلال به بینه حکم حاکم پس اگر حاکم شهادت ایشان را رد
کند از جهت عدم معروفیت ایشان در نزد کسیکه شهادت ایشان مقبول است باو
واجبست قبول و واجبست روزه و شهادت یکنفر عادل در ثبوت هلال
قبول نیست و فرقی نیست در این حکم میان هلال رمضان و هلال شوال و شهادت زن
در اینمقام معتبر نیست وقتیکه ثقه باشند خواه منفرد باشند یا منضم و همچنین ثابت

نمیشود

نمیشود هلال بشهادت زن و امر احتیاط واضح است و لکن اگر مستند کنند شهادتشان بسببی
را که مفید علم باشد واجبست قبول کردن بدانکه اگر مختلف گویند شهود هلال در صفت
هلال برانش و انحراف شهادت ایشان باطل است و اگر اختلاف کنند در زمان
رویت با وحدت شخص ضرر ندارد و شهادت قبول است و اگر یکی از ایشان بگوید
که هلال شعبان را در روز شنبه دیدم و دیگری گوید هلال رمضان را در چهارشنبه دیدم
حق اینست که شهادت ندهند در اینصورت قبول آنست اگر کسی گوید که امروز روز صوم است
یا روز افطار است کافی نیست زیرا که میشود باعتقاد خود خبر گفته باشد که سامع
قائل باین نحو نباشد پس واجبست استفسار تا حقیقت حال معلوم شود اگر ثابت
شود هلال نزد حاکم شرع آیا اعتبار دارد در حق غیر یا نه بلکه واجبست بر هر مکلف
که خود اسباب شرعیه پیدا کند در آن خلاف است و لکن قول بعدم اعتبار خالی
از قوت نیست و ترک احتیاط در اینمقام سزاوار نیست و فرقی نیست که در نزد حاکم
به بینه ثابت شود یا برویت و غیر آن عالم شود پنجم آنستکه ثابت میشود
هلال بجدول و عدد و در معنی آنها بغیر مختلف دارد و لکن بهر معنی که باشد نزد حقیر
اعتبار ندارد پس گوئیم که اعتبار نیست بتقویم خواه مراد جدول آن باشد و غیر

هست در اینکه از وظن حاصل شود یا نه پس اعتماد بعلم نجوم و قول منجم جایز نیست در
اول شهر هلال و وقتیکه علم حاصل نشود و اگر حاصل شود از قاعده نجم یا از علم
نجوم علم بهلال واجب است عمل کردن و اعتماد بر او و ظاهر آنست که اتفاقی باشد و
مراد بعلم علم بطلوع کردن هلال است بحیثیتکه به بیند کسیکه استهلال کرد و اگر مانع
و مانع هم مفقود باشد نه علم بتحقیق رویت بالفعل زیراکه این باطل است قطعا
و استصحاب اعتبار نیست بعد خواه مراد از وی این باشد که شعبان ناقص همیشه و
رمضان تمام باشد دائما بخصوص یا اینکه یکماه تمام باشد و یکماه ناقص در تمام
سال و بعد تمام ماه محرم باشد و یا اینکه از هلال رجب پنجاه نه روز بشمرند خواه
رجب تمام باشد و شعبان ناقص یا بالعکس باشد پس اعتماد بعد نیست نه در روزه
و نه در افطار و استصحاب از این سه معنی که مذکور شد لکن باقی ماند دو معنی
دیگر یکی آنست که بشمرده شود پنج روز از هلال سال سابق و اینمعنی را بعضی از
علما اعتبار کرده اند در وقتیکه تمام سال ابر و غیم داشته باشد لکن قول مشهور
عدم اعتبار است و حق نزد حقیر نیز آنست که اعتبار بعد پنج روز نیست و فرق نیست
در این حکم میانه اینکه همه ماهها غیم داشته باشد یا اکثر آنها و یا اقل آنها یا هیچ ماه نداشته

باشد

باشد و معنی دویم آنست که جمیع ماهها را سی روز حساب کنند و این هم باطل است و
اعتبار ندارد و دو فرقه هست در عدم اعتبار به تنجیم و عدد اینکه هلال رمضان باشد یا
شوال و غیر آن ششم آنست که اعتبار ندارد غایب شدن بعد از شفق و همچنین به
تطوق و ظهور نور در جرم او و فرقیکه مشهور است پس حکم میشود باینکه او
شب بیست و هلال باین ظاهر ثابت نمیشود و فرقی نیست اینکه ظن حاصل شود یا نه
و همچنین میانه هلال رمضان و هلال شوال و لکن ترک احتیاط سزاوار نیست
بلی اگر از این ظاهر علم حاصل شود اعتماد دارد هفتم آنست که دیدن هلال
در یوم سی ام قبل از زوال دلالت ندارد از برای شب قبل خواه رمضان
باشد یا شوال یا غیر اینها لکن احتیاط سزاوار است که ترک نشود هشتم آنست
که اعتبار ندارد هلال به بلند بودن درجه و غایب شدن بعد از عشا و مانند
آن هر چه باشد پس ثبوت هلال منحصر است در چهار قسم اول که رویت و شهادت
عدلین و شیاع و گذشتن سی روز باشد مطلب سیم اکثر اصحاب گفته اند که فرق
نیست حکم در بلدی که متقارب باشند با متباعد و حق نیز اختلاف است پس
گوییم اگر هلال در بلدی دیده شود بعد از آن در بلد دیگر ثابت شود دیدن آن

پس اگر آن بلد نزدیک این بلد است بنحویکه هلال در اینجا نیز دیده میشود یا نشود بودن
مانع واستهلال پس واجب است متابعت کردن ایشان در روزه و افطار واما
اگر آن بلد بکره دیده باین بلد دور است باین معنی که با تحقیق امری محقق نشود در این بلد
رویت واجب نیست متابعت ایشان در افطار و روزه و در بعضی از حالات لا بد
شرعی نیست از برای آنها بلکه جاری مجرای آنها بعدم ثبوت است مگر اینکه احتیاط اسن آنست
که ترک شود این در وقتی بود که دانسته باشیم که بلد نزدیک است یا دور و اگر شک
شود که بلد قریب است یا بعید مسئله محل اشکال است و باید احتیاط شود و کیفیت احتیاط
واضح است بدانکه ثمره انتقال اینست که اگر نبیند هلال را کسی در بلد غربیه و چند روز
در آنجا روزه بگیرد و بعد از آن برود به بلد بعیده شرقیه که هلال را در آن شب دیده
اند و نه بیند آنکس هلال را در شب سی و یکم واجب است بر او روزه این روز که
روز سی ام اهل این بلد است زیرا که حکم این شخص بعد از انتقال به این بلد مثل حکم
اهل بلد است در حکم اینکه این روزه در این بلد ماه رمضان است و اگر عکس [illegible]
باشد روزه واجب نیست و اشتباه روز میشود مثل اینکه در بلد شرقیه دیده
نشود ماه و در بلد غربیه دیده شود و این شخص روزه گرفته بجهت عدم رویت در بلد

نقل کرد

نقل کرد بسوی بلد غربیه آمد و هلال را در شب سی ام ایشان دید واجب است بر او افطار
در روز بیست نهم زیرا که روز عید در این بلد است و علما بعضی فروع دیگر نیز در این مقام
ذکر کرده اند و اولی اینست که مراعات احتیاط در این فرضها شود اگر امر دائر میانه
واجب و حرام نشود و اگر نه حکم بنا بر فعل مختار معلوم است بدانکه اگر مشتبه
شود هلال شعبان رجب را سی روز بشمرند و اگر رمضان نیز مشتبه شود شعبان را نیز
سی روز بشمرند بلی اگر ماههای متعدده مشتبه شود یا در همه ماههای سال ابر و مانع
باشد حکم آن را در زاد العباد ذکر کرده ایم و در این رساله گنجایش ندارد مطلب
چهارم اشکالاتیست در اینکه محبوس و غیر آن وقتیکه قدرت نداشته باشند
بر استعلام کردن رمضان بهیچ راه باید که اجتهاد در مطلب او کنند پس هر
زمان که ظن ایشان غلبه دارد بر رمضان بودن واجب است بر او روزه
آن زمان پس اگر اشتباه مستمر باشد بر او چیزی نیست و همچنین اگر واقع
معلوم شود و ظاهر شود موافقت یا بعدیت و اما اگر تقدیم ظاهر شود بر او
قضا واجب است بدانکه حکم رمضان در این وقت از برای او ثابت است
از وجوب کفاره و اگر در روز آن فاسد کنند و وجوب متابعت و تمام کردن

سی روز اگر دیگر دیده نشود هلال و احکام عید از نماز و فطره و غیر اینها و چند حکم
دیگر در ذخیرة العباد مذکور است چون فهم نبود در اینجا ذکر نکردیم باب پنجم
در لواحق است و در آن چند مطلب است مطلب اول علما گفته اند که
در هر روزه تتابع واجب است مگر در نذر مطلق و شبه آن در روزه قضا
در روزه جزاء الصید و هفت روز بدل هدی لیکن آنچه در اخبار حقیر معلوم شده این است
که احتیاط کند در آن قدر یکه استثنا نشده است با اینکه در روزه رمضان و کفاره
او اشکال و خلاف نیست در وجوب تتابع و در غیر اینها نیز بنا را علی بر وجوب تتابع
است اما در چهار قسم که استثنا شده است گوئیم که در نذر مطلق که شرط تتابع
و عدم آن هیچ کدام نشده است و در او جزئیکه در معنی او است حق و مشهور آن است
که تتابع لازم نیست و هم چنین لازم نیست تتابع در قضاء رمضان هر چند افضل
است و هم چنین در قضاء نذر معین اگر در او شرط تتابع نشده است و اگر در
او شرط تتابع شود احوط اعتبار تتابع است و اما تحقیق جزاء الصید و هدی
و حکم اینها در مقامش میآید بدانکه در روزه که تتابع در او شرط شده است
اگر کسی در وسط آن افطار کند بجهت عذر مثل حیض و مرض یا سفر اضطراری بجهت

نذارد

ندارد بلکه در هر حالی بنا میگذارد بعد از زوال عذر خواه این روزه شهرین متتابعین
بعین باشد یا هیجده روز یا سه روز یا مانند اینها لکن امر احتیاط ظاهر است و
اما اگر عمدا اخلال کند تتابع را اشکالی نیست در لزوم استیناف مگر در چند
موضع که استثنا شده است از جمله این است که دو ماه پی در پی باشد و کسی یک
روز را بگیرد و بعد از آن اگر اخلال به تتابع کند روزه اش باطل نیست و در
اینجا بنا گذارد و استیناف واجب نیست و در این صورت در ما فرض تفریق جایز
است از روی اختیار و واجب نیست تتابع لکن احوط مراعات تتابع است بدانکه
در صورت عذر که تکلیف این بود که در هر حالی بنا گذارد و احوط و اقوی این است
که بعد از زوال عذر مبادرت بروزه کند از جمله استثنا این است که کسی را یکماه
روزه واجب شده بسبب نذر یا مانند آن یا پانزده روز آنرا پی در پی بگیرد و افطار کند
اخلال به تتابع نمیشود خواه بجهت عذر باشد یا نه پس بنا میگذارد و باقی مانده
را میگیرد و بعضی ملحق کرده اند بنذر در این حکم یکماه روزه در کفاره قتل
و ظهار را لکن احوط و اقوی عدم الحاق است در رعایت تتابع در جمیع ایام
شهر است و حاصل نمیشود و به پانزده روز و قتیکه افطار بجهت عذر نباشد بلکه

از روی اختیار باشد از جمله مستثنا است که سه روز بدل هدی را در یوم ترویه و عرفه
بگیرد در روز نحر افطار کند پس جایز است از برای او که بعد از ایام تشریق بنا گذارد و اگر
کمتر از این بگیرد و روز عید افطار کند استیناف کند و تتابع باطل میشود و همچنین باطل
میشود اگر فاصله قرار دهد میانه دو روز و سیم با فطار کردن روز عید پس در اینجا
نیز استیناف کند و تحقیق این مسئله در کتاب حج ان شاء الله میاید بدانکه در صوم تتابع جایز
نیست که شعبان را بگیرد مگر اینکه قبل از شعبان شروع کند هر چند یکروز باشد زیرا که
تتابع حاصل نمیشود مگر باینقدر مطلب دوم در این است که شیخ و شیخه وقتیکه
بالمره عاجز شوند از روزه جایز است افطار و قول این است که کفاره نیست ولیکن
احوط است و اگر قدرت داشته باشند بمشقت شدیده که عادةً متحمل آن نمیشوند
جایز است از برای ایشان افطار و واجب است تصدق کردن از برای هر روزی مدی
از طعام با قدرت از مدین نیز و لیکن احوط است که با قدرت مدین بدهند و اختلاف
است که هرگاه بعد قادر شوند قضا را واجب است یا نه حق این است که قضا ساقط است
هر چند قادر باشند ولیکن احوط است بدانکه شیخ و شیخه اگر از صدقه دادن عاجز
باشند ساقط است چنانچه بعضی قائل شده اند بدانکه علما را اختلاف کرده اند در

حکم ذی

٥
حکم ذو العطاش و قسم اول لکن تفصیل این است که ذو العطاش یعنی کسیکه درد
دارد که قدرت ندارد بر ترک کردن آب در روز خلافی نیست که جایز است افطار
او و اما در وجوب صدقه دادن واجب است خواه صورت استمرار مرض باشد که مر
جو الزوال نیست و خواه عدم استمرار مرض قضا واجب نیست که مرجو الزوال است
و اما اگر تحقیق در وجوب قضا اختلاف است که عدم برء و استمرار مرض قضا واجب
نیست و اما اگر چاق شود پس گوئیم اگر کسی بود که مرجو الزوال بود و زایل شد
احوط و اظهر این است که قضا واجب است و اگر عذر او غیر مرجو الزوال بود و لیکن اتفاق
افتاد که چاق شد قول این است که قضا واجب نیست و لیکن احوط اتیان بقضا است بعد
از چاق شدن و فرقی نیست در جمیع چیزهایکه ذکر کردیم میانه صورتیکه عجز از روزه
داشته باشد و اینکه روزه لازم داشته باشد مشقت شدیده را که در عادت
متحمل آن نمیشوند بدانکه کسیکه تشنه شده است واجب نیست افطار بقدر ضرورت
بلکه جایز است سیر خوردن و شرب کردن هر چه بخواهد و لیکن مکروه است اولی
و احوط افطار بقدر ضرورت است بدانکه زنیکه وضع حمل او نزدیک است و
زنیکه کم شیر است جایز است از برای ایشان افطار کردن خواه خوف از برای نفس

خود داشته باشد یا از برای ولد و با امکان و قدرت واجبست بر ایشان قضا
در هر دو صورت و همچنین واجبست بر هر دو ایشان در هر دو صورت تصدق کردن
از برای هر روز یکمد از طعام و ظاهر نصوص و فتوی اینست که افطار بر این دو زن
واجبست پس اگر بر خود مخالفت نمایند و روزه بگیرند صحیح نیست و فرقی نیست
میانه آنکه شیر دهنده مادر باشد یا غیر او و آنکه غیر ام تبرعاً شیر دهد یا بمزد اجاره و اما
اگر کسی قائم مقام این دو زن شود که بر طفل ضرری مترتب نشود افطار از برای
ایشان جایز نیست پس جواز افطار ایشان مشروط باینست که قائم مقام نباشد و
همچنین فرقی نیست در احکام مذکوره باینکه خوف بجهت گرسنگی باشد یا تشنگی یا غیر آن
آنچه مشهور شده است که خوف از ضرر و مشقت باشد که در شریعت منقول است و پس
هر وقتیکه یکی از این دو متحقق شد واجبست افطار بدانکه ظاهر نصوص و
فتوی اینست که این فدیه باید از مال زن باشد هر چند که صاحب شوهر باشد و مکروه
است زیاد خوردن از طعام از برای هر کسیکه افطار بر ایشان جایز است خواه
خواه مسافر باشد یا مریض یا شیخ و شیخه یا غیر اینها ولیکن با آنکه زیاد خوردن جایز
است اولی آنست که افطار بر قدر ضرورت کند و همچنین جایز است جماع از برای

این طائفه

طائفه با کراهت ولیکن احوط ترک جماعست خصوصاً در حق مسافر **مطلب سیم** در
شرائط فطرت و اکثر شرائط صوم مسافر قبل از این در کتاب نماز ذکر شده است
و در اینجا چند مسئله بیان میشود **اول** اینست که شرائط قصر نماز و روزه یکیست
مگر در یک موضع که از این حکم مستثناست و زود است که بیاید پس در هر
موضع که واجبست روزه گرفتن در آن مقام **دوم** آنست که واجبست افطار
کردن بر مسافر اگر پیش از زوال بیرون رود خواه نیت سفر از شب داشته
باشد یا نه و واجبست روزه گرفتن اگر بعد از زوال بیرون رود خواه از شب
نیت سفر کند یا نه ولیکن با نیت سفر در شب احوط آنست که بیرون نرود
مگر قبل از زوال و اگر بیرون رود و بعد از زوال احوط آنست که اتمام کند
و بعد قضا هم بگیرد و از اینجا معلوم میشود که این یک مسئله از قاعده تلازم
میانه روزه و نماز در قصر و اتمام مستثنی است **سیم** آنست که جایز نیست افطار
کردن تا حد ترخص بگذرد پس اگر افطار کند قبل از آنکه جدران بلد و
صوت اذان مخفی شود گناهکار است و کفاره نیز واجبست و بعد از
خفاء جدران که واجبست افطار این کفاره ساقط نمیشود چنانکه تحقیق این

مسئله در بحث کفاره گذشت چهارم آنست که خلاف است سفر کردن در ماه
رمضان بعضی گفته‌اند که حرام است و مشهور آنست که جایز است با کراهت قبل
از گذشتن بیست و سه روز و بعد کراهت هم ندارد و اظهر نیز قول مشهور
است و افضل آنست که ترک کند تا بیست و سه روز بگذرد و بعد زایل شدن
کراهت بدانکه کراهت قبل از گذشتن بیست و سه روز ثابت است مگر چیزی که
استثنا شده است و آن آنست که حاجتی پیش آید یا خوف مال داشته باشد یا قصد
بیرون رفتن سوای حج یا جهاد در راه خدا یا مشایعت برادر مؤمن یا زیارت
قبر حسین علیه السلام و مانند اینها داشته باشد و ظاهر آنست که مراد بحاجت آن نیست
که ترک او لازم داشته باشد ضرر و مشقت را که در شرع معتبر است بلکه مراد چیزیست
که در نزد عرف حاجت صدق کند و اعتنا بشأن او باشد چنانچه
چنانچه مسئله و اخبار که مشتمل است و
زیارت قبر حسین علیه السلام
[illegible] سید احمد
والسلام تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی دل علی فردانیته
خلق الجماعات والصلوة علی امام الکائنات فی جمیع
المقامات وآله المنتفین له فی صفوف الصلوات

اما بعد این مختصریست در بیان شرایط و اجزاء و موانع نماز جماعت
و آن را ملحق ساختم برساله مخزن الصلوة بدانکه نمازیکه بجماعت
ادا میشود همان نمازیست که شرایط و اجزاء و موانع آن بتفصیل بیان
شده نه نماز دیگر چنانچه واضح است پس آنچه مذکور شد در نماز جماعت
و نماز جاری است و فرقی نیست در اینها میان نماز جماعت و نماز فرادی
مگر اینکه خصوصیت جماعت باعث شده که بعضی از شرایط و اجزاء
زیاده شده و در بعضی تغییر یافته مثل قرائت حمد و سوره در دو رکعت
اول نماز جهریه با استماع قرائت امام ساقط است از ماموم با اینکه
از اجزاء واجبه نماز است چنانچه دانستی و لازم است بدل آن سکوت
چنانچه خواهی دانست و نحو این از تغییر و عوض در این رساله شرایط
و اجزائی است که خاصه نماز جماعت است و در غیر آن موجود نیست و باید

دانسته که این تغییر و زیادتی و نقصان که در نماز جماعت است نسبت

بنماز ماموم است و در حق نماز امام جاری نیست چه امام نماز گذارد بنحوی که منفرد

نماز میگذارد بدون تفاوت در شرطی و جزئی نسبت بنماز و امام زاید یا ناقص

نخواهد شد چنانچه میاید پس اگر شرطی یا جزئی که خاصه نماز جماعت است مختل شود

نماز امام فاسد نخواهد شد بلکه فساد مخصوص است بنماز ماموم پس آنچه در این

و جزء مذکور شد میشود از شرایط دیگر آن مخصوص است بنماز ماموم پس

گوئیم کلام در این موضع در سه مقام است شرایط و اجزای و موانع اما

مقام اول که متعلق است بشرایط دو قسم است یکی شرایطیست که متعلق است

بامام جماعت و وجود آنها در او شرطست از برای صحت اقتداء و بقصد

یکی از آنها نماز ماموم باطل است دوئیم شرایطیست که تعلق بنفس امام

و صفات او ندارد بلکه تعلق دارد بامور خارجه از او که متحقق است میان

امام و ماموم اول که شرایط امام است بر دو قسم است یکی شرط امامت

مطلق دوئیم شرط امامت اوست نسبت بطایفه مخصوصه اول که شرط امامت

مطلقا چند چیز است اول شرطست در امام جماعت که بالغ باشد

پس هرگاه صبی باشد و بحد بلوغ شرعی نرسیده باشد اقتداء باو صحیح نیست و اشکال

وخلاف

وخلاف مگر اینکه کودک قریب ببلوغ باشد و ممیز و عاقل باشد که بعضی از علما اقتداء

باو را صحیح دانسته ولیکن اظهر و اشهر عدم صحت نماز امامت اوست پس حق اینست

که بلوغ شرطست از برای امامت و اقتداء پس اقتداء کردن بغیر بالغ صحیح نیست

خواه قریب به بلوغ و عاقل باشد یا نه علی الاظهر الاشهر دویم عقل است پس

اقتداء کردن بمجنون صحیح نیست که جنون او دائمی باشد و اما اگر جنون

او ادواری باشد در زمان جنون امامت او صحیح نیست بی اشکال و در صحت

اقتداء باو در زمان عقل و هوش خلاف و اشکال است ولیکن اظهر و اشهر

صحت امامت اوست ولیکن مکروه است و اگر اثنای نماز جنون عارض شود

اقتدا باطل است و بر ماموم لازم است که بقصد انفراد نماز خود را تمام

نماید و بعضی از علما شرط کرده اند در صحت اقتداء رشد امام را پس اقتداء

بامام عاقل سفیه شرعی صحیح نخواهد بود و بنظر فقیر این قول ضعیف است

و حق اینست که اقتداء بسفیه شرعی صحیح است بشرطیکه مستجمع سایر شرایط

از عدالت و نحو آن باشد ولیکن وجود عدالت با سفاهت شرعیه در غایت

اشکال است چنانچه متامل در معنی رشد معلوم خواهد بود و تحقیق آنرا

در کتاب دلائل العباد ذکر کردیم بآن رجوع شود دوئیم اینست در اینکه

احوط ترک اقتدا کردن بسفیه شرعی است اگرچه سایر شرایط موجود
باشد ثالث از شرایط امام این است که باید امام صاحب ایمان باشد
و مراد از آن اعتقادات حقه است که باعث صحت عبادات و دخول
در بهشت و عدم خلود در نار خواهد بود پس اگر امام یکی از این اعتقادات
حقه را نداشته باشد اقتدا کردن باو صحیح نخواهد بود پس جایز نیست اقتدا
بکافر خواه یهودی باشد یا ذمی یا مرتد که منکر یکی از ضروریات شود یا مثل
اینها و همچنین جایز نیست اقتدا کردن بسنی که منکر نص جلی میباشد
به جمیع مذاهب زیدیه و فطحیه و اسماعیلیه و غیر ایشان از فرق شیعه که
قائل بامامت دوازده امام علیهم السلام نیستند و بالجمله همینکه امام
یکی از اعتقادات او که جزو ایمان است نداشته باشد اقتدا باو صحیح نیست
خواه متعلق باعتقاد الله تعالی و صفات کمال و جلال و عدل او باشد
یا نبوت یا امامت یا معاد یا امثال آن از اموری که بکفر درست
ثابت شود در دین یا در مذهب رابع عدم مخالفت میان امام
و ماموم است در احکام نماز فی الجمله میان آن اینست که در وقتیکه
امام صاحب ایمان باشد و احکام نماز خود را از روی اجتهاد صحیح یا تقلید

صحیح

صحیح بداند و ماموم نیز چنین باشد ولیکن میان او و امام در جمله از مسائل نماز
اختلاف باشد مثل اینکه امام در دو رکعت آخر مطلق ذکر را کافی بداند و استصحاب
جزء غیر مأکول اللحم را مبطل نماز داند و ماموم واجب داند تسبیحات اربعه را
استصحاب مذکوره مبطل نداند در این مقام مانعی از برای این ماموم در اقتدای
باین امام از جهت اشتراط عدالتی که بیان خواهد آمد نیست چه معتبر است
در عدالت که این شخص در واجبات و محرمات عمل نماید بآنچه مقتضای اجتهاد
و تقلید اوست خواه موافق رای غیر باشد یا نه پس مخالفت در فروع با اجتهاد
یا تقلید منشأ فسق نمیشود پس امام مفروض فاسق نیست و مانعی از برای اقتدا
باو از جهت فسق نیست ولیکن از جهت نفی مخالفت آیا اقتدا باو صحیح نخواهد
بود تفصیل مسئله اینست که اگر مخالفت باشد میان امام و ماموم در شرایط و نحو
آن ولیکن امام نماز را بنحوی بجای آرد که معتقد ماموم است و در نزد او
صحیح است مثل اینکه امام اعتقاد دارد که وضو ساختن با آب مضاف جایز است
و اینکه تکبیرات منجیه را در غیر محل شرعی میتوان گفت و اینکه استصحاب جزء غیر
مأکول اللحم جایز است و نحو این و ماموم اعتقاد دارد بعدم جواز اینها و
بطلان نماز بسبب هر یکی از اینها ولیکن امام با آب مطلق وضو سازد و تکبیرات

منجر را در محل شرعی نگوید و جزء غیر مأکول اللحم را مستصحب باشد و در این صورت
اقتدا این مأموم با این امام صحیح است و مخالفت اعتقاد در احکام مانع
از صحت اقتدا نمی‌شود و اگر میان ایشان مخالفت باشد در احکام نماز مثل
صور مفروضه و نحو آن ولیکن امام نماز را بنحوی بعمل آرد که در نزد مأموم
فاسد باشد مثل اینکه با آب مضاف وضو سازد و یا جزء غیر مأکول اللحم را در نماز
همراه داشته باشد و نحو این در صحت این اقتدا اشکال است ظهر و اشهر این است
که اقتدا کردن در این صورت صحیح نیست و اگر میان امام و مأموم مخالفت
باشد در پاره‌ای از شرایط و نحو آن ولیکن امام نماز را بنحوی بعمل آرد که بحسب
معتقد مأموم صحیح باشد و باعتقاد امام فاسد باشد مثل اینکه امام در دو رکعت
تسبیحات اربع را سه بار واجب داند و مأموم ذکر مطلق را کافی بداند
و با این حال تسبیح اربع یکبار بخواند مثل اینکه امام نماز گذاردن در
جوراب حریر را جایز نداند و مأموم جایز بداند و امام با این اعتقاد در
جوراب حریر نماز گذارد و امثال اینها از صوری که پوشیده نیست
حق این است که در این صورت بدون اشکال اقتدا صحیح نیست و نماز مأموم
با اقتدا فاسد است و اگر مخالفت میان امام و مأموم از این جهت

باشد

باشد که امام معتقد باشد بجزئیت و مأموم شاک باشد در آن و از این جهت شک
باشد در صحت نماز امام مثل اینکه امام اعتقاد دارد بصحت نماز کردن در سنجاب
و با استصحاب جزء غیر مأکول اللحم و نحو آن و مأموم در این حکم متردد باشد و بنا
عمل را بر احتیاط گذارد و امام بحسب معتقد خود در سنجاب یا جزء غیر مأکول اللحم
نماز گذارد در صحت این اقتدا اشکال است ولیکن ظاهر این است که اقتدا در این مقام
صحیح باشد و مثل این است اگر شک کند مأموم در اینکه آیا از برای امام اعتقادی هست
که نماز او با آن در نزد مأموم فاسد است یا نه چه در اینجا نیز اقتدا صحیح است
و هم چنین است اگر مظنه دارد بمخالفت امام یا عدم مخالفت او و بالجمله همین
که مأموم علم ندارد که نماز امام در نزد او فاسد است اقتدا باو صحیح است
مطلقا خواه از صور مذکوره باشد یا غیر اینها و اگر امام و مأموم در حکم شرعی
موافق باشند ولیکن مختلف باشند در موضوعات صرفه بنحوی که بر آن متفرع
شود صحت و فساد نماز مثل اینکه هر دو اعتقاد دارند که وضو ساختن
با آب مضاف جایز نیست ولیکن اعتقاد امام این است که با آب مطلق وضو
ساخت و اعتقاد مأموم این است که با آب مضاف وضو ساخته و مثل اینکه اعتقاد
امام این است که پوستینکه پوشیده است از مذکی است و اعتقاد مأموم این است

که از مردار است و اعتقاد او این است که نماز در پوست مردار باطل است
و نجس اینها از امثله حکم این اختلاف این است که معتقد مأموم اگر چیزی است
که مفسد نماز است در حالت علم و جهل هر دو مثل نجاست آب وضو یا
مضاف بودن آن یا بودن لباس مصلی از حیوان حرام گوشت یا نحو
این چه اینها مفسد نماز اند خواه مصلی عالم باشد بآنچه واقع است در حالت
نماز یا جاهل باشد بآن و معتقد باشد بخلاف آن که نماز با آن صحیح است در این صورت
اقتدای مأموم با امام مفروض جایز نیست چه نماز امام در نزد وی باطل
شده است اقتداء بنماز باطله جایز نیست و اگر معتقد مأموم چیزی است که مو
جب بطلان نماز میشود در حالت علم و فقط دون جهل مثل مغصوب
بودن لباس یا مکان یا نحو این در این صورت اقتدا صحیح است بنا
بر این اگر مأموم عالم باشد باینکه مکان امام در وقت نماز مغصوب است
و امام اعتقاد دارد باباحت آن و دانسته باشد جایز است از برای او اقتدای این
امام چه نماز وی در نزد وی صحیح است و هم چنین است حال مثل اینکه این
صورت از صوری که بر عارف باحکام پوشیده نیست خامس عدالت
امام است شبهه نیست که شرط است در صحت نماز جماعت که آن امام که باو

اقتدا میشود عادل باشد بعدالت شرعیه پس اقتدا کردن بغیر عادل
صحیح نیست خواه قائل شویم باینکه میان عادل و فاسق است واسطه
یا اینکه قائل نشویم باینکه غیر عادل فاسق است مطلقا و علی التقدیرین جایز نیست
اقتدا بغیر عادل و اگر شک کنند در فسق و عدالت امام جایز نیست اقتداء
باو و اگر باین حال اقتدا کنند لازم است بر او اعاده در وقت و خارج
آن بدانکه عدالت از اموری است عامة البلوی که ابتلای مسلمانان
بآن در غایت شدت است و بسیاری از احکام متعلق است بر آن
و حاجت بمعرفت آن در نهایت قوت و شیوع است چه شرط است
عدالت در مفتی و حاکم و قاضی و امام جماعت و شاهد در جمیع موضوعات از قبیل
و شاهد طلاق و متولی اوقاف و وصی میت و قیم صغار و امثال اینها که در
ابواب فقه مبین است پس جمیع مکلفین محتاجند بمعرفت عدالت و طریق
ثبوت آن بجهت تقلید مفتی عادل اصل در جمیع احکام لازم است بر هر مکلف
در تمام عمر و باید بر اصناف عدول نیز حاجت بهم میرسد در بسیاری از
اوقات و با این حال عامه خلق بیخبرند از حقیقت آن اگر چه در السنه و افواه
اسم عدالت مشهور است و حکم میکنند بعدالت و حال بسیاری باشانی
و احکام دینی خود را بآن منضبط مینمایند و بآن مبتهج و مسرور اند باینکه

از برای ایشان از این مقام خبر رسید و از این حقیقت خبر رسیده است اعاذنا الله
وجمیع المؤمنین من هذا الجهل الموبق للدین الی الدرک الصاحبة الی اسفل السافلین بنابرین
ذکر حقیقت عدالت و مقام آن بنحو ایجاز نافع که سزاوار این جزوه است
لازم خواهد بود تا شاید اینکه ان شاء الله مکلفین از آن منتفع شوند و از این
چاه هلاکت ابدی بیرون آیند پس گوئیم که بیان آنچه مقصود و محتاج الیه است
موقوف است بذکر چند جزء اول بیان معنی عدالت است که مقصود شارع
مقدس است و صحت احکام شرعیه بسیار متعلق بدان است بر آن
عبارات علما در بیان آن در غایت اختلاف است جمعی گفته اند که اسلام است
با عدم ظهور فسق و جمعی گفته اند که عدالت ملکه راسخه است که باعث
میشود که ملازمت تقوی و مروت و بعضی گفته اند که اسلام است با عدم
ظهور فسق و جمعی گفته اند که حسن ظاهر است و اقوال دیگر نیز گفته اند و
بعضی از علما گفته است که در این مسئله هفت قول است و در این مقام
اشکالات بسیاری است از جهت معرفت مراد علما از ملکه و حسن ظاهر
و نحو آن و از جهت اختلاط میان حقیقت عدالت و طریق ثبوت
آن توهم وحدت کلمات وارده در این دو مقام و نحو این از مشکلات
بیان آنها و رفع هر یک و ذکر حق و بیان مراد علما در رسائل العباد بر وجه

مبسوط

مبسوط کافی ثبت و مسطور شده و در هدایة الانام نیز اشاره بپاره
از مقامات و بیان آنها شده آنچه ذکر آن مناسب این جزوه است این است
که قول باینکه عدالت اسلام است با عدم ظهور فسق موجود نیست چه مراد
قائل این بیان طریق معرفت عدالت است نه بیان حقیقت آن پس
ربطی بمطلوب در مقام ندارد بلکه راجع است بمقام دیگر و باین حال
حکمیست مزیف و موهون چنانچه در مقام خود ذکر کردیم و حسن ظاهری
که جماعتی گفته اند مراد از آن که این شخص گناه کبیره و موجب فسق ظاهر
نشود چنانچه بعضی گفته اند و هم چنین این نیست که افعال این شخص در
مجالس و محافل و در محضر عامه ناس پسندیده و خوب باشد و در مجامع
مرتکب معاصی نشود و ستر عیوب خود نماید در میان مردمان چه هیچ یک
از این دو نه عدالت است و نه طریق معرفت آن و منافی نیست با عدم
وثوق این شخص بر فسق و معاصی کبیره در خلوات بلکه مراد از
آن این است که اعمال جوارح اینکس خوب و پسندیده باشد و آنچه از او
صادر میشود از افعال در خلوات و آشکار حسن و نیکو باشد پس
مراد او باطن مقابل ظاهر صفت نفسانیه است که قائم است به نفس و
مخالطت اهل صلاح چنانچه مراد از آن در استعمال سابق کار کسی است

که در پنهانی و خلوت می‌کند و حسن ظاهر باین معنی از آثار ملکه است چه مراد از
ملکه قوه راسخه حاصل از مداومت در عمل که باعث سهولت صدور آثار
میشود نیست و حسن ظاهر اعم از ملکه باشد بنا بر این که حسن اعمال جوارح
بدون این ملکه هم میشود بلکه مراد از ملکه اعم از این قوه است چنانچه خواهی
دانست پس حسن ظاهر بمعنی مذکور مساوی ملکه است و از آثار اوست
پس تفسیر بیان ملکه و حسن ظاهر نخواهد بود در تحقیق در راه معرفت یار و
واحد است آنچه حاصل میشود از تأمل در اخبار و فتاوی اخیار پس
در تحقیق در مسئله خلافی نخواهد بود پس گوییم که عدالت ملکه است نفسانیه
که باعث میشود این شخص را بر ملازمت تقوی و مراد از تقوی ترک کبائر است
و عدم اصرار بر صغائر و بمقتضای معنی اصطلاحی ملکه و متعارف علما در
معنی آن باید مراد از ملکه در مقام قوه باشد راسخ در نفس که حاصل شود
از مداومت بر فعل واجبات و ترک محرمات و باعث شود که هر نوعی
از واجبات از او بسهولت صادر شود و هر صنفی از محرمات از او باسانی و بی
مشقت ترک شود و وجود چنین قوه که باعث سهولت صدور جمیع
واجبات و ترک جمیع محرمات شود تالی عصمت است و چون کوکرد احمر
نایاب است بعد از مجاهدات شاقه ثبوت چنین قوه نسبت بقلیلی از

فعل

فعل واجبات و ترک محرمات در غایت ندرت است تا به ثبوت قوه کل چه
رسد پس جایز نیست در شرع اعتبار این معنی در عدالت و تعلیق احکام
کثیر شرعیه بر آن چه این اعتبار موجب اختلال دین و تضییع احکام
رب العالمین خواهد شد پس مراد از ملکه باین معنی نیست بلکه مراد از آن امری است
نفسانی که سبب میشود که این شخص مداومت می‌کند بر ترک کبائر و عدم
اصرار بر صغائر خواه آن امر قوه مذکوره باشد در کل یا خوف عذاب الهی باشد
یا عدم این قوه در کل یا رجای ثواب الهی باشد که با قوه باشد در بعض و خوف
عذاب الهی باشد در بعض و امثال اینها از اموری که بر متأمل پوشیده نیست
و تحصیل این معنی مقدور هر مکلف است و متعذر یا متعسر نیست چه مقتضای
این امر نفسانی این نیست که ترک جمیع کبائر و فعل جمیع واجبات به سهولت
و سهولت و آسانی باشد تا تحصیل آن بسبب عبادت مفید در کسی نباشد
بلکه مقتضای این امر این است که این شخص مواظبت کند بر فعل واجبات و ترک
محرمات خواه این ترک به کلفت و آسانی باشد مطلقا یا به مشقت باشد مطلقا یا بر وجه
تفصیل باشد و از آثار لازمه مساویه این امر نفسانی حسن اعمال و افعال جوارح
است که نسبت بحالات نفسانیه در مقام ظاهر اند از این جهت تعبیر از آن
بحسن ظاهر شده و مراد از آن این است که این شخص در خلوات و مجامع در

عبادات و معاملات پیوسته ملازم تقوی و فعل واجبات و ترک کبائر
باشند و چون این حسن ظاهر از آثار نفسانیست پس از علم بوجود او استد
لال میشود بر وجود آن امر باطن نفسانی و شبهه نیست که اطلاع بر این اثر
عام حاصل نمیشود بحسب عادت با آنکه شخص ظاهر خود را مهذب کند و در
مجامع رجال ترک گناهان نماید چه دیدن این حالت دلالت ندارد بر حسن
باطن بهیچ وجه چنانچه پوشیده نیست بلکه غالب از طالبین دنیا که ریش
دینی مردمانند در تهذیب ظاهر عبادت گوشه‌نشینی میکنند و در باطن مرتکب
اکثر اخلاق کبائر میشوند و باکی از هیچ گناه ندارند پس چگونه اطلاع بر
آن امر نفسانی و اقرار عام آن بمشاهده تهذیب ظاهر میشود و از جهت اصحاب
ما رضوان الله علیهم اتفاق کرده اند بر اینکه معاشرت ظاهره کافی نیست
در معرفت عدالت بلکه شرط است در آن معاشرت باطنه طویل
که موجب اطلاع بر سرائر باشد میشود چنانچه در کتاب قضای ازد
لایل العباد تحقیق آن ابانت نمودیم پس شرط است در معرفت عدالت
معاشرت طویله باطنه که مورث علم باطنی بوجود آن امر نفسانی است
که تغییر از آن به ملکه شده و اثر آن حسن اعمال جوارح است و شرط نیست
در معاشرت که حال او در جمیع افعال اعتبار شود چه این مستحیل

عادة

عادة بلکه مراد اعتبار حال اوست در جمله از اموری که باجمال حدسی
ظاهر از معرفت حالش در اینها مطلع شود از حالش در سائر امور
و افعال علماً یا ظناً و اگر این اتفاق نباشد مثلاً اینکه شخص اعتبار شود
بصدق و امانت در معاملات از بیع و صلح و نحو آن چه این دلالت ندارد
بحسب عبادت بر صحت نماز این کس و معرفت او باحکام آن اجتهاداً
یا تقلیداً یا نحو این مقدار از معاشرت کافی نیست در حکم بعدالت پس معتبر
حال اوست در اصناف از اعمالی که این معرفت باعث معرفت حال او شود
در سائر اصناف از آن اعمال تا علم باطنی حاصل شود بوجود آن امر نفسانی
که عدالت عبارت از آن است بدانکه اگر از معاشرت باطنه علم حاصل
شود بعدالت اینکی شبهه در اعتبار آن نیست بلکه میگوییم که علم بعدالت
از هر سبب حاصل شود معتبر است و فائده در اعتبار آن نیست و اگر از این معاشرت
علم بعدالت حاصل نشود بلکه مظنه و وثوق و اطمینان با آن حاصل شود ظاهر
است که بانی مظنه عمل میتوان کرد و لیکن احوط است که با امکان تحصیل
علم عمل بانی مظنه نکنند اگر تحصیل علم موجب حرج و مشقت شدیده نشود
و مظنه بعدالت که قبل از معاشرت باطنه حاصل میشود و اعتباری با آن
نیست بدانکه آنکسی که بمعاشرت باطنه میخواهد مطلع شود بر عدالت

لازم است براو که گناهان کبیره و جبران آن را بشناسد تا تواند [illegible]
ظن بسته کند بعدالت و بدانکه چیزی که مصیبت است [illegible] اطلاعت [illegible]
[illegible] از برای بسیاری از جهال و عوام ای [illegible] مثل [illegible]
[illegible] ترک [illegible] معروف و نهی از منکر با مردم [illegible]
[illegible] امثال این از [illegible]
[illegible]

[illegible] که مذکور شد هم چنین ثابت میشود عدالت بشهادت [illegible] عدلین بانیکه
[illegible] در نزد ایشان کسی عادل است بحکم شرع شهادت دهند که فلان
کسی عادل است [illegible] بلکه علم بعدالت [illegible]
[illegible] معتبر بعدالت او حاصل کنند ای شهادت [illegible]
[illegible] عادل [illegible]
[illegible]

باستفاضه خبر دهند از عدالت او بشرطیکه اخبار ایشان از روی بصیرت
باشد و منتهی شود بمعاشرت باطنه و مورث ظنی بعدالت و ظن بان نفس شود
بی اعتباری با کثر از اشتهارات در میان مردم که مستند باسباب غیر معتبر
میباشند نسبت حکم بثبوت عدالت بشیاع معتبر حکم بثبوت ان است بشهادت
عدلین پس ظنی حاصل از شیاع معتبر جایز است شهادت دادن بر عدالت
اشخاص اگرچه افتد اربا و صحیح است دویم در بیان امور متعلقه بکبایر است بدانکه
شبهه نیست در اینکه معتبر است در تحقق عدالت شرعیه ترک جمیع کبایر
پس بدانکه علما همه کبایر ترک شود عدالت حاصل نمیشود و بعد از حصول
زایل میشود بارتکاب کبیره از کبایر پس عمده تحقق عدالت ترک کبایر است
اینکه اجماعی است و در منع کبیره اختلاف عظیم است اظهر و اشهر ان است
که گناه کبیره ان است که خداوند حمد در قران مجید بر فعل ان بالخصوص وعده آتش
داده باشد مثل قتل نفس محرمه و نحو آن و نشر ... است در ایعاد نار بر آن دلالت
مطابقه صریحه بلکه مناط ان صدق عرفی است و مجرد امر ایجابی و نهی تحریمی باعث
نمیشود کبیره بودن را و وعده دادن آتش بر آن فعل لغو و عموم نیز کافی نیست
و اگر چیزی وارد شود بر کبیره بودن گناهی و بنای عمل بر آن شود و وعده آتش
بر ان بالخصوص بر عامو ... پس این یا از باب تخصیص است یا از باب

عدم

عدم اطلاع یا بر موضع العباد نار بر آن در قران و از جهت کمی جانب
مکلفین بمعرفت کبایر بجمله از انها که بعد از استفاع و تتبع در ادله شرعیه
ثابت شده کبیره بودن انها اشاره میشود بنحو اجمالی که بنای تالیف این وجیزه
بر آن است پس گوئیم که ان کبایر بر چند چیز است اول قتل نفس محرمه است که اذن
شرعی در قتل ان نباشد و ظاهر است که این حکم اختصاص دارد بمومن پس کشتنی
سنی در بدی و قطعی ذمی از کبایر نیست دویم زنا است و شبهه نیست که زنا مطلقا
از کبایر است سیم لواط است و این نیز بجهة اشکالی از کبایر است بلکه اشنع است
از زنا چهارم ربوا است و اخبار صحیح دلالت دارد بر اینکه ربوا از کبایر است اگرچه
موضع العباد نار بر آن در قرآن بر ما معلوم نیست پس فاعل ربوا فاسق است
در شرع و مراد از ربوا همان است که در کتاب بیع بیان کردیم پنجم فرار کردن
از زحف است که جهاد باشد این نیز بجهة اشکالی از کبایر است ششم قیاده و دیوثی است
و مراد از این هر دو این است که جمع کند در میان مردمان و زنان یا اینکه مراد
از اول جمع کردن میان مردان و زنان بکاره است و از ثانی جمع کردن میان
مردان و زن خود است هفتم استشهاد ... بطلان است در بودن این از کبایر اگرچه
اشکال است ولیکن بعد از تامل در ادله ... که از کبایر نباشد هشتم دزدی
کردن است این نیز در اشکال و فتوی مثل سابق است نهم عقوق والدین

عصیان بی اشکال از کبائر است ۱۱ ایمن بودن از عذاب خداوند و نومید بودن
از رحمت او و اخبار صحیحه دلالت دارد بر اینکه این دو فعل از گناهان کبیره
اند ۱۰ غصب است جمعی از علما آنرا از کبائر شمرده اند و اخبار بر ذم آن
بسیار است و بنظر فقیر اگر غصب نمودن اموال مسلمانان بجبار و عدوان
باشد بی اشکال این غصب از کبائر است بلکه ظاهر اینست که ظلم مطلقا از کبائر است
اگرچه تعلق بمال نگیرد مثل زدن مسلمانان بدون حق اگرچه بعدوان نباشد بلکه
بخلاف حق باشد پس آنچه از آن بخصوص ثابت شده که از کبائر است مثل سرقت
و ربا و نحو آن آن غصب بی اشکال از کبائر است و آنچه از این قبیل نیست که رفتن
مال غیر به بیع کم باشد و نحو آن پس ظاهر اینست که این غصب از کبائر نیست و امر
احتیاط واضح است ۱۲ نمیمه است یعنی سخن چینی کردن بعضی از علما این را
از کبائر شمرده اند و این قول احوط است اگرچه اقوی اینست که نمیمه از کبائر
نیست ۱۳ یمین فاجره است یعنی قسم خوردن بخلاف حق و ظاهر اینست که مراد
از آن قسم خوردن در نزد حاکم باشد در مقام مرافعه بخلاف حق ۱۴
قطع رحم است و ظاهر اینست که در رحم وحده و قطع رجوع بعرف باید کرد
۱۵ خیانت کردن در وزن و کیل است و ظاهر اینست که این خیانت بی اشکال
از کبائر است قرآن مجید و اخبار معتبره برین دلالت دارد ۱۶ خوردن مال

یتیم

یتیم است از روی ظلم و فرقی نیست در این حکم میان قلیل و کثیر ۱۷ کتمان شهادت است
چنانچه اخبار معتبره بر آن دلالت دارد و ظاهر اینست که مراد از آن کتمان شهادت است
در مقامیکه ادای آن واجبست چنانچه در کتاب شهادات معین است ۱۸ آزردن
مسلمانان بغیر حق ۱۹ دروغ گفتن است خصوص بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و در بودن کذب
بر خدا و رسول علیهم السلام از کبائر اشکالی نیست و در کبیره بودن سایر دروغها از کبائر
اشکال است و لیکن دلیل آن خالی از قوت نیست و عمل بآن بعید نیست و احتیاط
نیز در این است ۲۰ رکون بظالم است چنانچه بعضی از اخبار معتبره بر آن دلالت
دارد و آیه شریفه صریح است در وعید نار بر آن و لیکن در مراد از آن اشکال
عظیم است آنچه بنظر قاصر میرسد بعد از تامل در ادله شرعیه چنانچه در کتاب مناهج
از دلائل العباد بیان کرده ایم اینست که رکون بسوی ظالمی که منهی عنه است اینست
که اعتماد شود بر ایشان در امور و در قضای حوائج و کفایت رزق
و نصرت و حمایت و سکون بایشان نمایند و رو بمقاصد و حاجات و التفات
نکنند در این امور بسوی خدا که او خالق و رازق و قاضی حوائج معز و مذل
و مالک امور است و راضی باشند بافعال و اعمال و جور و ظلم در ریاست و ولایت
ایشان بحیثی که مبتهج و مسرور میشوند در وقتیکه ریاست ایشان کامل شود
و محزون میشوند در وقتی که نقصانی در ریاست ایشان حاصل شود و بایشان مصاحب

و فی الملت و مصادفت می نماید باعتبار ربا است و استیلا بر مال واخذ اموال
... کردن ... گرمشتمل بر انواع قبایح و انواع ذنوب در
... [illegible] ... در اینکه از کبایر باشد ظاهر
... [illegible] ... اعلم ۲۱ خوردن گوشت
... [illegible] ... ۲۲ سحر ... در تفسیر آن اشکال
... [illegible] ... بیان کردیم ۲۳ جنگ کردن با مسلمان
... [illegible] ... باب وارد شده این عصیان
... [illegible] ... ۲۴ تعرب بعد از هجرت و در کبیره بودن
... [illegible] ... در تفسیر آن اختلاف است در دلایل
و هدایت الانام اثر بیان کرده ایم ۲۵ حبس کردن حقوق واجب است با امکان
و عدم حرج و مراد ازین اینست که اگر ادای حق واجب قطعی شرعی باشد مثل ادای دینی
با مطالبه صاحب آن حبس آن با انتفای عذر از کبایر است یعنی اگر ادای آن
ضروری باشد مثل دین مؤجل و نحو آن حبس آن گناه نیست ... اینکه از کبایر
باشد ظاهر بعضی اینست که حبس حقوق مالیه از کبایر است پس حبس حقوق غیر مالیه
مثل قصاص و نحو آن از کبایر نیست و هم چنین ظاهر از آن بعض اینست که حبس
خمس الفقه از کبایر است پس حبس غیرش از کبایر نخواهد بود ۲۶ اسراف و تبذیر

۲۰ و تبذیر

بر و خیانت و معونت ظالمین است بعضی از علما اینها را از کبایر دانسته اند این
سخن خالی از قوت نیست تفسیر اسراف و تبذیر در کتاب مجرات دلائل العباد
و تفسیر معونه ظالمین در کتاب ... [illegible] ... مفصل بیان کرده ام در وقت
حاجت بآن رجوع شود ۲۷ ... [illegible] ... یعنی از برای او مثل
و مانند و انبار قرار دهند ... [illegible] ... اشکال از کبایر است ۲۸ شکستن عهد
و مراد از آن عهدی است که وفای آن ... [illegible] ... فقها گفته اند نه هر
عهدی ۲۹ جنگ کردن با اولیاء الله ... [illegible] ... این خطای اشکال
از کبایر است ۳۰ استخفاف حج ... [illegible] ... حرام است بدون
ضرورت بعضی از اخبار دلالت ... [illegible] ... امور از کبایر نه و عمل بآن
دور نیست ۳۱ تأخیر انداختن نماز فریضه بوجهی است در وقتی باینمعنی که یکی
از نمازهای پنجگانه یومیه را در وقت شرعی آن عمدا ترک نماید و بجای نیارد
که این معصیت بی اشکال از کبایر است و ظاهر اینست که در حکم این ترک است بجای
آوردن نماز فاسد در وقتی باعتبار جهل باحکام آن از روی تقصیر و تهاون در
دین ... [illegible] ... بجای آوردن نماز فاسد عمدا اینها
شرعی نیست مطلقا و در بودن ترک سایر فرایض مثل کسوف و خسوف و نحو آن
در اوقات شرعیه آنها اشکال است و امر احتیاط ظاهر است ۳۲ منع کردن زکوة
واجب است اشکالی نیست در اینکه این ذنب از کبایر است چنانچه اخبار صحیحه بر آن دلالت

دارد ٣٣ رقص حرام است بعضی علما از کبایر دانسته و دلیل معتمدی برین بنظر نرسیده اقوی
آنست که ذنب از کبایر نیست مگر آنکه داخل عنوان دیگر از کبایر شود و تحقیق این در کتاب
قضا و مناجر بیاید ٣٤ قذف محصنات مؤمنات است و شبهه در کبیره بودن
این گناه نیست و از آنکه این بسیار است ٣٥ شرب خمر است این گناه مشهور اشکال
از کبایر است ٣٦ شرب فقاع و سایر مسکرات است خواه قلیل باشد یا کثیر
و بعضی بدل بعد از غلیان اگر مسکر است شرب آن از کبایر است و اگر مسکر نیست
ظاهر آنست که شرب آن از کبایر نیست [illegible] ٣٧ غنا است اشکالی
در حرمت آن نیست اجماع اصحاب بر حرمت آن منعقد شده و خلاف بعضی
[illegible] در غایت ضعف است و ظاهر اینست که این عصیان از کبایر است
و بعضی از علما دعوی اجماع بر این کرده اند و ظاهر اینست که [illegible] حرام و از کبایر است
مگر آنکه [illegible] از علما [illegible] نموده اند [illegible] زن مغنیه
[illegible] در عروسیها [illegible] لهو ننماید و مرد آن
بر ایشان داخل نشود و اکثری از علما قائل شده اند به این نوع از غنا شده اند
و بعضی منع کرده اند اقوی در نزد فقیر قول اول است و مشهور است دویم
حدی خواندن است و مراد از آن [illegible] شتر است بغنا [illegible]
بر فتار او [illegible] اند [illegible] از این و طایفه منع نموده اند و این قول
احوط است سیم غنا کردن در قرآن بعضی از علما تجویز داشته اند اظهر و اشهر

حرمت

حرمت غنا است در قرائت قرآن اگر چه خواندن آن با آواز حسن و صوت
حزین مستحب است بلکه ظاهر استحباب آن است در اذکار و دعوات نیز اما باید بحد
غنا نرسد چهارم غنا کردن در شعر خواندن در مرثیه سید الشهدا که بعضی جایز
این را جایز دانسته اند ولیکن اظهر و اشهر آنست که غنا کردن در اینجا نیز حرام است و این
استثنا صحیح نیست و چنانچه غنا کردن حرام و از کبایر است استماع آن نیز چنین
و مراد از آن گوش دادن [illegible] و طلب است پس شنیدن آن
بدون قصد حرام نیست و ظاهر اینست که حرمت غنا و استماع آن مخصوص
به آن صورتی که علم [illegible] آواز غنا است پس اگر شک کنند در آن
حرام نخواهد بود [illegible] شامل خواهد بود و دیگر
غنا را [illegible] مشهور آنست که در منع غنا رجوع
میشود بعرف [illegible] غنا خوانند گویند حرام است
خواه مشتمل باشد بر ترجیع صوت و طرب یا نه یکی از این دو امر [illegible]
متحقق نشود حلال است [illegible] است اگر شک شود در صدق [illegible] ولیکن
[illegible] بمقام از جهت [illegible] از شهادت [illegible]
مات از [illegible] ضعف [illegible] مشکل خواهد بود [illegible]
٣٨ غیبت است [illegible] حرمت آن نیست مگر [illegible] کبیره بودن آن

اشکال است و لیکن دور نیست که از کبایر باشد پس خارج عدالت و موجب فسق خواهد
بود و آنچه حرام است غیبت اهل ایمان است پس غیبت کفار و مبتدعان و سایر فرق
شیعه حلال است و چنانچه غیبت کردن حرام است استماع و گوش دادن نیز حرام است
بلکه غرض از استماع رد غیبت باشد چه استماع در این وقت جایز بلکه مستحب است
ظاهر آنست که رد کردن غیبت در صورت استماع بلکه سماع واجب خواهد
بود و در کبیره بودن استماع محرم اشکالی است مراعات احتیاط در اینجا او
لی است و مراد از غیبت حرام آنست که در حال غائب بودن برادر مؤمن در حق
او چیزی بگوید که او را ناخوش آید اگر بشنود که فلان در حق او چنین سخنی
گفته است و مثل گفتن است اشاره کردن و بدست و سایر جوارح و کنایه بقول یا فعل یا بغیر
ذلک نیز و در آن امری که ذکر او ناخوش میآید مؤمن را میان نقص بدنی
و عیب نسب یا خلق یا افعال و شرط است در حرمت غیبت که آن شخص که ذکر میشود
به بدی تعیین شود پس تعیینی نشود چنانچه ... بود هم چنین شرط است در
حرمت که آن امر که ذکر میشود غیبت و نقص باشد در عادت پس اگر ذکر چیزی که
کمال است غیبت نیست اگر چه آن شخص را ناخوش آید و اگر در شخص عیبی گفته شود که در
او موجود نباشد این ذکر غیبت نیست اگر چه حرام است و آنرا بهتان گویند بدانکه استثنا
شده از غیبت محرم چند موضع که غیبت در آنها حرام نیست و ذکر آنها بنحو اجمالی

در نه چیز

در نه چیز خالی از فائده نیست تفصیل را از هدایة الانام طلب کنند ۱ غیبت
کردن کسی بعنوان تظلم در نزد کسی که امید دارد از او دفع ظلم را ۲ غیبت
کردن بقصد نهی از منکر در وقتی که شرایط آن موجود باشد ۳ غیبت کردن
کسی که متجاهر است بفسق و گناهان را آشکارا مرتکب شود در صفاتی
است ۴ دور کردن مسلمانان است از افتادن در شر و فتنه و ظاهر کردن
بدعت اهل بدع و گمراه کردن ... مطلبی است با آنکه مسلمانان گمراه
هالک ابدی نشود مثل اظهار عدم قابلیت مفتی و قاضی و نحو این این صنف
از غیبت از اهم طاعات و اعلی درجات ارشاد و کفالت ایتام است
که از امام خود منقطع شده اند و دخل نهی از منکر ندارد و چه این دو
نوع اند بنائی از یکدیگر چنانچه در مقاصد بیان کردیم ۵ نصیحت کردن
مستشیر است و مراد از این است که اگر مؤمنی با مؤمنی مشورت کند در
اینکه مال خود را بدهد بفروشد یا دختر خود را باو تزویج نماید یا نحو این از برای
آن شخص است که در مقام عیوب آن شخص را ذکر کنند از جهت دفع ضرر از
مؤمن ۶ استفتا است و مراد از آن آنست که اگر اراده دارد که از فقهی
سؤال کنند از مسئله که در آن غیبت شخص معینی مذکور میشود جایز است
این استفتا بشرطیکه از برای مستفتی در استفتا راهی نباشد مگر تصریح کردن بعیب

آن شخص مثل ۷ جرح کردن شاهد در راوی حدیث است بتفصیلی که در محلش
مبین است ۹ اینست که انسان معروف باشد باسمی که مشعر باشد بعیب او مثل فلان
کور یا لنگ یا نحو اینها از عیوب و رسوم جایز است غیبت کردن او بذکر
این اسم بتفصیلی که در مقام دیگر گذشت ۱۰ تخطئه کردن علما و بیان غلطهای ایشان
و اقامه کردن دلایل و براهین بر فساد آرای ایشان است و این تخطئه جایز است
بی اشکال بلکه جایز است بعض از علما در علم دینی از فقه و نحو آن باشد یا در علم
دیگر ٥ اینکه بعضی از علما است بر بعضی و این جایز است فی الجمله بی اشکال
و هم چنین است تفضیل بعضی از ارباب صناعت بر بعضی دیگر از آن ۱۱ اینست که اگر
عددی که با آن اثبات میشود زنا یا لواط یا نحو آن که موجب حد یا تعزیر است
شرعا مطلع شوند بر زنا یا نحو آن میتوانند که در حضور حاکم بصورت شهادت
در حضور فاعل و غیبت او ذکر آن فاحشه نمایند یا اینکه مستلزم غیبت است قطعا
۱۲ بعضی گفته اند که اگر دو نفر مطلع باشند بر معصیت کسی میتوانند که بحضور
حاکم بصورت شهادت در حضور فاعل و غیبت او ذکر آن فاحشه در میان خود
آن را ذکر نمایند بدون اینکه کسی دیگر بشنود و این حکم خالی از اشکال نیست
مراعات احتیاط اولی است ۱۳ جایز است که موضعی را غیبت کنند از جهت دفع
ضرر از او مثل اینکه امام جعفر علیه السلام مذمت کرد زراره را در میان مردم
تا اینکه

تا اینکه مخالفین او را از خواص آن جناب ندانستند و باین سبب
او را اذیت نمایند اینست مجملی از مستثنیات غیبت و در اینها در مستثنی
منه تفصیلی است که در هدایت الانام ذکر کردیم البته در کشف آن رجوع ای
ذکر میشود چیزی که واقع شده است او را این و چیزه نیست احباب در اینجا نوشته بوده
نیست ۲۹ استعمال کردن آلات لهوات مثل عود و طنبور و چنگ و نای
و نحو اینها از آلاتی که معروف است در میان ارباب لهو اشکالی در حرمت
استعمال آن نیست و در کبیره بودن این اشکالی است ولیکن در بیت
که از کبایر باشد و چنانچه استعمال آن حرام است گوش دادن با آن نیز حرام است
و ظاهر اینست که این استعمال از کبایر است و ظاهر اینست که از این حکم مستثنی است
استعمال دف در عروسی و ختان چنانچه مشهور است و احوط اینست که دف خالی باشد
از حلقهایی که بر دور دف قرار میدهند و احوط از این ترک استعمال آن است مطلقا
۴۵ بازی کردن بنرد و یا شطرنج و غیر آن از آلات قمار است شهرت در حرمت
آن نیست و اظهر و اشهر اینست که از کبایر است و موجب فسق در شهادت
و غیر آن است در حکم مثل گورستان اینکه مقصود از بازی کردن محض لهو
الله از باشد یا غرض تحصیل حذاقت و مهارت باشد یا مقصود تحصیل مال باشد و به
نقاد برای فعل حرام و از کبایر خواهد بود ۴۱ پوشیدن حریر و طلا است از برای

در حرمت این دو فعل خلافی و اشکالی نیست و در بودن اینها از کبایر خلاف است
اقوی اینست که از کبایر هستند ۴۲ حسد و بغض داشتن مؤمن است و اشکالی در
در حرمت این دو امر نیست و در کبیره بودن اینها اشکالی است و احتیاط در این است
که باظهار این دو امر را ملحق بکبایر نمائیم در این مقام تحقیق حق و تفصیلی است
که در هدایة الانام ذکر کردیم البته باید رجوع شود از جهت وقوف بر حقیقت
امر ۴۳ هجو کردن مؤمنین است چه این فعل حرام است و کبیره است فی الجمله علم
آن در کتاب مسطور است باید مراجعه نمایند ۴۴ تشبیب زن معینی است که بر
کسی حلال نباشد و مراد از تشبیب اینست که اظهار عشق دلرا از شوق وصل نماید
با آن زن و ظاهر کنند و جدوت طرا را از ذکر محاسن و شمایل آن زن و بیان
کند جای عشق و النسبت باو و در حرمت و کبیره بودن آن تفصیلی است که در هدایة
الانام مسطور است ۴۵ اصرار کردن بر گناهان صغیره است جماعتی این را از کبایر
شمرده اند بیان آن ان الله میا به ۴۶ گناهان دیگر است که از قرآن مجید العجاد
نار بر هر یک از آنها مخصوص شده و در پنجاه و کور رفته چه آنها از کبایر نه بملا
حظهٔ قاعده که در اینجا ذکر شده سیم از آن امور موقوف علیها بیان
سایر چیزهای است که متعلق است بعدالت و ذکر آنها علی سبیل الاجمال ادبیان
عود کردن عدالت است بتوبه بدانکه اگر آن کبیره که ارتکاب شده و سبب

فعل آن

فعل آن عدالت زائل شده غیر قذف است پس انفکاک عدالت بر میگردد بتوبه
و احتیاج نیست بتحقیق امر دیگر مثل عمل صالحی و نحو آن بعد از توبه بلی اگر توبه
موقوف باشد باداء حق الله یا حق الناس از جهت اینکه آن کبیره که بعمل آمده
ترک نماز یا اکل مال یتیم است پشیمانی فقط کافی نیست از تحقق توبه بلکه
لازم است که این حق ادا شود و ظاهر اینست که مجرد اظهار کافی نیست در
حکم بعود عدالت بلکه شرط است در حکم که ظن داشته باشد باینکه این شخص
در دعوی توبه صادق است و در وقتیکه این مظنه حاصل شد حکم میشود به
عدالت او خواه قادر باشد بر تحصیل علم بصدق او یا نه و اختبار کردن
اینشخص را در مدتی که با آن مظنه حاصل شود بعود عدالت شرط نیست
در حکم بعود آن بلکه مظنه کافی است خواه باین اختبار حاصل شود یا بنحو دیگر
و اگر آن کبیره قذف باشد در عود عدالت بمجرد توبه از آن خلاف است اقوی
در نزد فقیر اینست که اگر رجل عادل باشد و قذفی از او صادر شود که موجب
زوال عدالت او شود عود میکند عدالت او باینکه توبه بکند و اصلاح کند
باینمعنی که بر این حالت مستمر باشد فی الجمله ولیکن احوط اینست که اعتبار
صدور عمل صالحی از ذکر و تسبیح و نحو آن شود و لازم است در عود عدالت
بتوبه که پشیمانی او از خوف خدا باشد پس اگر ندامت او از جهت باشد

که باعتبار ظهور فسق او مردم از او نفرت کرده‌اند و دفع او از دلها
بیرون رفته توبه میکند تا اعتبار او در میان ناس موجود و بجای اول
شود اعتباری باین توبه نیست و این شخص بفسق خود باقیست ۲ در بیان
حکم گناهان صغیره است و مراد از صغیره علی الاظهر و الاشهر آن گناهی است که وعده آتش
بر آن بخصوصه در قرآن مجید نشده باشد و حق اینست که صدور گناه صغیره
باعث زوال عدالت نمیشود پس شرط نیست در تحقق عدالت اجتناب از
جمیع گناهان چنانچه مشهور است ولیکن اگر اصرار شود بر صغیره بی اشکال عدالت
زایل میشود چنانچه با ارتکاب کبیره زایل میشود و در تعیین معنی اصرار
بر صغیره که قادح عدالت است باتفاق اختلاف عظیم و اقوال بسیار است
آنچه بنظر قاصر میرسد اینست که بسیار بجا آوردن گناهان در وقتی که مقام
آن معصیت شود بنظر او آید بای معنی که فعل او در ثبوت بیشتر از ترک باشد
اصرار بر صغایر و قادح بر عدالت است خواه از یک نوع باشد یا از انواع
مختلف و خواه این کثرت با تحلل عزم بر عود باشد یا نه ولیکن توبه متخلل
نشود و هم چنین است اگر فعل صغیره دائم باشد و اگر صدور صغیره از و نادر
باشد نه غالب و نه دائم قادح عدالت نیست اگر چه توبه متحقق نشود و هم چنین است
اگر صغیره از و صادر شود با عدم خطور عزم بر فعل یا توبه بخاطر شی و اگر صغیره

ازو مکرر

از و مکرر صادر شود و عزم بر اعاده متخلل نشود بلکه این تکرار بین باب الاتفاق
باشد پس اگر بحدی دوام یا اغلب برسد داخل در اصرار است و اگر از و صغیره
صادر شود و عازم بر عود آن باشد ظاهر در نزد فقیر این است که این داخل در اصرار
و قادح عدالت نیست بلی اگر با عزم بر عود صغیره مکرر از و صادر شود گاهی اصرار
بر آن صدق میکند در عرف و در ثبوت قادح عدالت است و گاهی صدق نمیکند
در ثبوت قادح عدالت است باتفاق والله اعلم باحکامه ۳ در بیان حکم
مروت است بدانکه کثیری از علما مروت را جزء عدالت دانسته اند و گفته اند
که با انتفاء مروت عدالت منتفی شود و تفسیر کرده اند مروت را بمجانبت نفس خود
از چیزهائی که عیب است در میان مردم و باعث خجالت آن و نفرت عامه ناس
میشود از آن مثال اینکه فقیه لباس منکر با این پوشد و تاجر لباس حمالی پوشد
و مثل خوردن در بازارها و مجامع ناس و بول کردن در راهها در وقتیکه مردم
از آن عبور میکنند و بوسه دادن زن خود را در میان مردم و امثال این
این سخن در نزد فقیر خلاف تحقیق است و حق این است که اعتبار مروت شرط
نیست در تحقق عدالت و قبول از شهادت و صحت امامت و نحو آن چنانچه
مختار جماعتی از قدما و متاخرین و آنچه از باب قول اول ذکر کرده اند محتمل است
بنظر فقیر از جهات عدیده که ذکر آنها در رد لایل العباد بر وجه مبسوط و مفصل واقع شده

و مجملی از آن را در هدایة الانام ایراد نمودیم بآن مراجعه شود و بالجمله مراد
بآن معنی که مذکور شد معتبر نیست وجود آن در صحت امور شرعیه که معتبر است
عدالت در آن ۴ شبهه نیست که عدالت امام شرط است از برای صحت اقتدا به او
چنانچه دانستی ولیکن اشکال در این است که آیا شرط عدالت واقعیه است یا ظاهریه
و بنا بر اول آیا شرط صحت نماز امام نیز هست یا نه مسئله در غایت غموض و
اشکال است تحقیق و تفصیل آن را در دلایل العباد و خلاصه فتاوی آن را با جمله
از اشارات در هدایة الانام ذکر کردیم آنچه ذکر آن مناسب این وجیزه است
این است که حق در مسئله بنظر قاصر این است که شرط عدالت واقعیه است از
برای صحت اقتدا نه عدالت ظاهریه و نه واقعیه از برای صحت امامت
امام و صحت نماز او و بنابرین اگر ماموم کوتاهی کند و امام را عادل بشناسد
بنحوی که تکلیف او است ولیکن امام خود را فاسق کند و با این حال امامت کند
نماز ماموم که با اقتدا واقع شده صحیح است بلکه از برای او ثواب نماز جماعت
ثابت است و برای او گناهی در امامت نیست و بنظر عدالت امام است عدالت
مفتی و قاضی و وصی و شاهد طلاق و نحو آن چه این اشکال و احتمالات در آنها
جاری نیست این آخر کلام در مسئله عدالت که مجملی است از تفاصیلی که در هدا
یة الانام مسطور است و آن خلاصه‌ای است از فتاوی و مقاصدی که در دلایل العباد

باحتجاج

باحتجاج تام و استدلال کامل مذکور و مبین است و این جمله از خلاصه اگر
اگرچه مطول و مبسوط است بملاحظه وضع این وجیزه ولیکن از جهت کمال
احتیاج عامه مکلفین بمعرفت این مسئله چاره از ذکر این مقدار از
مقاصد متعلقه به بسط که گذشت نبود ان شاء الله بتایید و توفیق حضرت
اهل ایمان از این بهره ور گردند سادس از شرایط امام طهارت مولد است
باین معنی که حرام زاده نباشد و از زنا متولد نشود پس اگر امام حرام زاده باشد
بی اشکال و خلاف اقتدا به او صحیح نیست اگر علم داشته باشد و اگر شک داشته باشد
در طهارت مولد او اقوی این است که اقتدا به او صحیح است چنانچه اگر علم دارد
بطهارت مولد او بی اشکال اقتدا به او صحیح است پس شرط صحت اقتدا
این است که علم نداشته باشد که امام زنازاده است خواه علم داشته باشد بانکه حلال
زاده است یا شک کند در آن دویم از شرایط امام که شرط امامت او است
نسبت بطایفه مخصوصه چند چیز است اول جایز نیست از برای ایستاده که به نشسته
اقتدا کند باین معنی که اگر از برای کسی عذری باشد از مرض و نحو آن که تکلیف
او بسبب آن عذر این است که نشسته نماز گذارد جایز نیست از برای کسی که صاحب این
عذر نیست و تکلیف او این است که ایستاده نماز گذارد که با او اقتدا کند خواه
ایستاده نماز گذارد یا بتبعیت امام بنشیند و نشسته نماز گذارد پس شرط است

در صحت اقتداء قائم که امام او قائم باشد پس اگر بقاعده اقتدا کند نماز او
باطل خواهد بود و اما اقتداء قاعد بقاعد پس البته آن صحیح است و ضرری ندارد
و هم چنین است اقتداء قاعد بقائم چه این نیز صحت دارد و مثل اقتداء
قائم بقاعد است اقتداء قاعد بمستلقی و مضطجع چه این نیز صحیح نیست و اقتداء
مستلقی و مضطجع بقاعد صحیح نیست و بالجمله کسیکه تکلیف او این است که در
مرتبهٔ نماز گذارد نمی تواند امامت کند از برای مماثل خود و کسیکه در مرتبهٔ
ادون است و جایز نیست امامت او از برای کسیکه در مرتبهٔ اعلی است دویم
جایز نیست که قاری اقتدا کند بامی و مراد از امی کسی است که حمد با سوره یا
الجاحی انها را اگر چه حرفی باشد یا صفت لازمه باشد بر وجه صحیح نتواند
ادا کند و نتوانستنی از جهت جهل باشد نه از جهت آفتی و مراد از
قاری آن است که تمام حمد و سوره را بر وجه صحیح تواند ادا نماید چنین
کسی نمی تواند بامی مذکور اقتداء نماید اگر چه مستجمع شرایط دیگر باشد و جاهل
مفروض منافی این نیست چه می شود که از روی تقصیر نباشد مثل جاهل در
اوایل تکلیف با تحقق طلب علمی که لازم است بر او پس ممکن است جمع
میان این جاهل و عدالت شرعیه و جایز است که امی امامت کند از برای
امی دیگر با مساوات ایشان در تشخیص مجهول با اینکه نقصان ها مثل هم باشند

بشرطیکه هر دو عاجز باشند از تعلم از جهت تنگی وقت و نحو آن و نتوانند که
اقتدا کنند بشخص قاری که صلاحیت امامت داشته باشد یا بشخصی که قرائت
او اتم باشد از قرائت این دو نفر پس هر گاه دو نفر حمد را بدانند و سوره
را ندانند و در تحصیل تقصیر نکرده اند و نمی توانند که از جهت تنگی وقت یا نحو آن
که سوره را تعلم گیرند و ممکن نیست ایشان را که اقتدا کنند بشخصی که تمام حمد
و سوره را بداند یا تمام حمد و بعض از سوره را بدانند جایز است از برای یکی
از این دو نفر که با استجماع شرایط امامت کند از برای دیگری و بقیهٔ
از فروع مذکوره صور بسیاری است که احکام آنها در هدایة الانام مذکور
است و اگر امام قادر است بر قرائت واجبه در فرائض یومیه ولیکن عاجز است
از ادای اذکار واجبه کلاً یا بعضاً احوط ترک اقتدا باو است مطلقا سیم
کسیکه لحن میکند در قرائت جایز نیست از برای او که امامت کند از برای
کسیکه لحن نمی کند در قرائت خواه قادر باشد بر اصلاح و تصحیح
لحن خود یا نه و خواه لحن باعث تغییر معنی شود یا نشود پس کسیکه تا انعمت
را ضمه و هم یا میم بسم الله را فتحه و هم با ضمه دهد نمی تواند که امامت کسی کند
که اینها را صحیح می خواند بلکه در صورتیکه لاحن قادر است بر اصلاح لحن
خود و با اینحال اصلاح را ترک نماید و نماز گذارد نمازش فاسد است

اقتدا بشمار رفته بالضرورة جایز نیست واگر لاحن عاجز باشد از تعلم واصلاح
لحن خود جایز است که امامت کند از برای لاحن دیگر که او نیز عاجز است از
اصلاح لحن خود بشرطی که موضع لحن ایشان متحد باشد ولحن امام بیشتر از
لحن ماموم نباشد واقتدا ایشان بکسی که لاحن نیست ممکن نباشد واحکام
صوریکه از فقد یکی از فنون حاصل میشود در هیئت الائمه مذکور است
در وقت حاجت بآن رجوع شود ومراد از لحن درین مقام این است
که تغییر حرکت شود واختلاف حرف یا تشدید یا صفت لازمه داخل است
در ائمه بودن که مذکور شد چهارم جایز نیست از برای کسیکه در زبان او آفتی
که نمیتواند قرائت را بروجه صحیح ادا کند که امامت کند از برای کسیکه
سالم است ازین آفت وقادر است بر قرائت صحیح پس کسیکه از جهت آفت
زبان را لام بگوید وشین را سین گوید یا نحو این نمیتواند امامت کند
از برای کسیکه سالم است ازین اشکالی وخلافی در اینجا نیست وجایز است
از برای موف الثغ که امامت کند از برای مثل خود بشرطی که موضع
غلط ایشان یکی باشد وغلط امام زیادتر از غلط ماموم نباشد واقتدا کردن
بکسی که سالم است ازین آفت وقرائت او صحیح است ممکن نباشد وسایر فروع
این مسئله در کتاب مذکور ثبت است بآن رجوع شود پنجم جایز نیست

که لال امامت کند از برای قاری بی اشکال وخلاف ولیکن امی تواند از برای مثل خود
امامت کند در وقتیکه عاجز باشند از اقتدا کردن بقاری ششم جایز نیست
که زن امامت کند از برای مردان پس شرط است در صحت اقتدا بمرد که امام مرد باشد
واظهر واشهر این است که زن میتواند از برای زن امامت کند در فرایض یومیه
با استجماع سایر شرایط ولیکن اولی واحوط ترک این اقتدا است بدانکه درانجا
امور است که بعضی از علما آنها را ازین نوع از شرایط دانسته اند ۱ علی ابن
بابویه قائل شده باینکه جایز نیست که حاظر اقتدا کند بمسافر یعنی امامت مسافر
از برای حاضر جایز نیست واز برای مسافر جایز است معظم علما گفته اند
که اقتدا حاضر بمسافر جایز است ۲ صدوقان قائل شده اند باینکه اقتدا مسافر
بحاضر جایز نیست پس حاظر نمیتواند امامت کند از برای مسافر ومشهور در
میان اصحاب ما جواز این اقتدا است اقوی در نزد فقیر درین دو صورت
جواز اقتدا است بی اشکال وشرطیکه ذکر شد ضعیف است ۳ امامت
کردن صاحب عیب جذام وابرص است از برای کسیکه سالم ازین دو عیب باشد مسئله
در غایت اشکال است احوط این است که این دو نفر امامت نکنند اصلا
خواه از برای مثل خود باشد یا از برای سالم ازین عیب اگرچه قول
بجواز امامت یکی ازین دو نفر از برای مثل خود خالی از قوت نیست

۴ شیخ طوسی که حد شرعی بر او جاری شده نمی‌تواند امامت کند مگر از برای مثل خود و
جماعتی گفته‌اند که امامت او جایز نیست مطلقا و مشهور میان متأخرین جواز امامت
اوست مطلقا با کراهت اقوی در نزد فقیر این است که اگر این محدود توبه کرده
بنحوی که محکوم است بعدالت شرعا می‌تواند از برای مثل خود امامت کند و احوط
در امامت او از برای غیر مماثل خود رعایت قول بحرمت است پس جایز نیست
این امامت ۵ بعضی گفته‌اند که جایز نیست از برای اغلف که ختنه نکرده امامت
کردن و جمعی گفته‌اند که جایز است با کراهت اقوی در نزد فقیر این است که اگر
در ختنه نکردن تقصیری ننموده جایز است از برای او امامت و لیکن مکروه است
و اگر این ترک از جهت باکی در دین و تقصیر است امامت کردن او جایز نیست ۶
امامت اعرابی است از برای مهاجرین شیخ در کتب خود قائل شده بمنع و مشهور
جواز این است با کراهت و درین تفصیلی است که در هدایة الانام ذکر کردیم
باآن رجوع شود ۷ سید مرتضی قائل شده باینکه جایز است امامت کردن متیمم
از برای کسانیکه با وضو میباشند و مشهور میان علما جواز این امامت است
با کراهت و اقوی در نزد فقیر این قول است پس جایز است از برای کسیکه
با وضوست یا با غسل که اقتدا کند بامامی که با تیمم است و لیکن ۸ شیخ
طوسی ره فرموده که کسیکه مقید است نمی‌تواند از برای کسیکه رها است
امامت کنند

امامت کند و کسیکه صاحب فالج است نمی‌تواند امامت کند از برای صحیح و ظاهر
جماعتی کراهت امامت صاحب فالج است حق در نزد فقیر این است که اگر مقید
و صاحب فالج قادر نیستند که جمیع افعال نماز را بر وجه صحیح بجا آورند احوط بلکه
اقوی ترک اقتدا کردن بایشان است و اگر قادر باشند بر آن جایز است امامت
کردن ایشان مطلقا با کراهت ۹ شیخ طوسی فرموده که جایز است که بنده
امامت کند از برای احرار و از برای موالی خود می‌تواند امامت کند و جمعی گفته‌اند
که جایز است امامت بنده مطلقا و حق در نزد فقیر این قول است و لیکن اولی این است
که از برای غیر موالی خود امامت نکند و احتیاط نیز درین است دیگر از شرایط صحت
اقتدا و نماز جماعت که شش امر است که صفات و احوال امام نیست بلکه خارج از
این است چند چیز است اول این است که شرط است در صحت اقتدا که ماموم ملحق شود
بامام در اول رکعت که قیام است یا بعد از آن مادامیکه امام سر از رکوع بر ندارند
پس اگر ملحق شود بامام در حینی بلند کردن امام سر از رکوع یا در حالت قیام
قیام بعد از آن یا در حالت سجود یا تشهد که نیت کند اقتدا کند و تکبیرة الا
حرام بگوید و در یکی ازین حالات بامام ملحق شود این اقتدا باطل است و نماز
ماموم صحیح نیست پس محل الحاق رکعت اول است تا آخر رکوع بتفصیلی که در هدایة الانام

میشود و در وقتیکه ماموم ملحق شود باامام در جزئی از اجزاء این ممتد و محدوده
اقتداء او صحیح است بالاتفاق ظاهر اگر این الحاق پیش از رکوع باشد و علی الاظهر
الاشهر اگر این الحاق در حالت رکوع باشد و اگر الحاق پس از انقضاء این امور
محدوده است این اقتداء او باطل است دویم از شرایط این است که جسم حایلی نباشد که
مانع شود از مشاهده کردن ماموم مر امام را در همه احوال نماز یا از مشاهده
کردن ماموم دیگر را که اقتداء او بر وجه صحیح شده است و بعبارت دیگر شرط است
انتفاء حایلی که مانع باشد از مشاهده کردن ماموم امام را یا کسی که می بیند بلا واسطه
یا بواسطه پس شرط است انتفاء حائل میان امام و صف اول تا امام را ببینند و میان
صف اول و صف ثانی و صف ثالث تا صف ثالث مشاهده کنند صف ثانی را که مشاهده
میکنند صف اول را که امام را مشاهده میکنند و همچنین است حال نسبت بسایر صفوف
پس اگر میان امام و صف اول حایلی باشد که مانع شود از مشاهده و صف اول
امام را نماز صف اول باطل است و همچنین است نماز هر کسی که در پشت سر این صف
میباشند چه نماز ایشان نیز درست نیست بشرطیکه مشاهده امام نکنند اگر میان صف اول
و صف ثانی حایلی باشد که مانع باشد از مشاهده و صف ثانی صف اول را یا امام را نماز
صف ثانی باطل است و همچنین است نماز هر کسی که در پشت سر صف ثانی میباشند بشرطیکه

امام را کسی که امام را می بیند نه بینند و همچنین است حال سایر صفوف و بالجمله
هر کس در پشت سر حایل باشد نماز ایشان فاسد است اگر حیلولت نسبت بجمیع
باشد و اگر حیلولت نسبت به بعضی باشد نماز آنها فاسد است و تا آنکه حیلولت
نسبت بایشان نیست نماز ایشان صحیح است اگر مانع از جهت دیگر نباشد
مثل اینکه صف دویم نسبت بحایل و بلندی نشسته باشند که امام را نه بینند بانحوای دقیقه
نیست در حایل میان دیوار و چوب و جامه و نحو آن از اقسام حایل و حاصل
مقام این است که اگر ماموم می بیند امام را یا ماموم را که امام را می بیند بواسطه
یا بلا واسطه نماز او صحیح است و شرط نیست که آنکسی که او را می بیند از امام یا ماموم که در
پیش روی او باشد بلکه اگر در یمین او یا یسار باشد کافی است در وقتیکه این شرط
حاصل شد نماز او صحیح است اگر مانعی از راه دیگر نباشد و اگر این شرط متحقق
نشد نماز او باطل خواهد بود و از برای شرط فروع و تفریعات که محل اشتباه
جمعی از اعاظم شده جمله از آنها را در هدایة الانام ذکر کردیم باید رجوع شود
بدانکه تاریکی شب و دود و نحو آن از اموری که مانع از مشاهده می شوند
و در عرف آن را جسم نمی گویند داخل حایل نیستند پس اقتداء کردن در
تاریکی شب صحیح است با آنکه در کار نیست و اقتداء کور یا کسی که در چشم دارد

بالفعل اثر برای او مترتب شود ممکن نیست صحیح است چه در این مقامات حاصل مو
جود نیست بدل آنکه حایلی که وجود آن مخل است آن چیزی است که مانع شود از مشاهده
امام یا مثل او در جمیع حالات نماز در آن باب معتبر یا وجود آن در هیچ
حالی از احوال نماز مثل قیام و رکوع و سجود و نحو آن مشاهده معتبره متحقق
نشود پس اگر آن حایل منع کند از تحقق آن مشاهده در بعضی از احوال
نماز دون بعضی دیگر مثل آنکه حایل است باشد که مانع شود از مشاهده امام در
حالت سجود و تشهد و مانع از مشاهده او نشود در حالت قیام بلکه با وجود
آن ماموم ببیند امام را در این حالت وجود چنین حایلی ضرر ندارد و نماز
ماموم با وجود آن صحیح است بدل آنکه این شرط مخصوص است با قتدا کردن
مردان پس اگر زن اقتدا کند بمرد شرط نیست در صحت اقتدا او انتفاء
حایل بلکه با وجود حایل اقتدا صحیح است اگر چه احوط ترک آن است سیم
از شرایط این است که موقف امام بلندتر از موقف ماموم نباشد بلکه مساوی
باشد با موقف او یا پست‌تر باشد از آن پس اگر ماموم بر بالای بام باشد و امام
در صحرا بسر این اقتدا صحیح خواهد بود و بلندی موضع ماموم که اقتدا با آن
صحت فرقی نیست در آن میان آنکه آن بلندی از بنا باشد یا بجهت اختلاف

اجزا

اجزای ارض در بلندی و پستی باشد چنانچه بسیار اتفاق می‌افتد و ظاهر این است
که ارتفاع بام از زمین بعید مغتفر نیست که مخل است بر صحت اقتدا چنانچه می‌آید
و اگر موقف امام بلندتر باشد از موقف ماموم پس اگر این بلندی از جهت بنا است
مثل دکان و بام و نحو آن نه از جهت انحدار ارض اقوی و احوط و این است
که اقتدا باو در اینصورت صحیح نیست و مراد نفی مطلق ارتفاع نیست اگر چه
قلیل باشد چه ارتفاع قلیل مضر نیست بلکه آنچه منفی است علویست معتد به که باین
اهل عرف گویند که امام بلندتر از ماموم ایستاده است پس اگر علو معتد به نیست
و باآن در عرف نگویند که موضع امام اعلاست از موضع ماموم اقتدا در این
صورت صحیح است و ظاهر این است که مقدار یک وجب مغتفر است و احوط این است
که از این حد تجاوز نکنند و اگر ارتفاع موضع امام از جهت انحدار ارض
باشد و ارتفاع آن بتدریج باشد که زمین پهن باشد مغتفر جایز است که امام بر
موضع اعلی باشد و ماموم بر موضع اخفض مطلقا و ظاهر این است که علو
دفعی که مانع است از صحت اقتدا اعم است از بنا و حجر آن و منع معتبر نسبت
بموقف امام و ماموم است نه نسبت بموضع جبهه ایشان چهارم شرط است
در صحت جماعت که ماموم دور نباشد از امام بدوری معتد به در عرف که صفوف

متصله در بین میان نباشد و اگر صفوف منفصله در بین میان باشد و دور شود مأموم از
امام به دوری معتد به بسبب این صفوف این دوری مخل است بنماز جماعت اگرچه
بسیار باشد پس اگر اقتدا کنند با امام سی صف مثلا و صفوف متصل باشند بعض
از آنها ببعض از آن شبهه نیست در اینکه این مأموم که در صف سی ام واقع
است دوری او از امام بسیار است ولیکن چون منشأ آن تخلل صفوف متصله
موجب فساد اقتدا نخواهد شد و در تحدید این بعد اشکال و خلاف است
اظهر و اشهر این است که در تحدید آن رجوع بعرف باید نمود پس
اگر دوری بسیار و مفرط است در این وقت اقتدا جایز نیست
چه در این وقت در عرف میگویند که او دور است از امام و اگر بسیار
نیست ضرر ندارد چه در عرف نمیگویند که او از امام دور است و لیکن
احوط و افضل این است که حد در مسجد مأموم از موقف امام
بیش از محل افتادن انسان در حالت سجده نباشد و احوط
از این این است که اعتبار این بعد میان هر موقف شود و اگر میان
مأموم و امام با مأموم واسطه است باید بعد این مأموم را از مأموم متوسط
ملاحظه کرد حاصل پس اگر بسیار و مفرط است ضرر دارد و اگر چنین نیست ضرر
ندارد

ندارد و در وقتیکه بعد مانع نسبت بعضی از مأمومین حاصل شود
نماز او و کسانیکه متأخرند از او فاسد است باید دانست که قرب بامام
یا مأموم قریب باو که باعث صحت اقتدا میشود اعم است از آنکه
این قرب نسبت به پیش روی باشد یا به یکی از دو جانب این شخص از یمین و
یسار چنانچه پوشیده نیست بل آنکه اگر بعضی از برای اقتدا قائم شوند لازم نیست
که آنکه نزدیک است با امام اول تکبیر بگوید و پس از آن کسی که نزدیک اوست تکبیر بگوید و هم
چنین تکبیر بگویند تا باخر رسد بلکه جایز است که آن کسی که دور است از امام به بعد
مفرط اول تکبیر بگوید و بعد از و کسی که واسطه است تکبیر گوید پس رعایت ترتیب
مذکور لازم نیست اگرچه احوط است پنجم شرط است در صحت اقتدا اگر مأموم
مقدم نشود بر امام در ایستادن پس اگر مأموم مقدم شود بر امام در ایستادن
نماز مأموم فاسد است خواه تقدم باین نحو باشد که مأموم در پیش باشد و امام
در خلف او و خواه باین نحو باشد که مأموم در پهلو باشد ولیکن موقف او مقدم
باشد بر موقف امام اگرچه قلیل باشد در همه این صور نماز مأموم فاسد است و فرقی
نیست در این حکم میان واحد و متعدد و مرد و زن و میان آنکه این تقدم در ابتدای
نماز باشد یا در وسط آن و ظاهر این است که در تقدم و تأخر باید رجوع بعرف کرد

وجمعی از بزرگان گفته است شرعا و اظهر و اشهر این است که شرط نیست در صحت
جماعت که امام مقدم باشد بر مأموم در ایستادن بلکه با مساوات در ایستادن
نماز ایشان صحیح است ولیکن احوط این است که امام مقدم باشد بر مأموم در ایستادن
اگرچه قلیل باشد ششم شرط است در صحت جماعت که این شخص قصد کند اقتداء
را پس اگر قصد اقتداء نکند و عقب امام بایستد و قراءت را ترک کند و سایر خواص
مأموم را بعمل آرد نماز او باطل است خواه این فعل از روی علم و عمد باشد یا از جهل
چه جاهل در حکم عالم است و اگر قصد کند مطلق جماعت را نه اقتدا را باین معنی
که قصد کند که این نماز جماعت باشد بدون اینکه قصد کند که من مأموم باشم و فلان امام
امام در این صورت چون انکه اقتدا در میان نیست بلکه ظاهر این است که نماز او
باطل است خواه اینکه بکیفیت نماز منفرد نماز گذارد یا بکیفیت جماعت هفتم
شرط است در صحت اقتدا اگر آن امامی را که اقتدا باو کنند معین نماید پس اگر
جماعتی در پیش رو این شخص ایستاده باشند و همه عادل باشند و این شخص
قصد کند اقتدا بیکی از این اشخاص را بدون تعیین امام نماز او فاسد است و تعیین
لازم گاهی باسم معروف میشود و گاهی بصفتی که مخصوص است به شخص معینی مثل
اینکه قصد کند که اقتدا میکنم بشخص عالمی که موصوف است بصفات که او از فلان

بلدست

بلدست و فرض شود که چنین موصوف منحصر باشد در شخص معینی و این مأموم نیز
این را بداند و گاهی باین نحو میشود که میداند که این شخص حاضر موصوف است
به صفات امام و جامع شرایط امامت است و اسم و صفت او را نمیداند و قصد
میکند اقتدا باین شخص معینی را و از برای این شرط فروعی است که در کتب
الانام مسطور است در معرفت آنها و تفاصیل سایر شرایط و فروع آنها باین
رجوع شود هشتم شرط است در صحت نماز جماعت که اقتدا بیک امام عادل
معینی شود پس اگر در پیش رو دو نفر ایستاده باشند و هر دو عادل و مستجمع شرایط
امامت باشند و قصد کند اقتدا کردن بهر دو را باهم این اقتدا بلا اشکال باطل
بلکه لازم نیست بر امام که قصد امامت کند تا نماز جماعت و اقتدا کردن
باو صحیح باشد پس اگر امام صاحب این قصد نباشد و باو اقتدا کنند این جماعت
صحیح است خواه اقتدا در ابتدای نماز شود یا در وسط آن بلکه میگوییم که صحیح است
نماز جماعت با قصد امام عدم امامت را مثل اینکه از او خواهش کنند امامت
را و او قبول نکند و بقصد عدم امامت عزم داخل در نماز شود بعد از آن
قوم باو اقتدا نمایند این اقتدا صحیح است و بالجمله همینکه امام موصوف است
بصفات امامت اقتدا کردن باو صحیح است خواه قصد امامت کند یا نه و خواه راضی

باشد که با او اقتدا کنند یا نه **نهم** از شرایط صحت جماعت که اقتدا
شود بکسی که ماموم است پس اگر جماعتی منعقد شود در میان مأمومین عادلی
باشد و این شخص صف آن عادل باشد و با او اقتدا کند این اقتدا صحیح نیست
و نماز این شخص فاسد است بی اشکال **دهم** شرط است در صحت اقتدا
که اقتدا کند بکسی که اقتدا باین شخص نکرده باشد و هر یک اقتدا کنند بدیگری
دو صفت ماموم را بعمل آرد نماز هر دو فاسد است و اما اگر قصد کنند هر یک
امامت دیگری را و نماز را بنحوی که وظیفه امام است بعمل آرد نماز هر دو
صحیح است **یازدهم** از شرایط صحت اقتدا این است که در صورت اختلاف
فرض امام و فرض ماموم این دو فرض در نظم و هیئت موافق باشند مثل
اینکه فرض امام ظهر باشد و فرض ماموم عصر یا فرض امام ظهر باشد ادا
فرض ماموم ظهر باشد قضا و نحو این پس هرگاه در نظم و هیئت مخالف
باشند مثل اینکه ماموم در نماز ظهر اقتدا کند با امامی که نماز آیات میخواند
و بالعکس در اینجا بی اشکال اقتدا صحیح نیست در صورت توافق در نظم
و هیئت اظهر و اشهر این است که جایز است اقتدا کردن در این مقام مطلقا
خواه در میان دو نماز اختلاف نوعی و یا صنفی یا نحو این داشته باشند یا نه

پس

پس جایز است اقتدا کردن نماز ~~زلزله بکسوف~~ و بعکس ظهر بعصر و بعکس و اقتدا
کردن هر یکی از نمازهای پنجگانه یومیه بدیگری و اقتدا کردن نماز زلزله بکسوف
و بعکس **اما مقام دویم** که متعلق است باجزائی که گوییم که مراد دیگر اجزائیست
که بسبب خصوصیت جماعت از برای نماز ماموم ثابت است نه اجزای نماز یومیه
مطلقا چنانچه واضح است و این اجزائی که بسبب جماعت ثابت است و خاصه
نماز ماموم چند چیز است **اول** متابعت کردن امام است در افعال و مراد از
فعل فعل غیر قولی است نه فعلی که شامل قول نیز باشد پس غرض این است که ماموم
باید در افعال نماز که اقوال نیستند قیام و رکوع و سجود و نحو آن متابعت امام کند
اصل ائتمام و اقتدا بعمل آید و شبهه نیست در وجوب این متابعت بر ماموم
و عدم جواز اخلال بآن عمدا و این وجوب [وجوب] اختصاصی ندارد با افعال واجبه
بلکه در جمیع افعال نماز جاریست خواه واجبه باشند یا مستحبه اصلیه باشند یا تبعیه پس
در جلسه استراحت و هوی از جهت رکوع یا سجود و نحو این متابعت لازم است
و نمیتواند ترک متابعت در اینها نماید پس متابعت امام لازم است در جمیع
افعال نماز بلکه حقیقت اقتدا و حصول جماعت به تحقیق این عام فعل عام است
و مقصود از لزوم متابعت بر ماموم در جمیع افعال است که ماموم در هیچ فعلی

از بین افعال بر امام مقدم نشود و پیشی از امام آن فعل را بجا بیارد و پس اگر پیشی
امام ظن شود از برای رکوع یا سجود و یا داخل در رکوع شود یا نحو آن از روی
عمد متابعت لازمه بعمل نمی‌آید و اقوی این است که شرط نیست در تحقق آن
که مأموم در جمیع افعال متأخر باشد از امام بلکه حاصل میشود متابعت وا
جبه باینکه مأموم و امام فعل را یکدفعه باهم بجا آرند و تقدم و تأخر در میان
ایشان در بین فعل نباشد پس متابعت لازمه چنانچه حاصل میشود به تأخر
مأموم از امام و هم چنین حاصل میشود با قران او و با امام پس واجب قدر
مشترک میان آن دو امر است که راجع میشود بعدم تقدم مأموم بر امام
در افعال و لیکن احوط رعایت تأخر مأموم است از امام بشرطیکه مفرد
زیاد نباشد که با آن اقتداء و ائتمام صدق نکند پس قدر مشترک جزء واجب است
و تأخر مأموم از امام جزء احتیاطی استحبابی است آنچه مذکور شد حکم نفس
افعال نماز است که از اول نماز تا آخر آن به تدریج به نحو انفصال موجود میشوند
و اما آداب و کیفیت افعال پس لازم نیست متابعت در آنها پس اگر امام در
رکوع دو زانوی خود را بعقب برده باشد یا مستحب دیگری را رعایت نماید یا امام
در حالت تشهد به تورک بنشیند یا نحو این مأموم لازم نیست که رعایت
آن

آن کیفیت نماید و فعل را بهمان حالت ادا نماید پس جایز است از برای
برای موافقت و مخالفت در آنها و میتواند بجا آرد چیزی را که امام آن را ترک
نماید و ترک چیزی را که امام آن را بعمل آورد **دویم** لازم است متابعت کردن
امام در تکبیرة الاحرام پس جایز نیست از برای مأموم که مقدم شود بر امام در تکبیرة
الاحرام بی اشکال و اقوی این است که متابعت لازمه در اینجا حاصل نمیشود
به تقارن و اینجا در دو دفعه کار واحده چنانچه حکم متابعت افعال متابعت
چنین نبود بلکه لازم است در اینجا تأخر مأموم از امام در تکبیرة الاحرام پس
واجب است که اول امام تکبیرة الاحرام گوید و پس از آن مأموم تکبیره گوید
و احوط این است که بعد از تمام شدن تکبیر امام مأموم شروع کند به تکبیر گفتن
و ما دامی که امام تکبیره است او شروع نکند در تکبیر و حق این است که لازم نیست متا
بعت کردن مأموم را در سایر اقوال و اذکار واجبه و مستحبه پس لازم نیست
بر مأموم که پیشی از داخل شدن امام در ذکر رکوع داخل در آن نشود
بلکه میتواند پیشی از او در آن داخل شود و هم چنین است حال سایر اذکار واجبه
و مستحبه مثل ذکر سجود و ذکر تشهد و تسبیحات اربعه و چنانچه جایز است از برای او عدم
متابعت در اقوال و تقدم بر او در آنها هم چنین جایز است از برای او موافقت

در اقوال پس لازم نیست بر او که آنچه را که بر امام خواند همان بعینه بگوید بدون
زیاده و نقصان پس اگر امام تسبیحات اربعه بخواند مأموم می‌تواند حمد بخواند
و بالعکس و اگر امام در رکوع تسبیح کبری بخواند مأموم می‌تواند تسبیح صغری بخواند بدل
آن و اگر امام در قنوت دعائی بخواند جایز است از برای مأموم که در قنوت
دیگری بخواند و هم چنین است حال در سایر اقوال و اذکار واجبه جایز است از برای مأموم
موافقت و مخالفت و زیادتی و نقصان در آنها و بالجمله لازم نیست بر مأموم
متابعت و موافقت در غیر تکبیرة الاحرام از اذکار واجبه و مستحبه بلکه جایز است
از برای او تقدم و مخالفت در آنها ولیکن احتیاط در این است که مأموم در
اذکار واجبه داخل نشود مگر اینکه علم یا ظن حاصل کند باینکه امام در آن داخل
شده پس متابعت در اذکار واجبه جزء استحباب احتیاط است و رعایت این
احتیاط در اذکار مستحبه نیز خوب است بشرطیکه باعث وسوسه و اضطراب نفس
و تشویش خاطر نشود و الا ترک احتیاط اولی است و چون متابعت در
افعال مطلق و در بعضی از اقوال واجب است و لازم این حکم این است که اگر مخالفت
آن شود عمداً یا سهواً نماز او فاسد باشد ولیکن در مسئله تفصیلی است که در بحث
الامام با فروع متعلقه بمقام ذکر شده باید رجوع شود ششم ترک حمد و سوره است.

در دو رکعت اولی از نماز اخفاتیه در وجوب و استحباب این ترک خلاف است و هر دو
قول مشهور است ظاهرا و احوط مراعات قول اول است ولیکن قول ثانی خالی از وجه
نیست پس ترک جزء مستحب است و احتیاط البته ترک نشود و بمسئله خالی از عموم حجت نیست
و بنابر مختار اگر مأموم قرائت کند آن خوانده شده جزء مستحب خواهد بود و
اجزاء آن همان است که در مخزن الصلوة گفتیم و اگر ترک قرائت کند این
ترک جزء مستحب است از برای مأموم که در این حالت تسبیح گوید مثل سبحان الله
و نحو آن و این تسبیح از اجزاء مستحبه است در حالت اختیار ترک قرائت و ظاهر
این است که از برای این تسبیح صورت مخصوصه نیست و صدق تسبیح گفتن
کافی است در امتثال و حال این تسبیح در اجزاء حال استغفار است که بعد
از تسبیحات اربع گفته می‌شود چنانچه بر متأمل پوشیده نیست پس در صورت اختیار
ترک قرائت دو جزء مستحب در حق مأموم ثابت است و در صورت اختیار قرائت
یک جزء چهارم ترک قرائت در دو رکعت اولی از نماز جهریه و نماز صبح در
وقتی قرائت امام یا همهمه او را شنود چه بر مأموم واجب است که در این وقت
ترک نماید علی الاقوی پس ترک قرائت در این وقت از اجزاء واجبه است و مراد
از همهمه آوازی است خفی بنحوی که حروف بطریق تفصیل و تمیز بعضی از بعضی مسموع نشود.

یا حسن یا حسن یا حسن یا حسن یا حسن یا حسن

باسماع قرائت امام بآواز قرائت او را بدون تمیز حروف واجب است بر مأموم ترک
واین ترک جزو واجبست از اجزای نماز مأموم و ظاهر این است که بسبب سقوط قرائت
مأموم و وجوب ترک آن بر او شنیدن قرائت با همهمه امام است و اجمالا پس همین
که قرائت بعضی از حمد و سوره با همهمه آن را می شنود و ترک قرائت بر مأموم
واجب و شرط است در وجوب ترک آن سقوط شنیدن قرائت تمام حمد و سوره
را اگر چه بطریق همهمه باشد بلکه شنیدن بعضی از آن باحد الوجهین کافی خواهد بود
پس شرط حیثیت در سقوط قرائت ایجاب کلی بلکه ایجاب جزئی کافیست و چنانچه
واجب است ترک قرائت با شنیدن قرائت امام فی الجمله همچنین واجب است بر
مأموم انصات و استماع قرائت یعنی سکوت کند و گوش فرا دارد تا قرائت
امام را اگر چه بطریق همهمه باشد بعد از طلب بشنود پس شنیدن بعد از طلب
یا سکوت جزو واجب است در حق مأموم چنانچه ترک قرائت جزو واجب است
پس در اینجا دو جزو واجب خواهد بود و اگر مأموم از امام دور باشد بنحوی که
قرائت امام را اگر چه بطریق همهمه باشد نشنود اگر چه بعضی از حمد و سوره باشد
جایز است از برای او قرائت حمد و سوره و ظاهر این است که قرائت در
اینوقت مستحب است نه واجب و قول بحرمت آن ضعیف است پس قرائت

در صورت

یا حسن

در صورت مفروضه از اجزاء مستحبه نماز مأموم است و جایز است
از برای مأموم ترک قرائت و اکتفا کردن بقرائت امام
و احتیاط درین مقام ترک قرائت نه فعل آن و در بودن
این ترک از اجزای نماز مأموم در موضع قرائت خالی از اشکال
نیست ولیکن بغیر از تأمل صاحب ذخیره که ترک
کردن قرائت اولی است درین وقت از جهت اکتفا کردن
یا قرائت امام یا جواز آن جزء باشد خصوص ملاحظه اینکه
این ترک احوط است چنانچه بر ما هم پوشیده نیست بل آنکه
مأموم در نماز جهریه پیش از اشتغال امام بقرائت در دو رکعت
اول در عادت عالم است یا ظن آن بحسب اسباب عادیه
که قرائت امام یا همهمه او را با تمام یا فی الجمله می شنود یا اینکه
هیچیک ازین دو امر را اصلا نمی شنود و بمقتضای این ظن یا
علم باید تعبد نماید اگر اعتقاد مطابق واقع شد بنحوی که ذکر
شد عمل نموده امر واضح است و اگر اعتقاد او خلاف واقع
و خطای آن در خلاف قرائت امام ظاهر شد بعد از آنکه ...
بمقتضای آنچه واقع است عمل میکند پس اگر ظن شنود در قرائت

باهمه امام را اصلا نمی‌شنوند و بعد از تامل و جز شروع کنند در قرائت
پس قرائت با همه را شنود لازم است که ترک قرائت و سکوت
و استماع و اگر مظنه دارد که فی الجمله شنود بنابر ترک و استماع گذاشت
پس در خلاف قرائت ظاهر شود که نخواهد قرائت با همهٔ امام را شنیده
میتواند قرائت کند یا بنابر ترک گذارد و بکر انصات و استماع
در کار نیست بعد از آنکه قبل التعوذ جایز است از برای ماموم بخواند
دعای توجه در جهریه قبل از قرائت امام و در حال قرائت او خواند
این دعای استماع ننماید و ظاهر این است که جایز است خواندن این
دعای ثنا و اخفات امام در قرائت باشد یا نه پنجم از برای
امام است که جمیع اذکار از واجب و مستحب را جهر بگوید و ماموم بشنوند
و از برای ماموم است که جمیع اذکار را اخفات گویند و چیز از آنها را
با امام نشنوند و این اجهار و اخفات مستحب است نه واجب پس مستحب
از برای امام اجهار و جمیع اذکار و این استحباب در تشهد موکد است
و از برای ماموم اخفات مطلب این طرح مستحب است نه واجب
ششم مستحب است از برای ماموم که در وقتیکه امام از قرائت فارغ شد
بگوید الحمد لله رب العالمین اجزای این ذکر مثل سعله است و بخوان

که ذکر کرده

که ذکر کرده هفتم اگر ماموم مسبوق نیست بلکه بعد رکعت اولی
با امام ملحق شده حکم قرائت او در هر رکعت اول همان است که
گذشت در وجوب ترک قرائت در نخوان و حکم قرائت او در
رکعت آخر این است که مخیر است میان قرائت حمد و تسبیح
مثل منفرد و امام بتفصیلی که در مبحث قرائت از هدایت الا
نام ذکر شد و اگر مسبوق است با امام یک رکعت یا دو رکعت
حکم قرائت او در صورت اول این است که در رکعت اول
خود که ثانی امام است ترک میکند قرائت وجوبا یا استحبابا یا جواز
بتفصیلی که گذشت و در رکعت ثانی خود که ثالث امام است
اگر نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است قرائت حمد و سوره
می‌کند علی الاظهر الاشهر و این قرائت واجب است و مستحب
ولیکن اگر این رکعت را از خلف امام بجا آورد مثل
اینکه نماز بکه و در آن اقتدا واقع شد سه رکعتی است لازم است
بر او اخفات کند در قرائت حمد و سوره خواه نماز جهریه
یا اخفاتیه پس اخفات لازم است بر ماموم در رکعت ثالثه
از جهت جهریه این جزئیات مخصوص است بنماز ماموم

پس بر امام خود درین مقام جهر لازم است چنانچه در مقامش ذکر کردیم .
و اگر این دو رکعت را بعد از فراق امام است بجای میآرد مثل
اینکه نماز در ساعات اقتدا واقع شد نماز صحیح است حکم او در قرائت
این رکعت حکم منفرد است پس دو سورتی مفروض لازم است
بر او که در قرائت این رکعت اگر نماز ماموم شد نماز صحیح است
چنانچه لازم است بر منفرد و اگر مسبوق است به دو رکعت پس
لازم است بر او قرائت و اخفات آن در رکعت اولش
که سیم امام است و وجوب اخفات در اینجا نیز ماموم است
همچنین حکم قرائت در رکعت دویم او اگر نماز چهار رکعتی باشد
چه در اینجا نیز لازم است بر او قرائت و اخفات در آن
و اگر نماز سه رکعتی است حکم او در رکعت رابع هم حکم منفرد است
در وجوب قرائت و لزوم جهر اخفات آنچه گفتیم از لزوم
قرائت بر ماموم در رکعت اول خود در وقتی است که قبل
از رکوع به امام ملحق شده چه در اینجا لازم است بر او قرائت
بنا بر صلات که در مقامش ذکر کردیم اما اگر در رکوع به امام
ملحق شد ظاهر این است که در اینمقام قرائت در رکعت اول

ساقط است

ساقط است و باور اکثر رجوع فقط اقتدا اصح است و اگر مسبوق باشد به
رکعت مثل اینکه در رکعت چهارم از نماز ظهر یا عصر ملحق شود با امام لازم است
بر او قرائت در رکعت اول اخفات در آن اگر پیش از رکوع اقتدا کند
و اگر در حالت رکوع اقتدا کند در رکعت اول قرائت ساقط است و بر او
لازم است قرائت حمد و سوره در رکعت دویم که بعد از فراغ امام بجای میآرد
و حکم او در جهر و اخفات آن حکم آن معلوم است هشتم لازم است بر ماموم
مسبوق که در وقتی که امام از برای خواندن تشهد بنشیند و محل تشهد
او نباشد مثل اینکه دویم امام است و اول ماموم بنشیند و بر نخیزد و اولی
و احوط این است که نشستن او باین نحو باشد که متمکن شود و از نشستن
و متجافی شود از زمین و باین حالت باشد تا امام از تشهد فارغ شود
و این نشستن مخصوص نشستنی نیست که واجب است فعل آن در حالت
تشهد بلکه نشستن دیگری است که لازم است بر ماموم در وقت پس
این جلوس از اجزای واجبه نماز ماموم است و فعلی با امام و منفرد ندارد
و مستحب است از برای ماموم که در این وقت که متابعت امام کند در تشهد و تشهد را
بر او بخواند و بقصد متابعت نه بقصد تشهد بلکه بر او لازم است پس و اینجا
از برای نماز ماموم وجوبی است که از برای نماز امام و منفرد نیست یکی
واجب است و آن جلوس مفروض است و دیگری مستحب و آن متابعت.

امام است در تشهد خواندن ولیکن احوط این است که این جزء مستحب را ترک نماید
و فرقی نیست در آنچه ذکر شد میان تشهد اول و تشهد ثانی و اگر موضع تشهد
امام نباشد و موضع تشهد مأموم باشد واجب است بر مأموم که انفراد
کند و بنشیند و مختصر کند و تشهد لازم خود را بخواند پس از آن
برخیزد و به امام ملحق شود و تشهد امام مجزی از تشهد او نخواهد بود و احوط این است
که تشهد او خفیف باشد یعنی اقل واجب را بعمل آرد و زواید و سنن را
ترک نماید این در وقتی است که توقع دارد که بعد از فراغ از تشهد متابعت
امام نماید و اگر توقع این نیست از جهت اینکه تشهد آخر مأموم است و بعد از آن
توقع متابعتی نیست در اینجا بی اشکال لازم نیست که تشهد خفیف را بجا آورد
بلکه هر چه را که با آن امتثال بعمل میآید میتواند بجای آرد و اگر در صورت
اولی خواندن تمام تشهد واجب باعث شود که مأموم نتواند در رکوع با امام
ملحق شود و احوط این است که آن مقدار را که از تشهد که خواندن آن باعث
این میشود که اخلال شود در متابعت در رکوع آن را بجا آرد و نماز را اتمام
تمام کند و بعد از آن اعاده نماید و احتیاط دیگر در اینجا این است که قصد انفراد
کند و از اقتدا او دست بردارد و با این قصد نماز خود را اتمام کند هفتم
اگر موضع قنوت امام باشد و موضع قنوت مأموم نباشد به اینکه رکعت دوم
امام باشد و اول مأموم مستحب است از برای مأموم که متابعت امام کند در قنوت

و همراه او قنوت بخواند بقصد متابعت نه بقصد مشروعیت چون که مأموم خلف است
در نماز مطلقاً این جزء مستحبی است که مخصوص است به نماز مأموم و در نماز امام و منفرد موجود
نیست و در وقتی که موضع قنوت مأموم رسید قنوت را میخواند با امام در رکوع
ملحق میشود و نباید دیگر در وقتی که مأموم اقتدا میکند به امام لازم است که قصد
کند نماز خود را بجماعت کند مگر اینکه نماز امام بیشتر از نماز او باشد به قصد
اقتدا نسبت به باقی صحیح نیست پس نمیتواند که در اول قصد کند که بعضی از نماز را
بجماعت میکند و بعضی دیگر را بقصد انفراد بجا میآورد بلکه قصد
اقتدا در نماز لازم است و با این حالت قصد جایز نیست از برای او مخالفت
امام بر وجهی که آن اقتدا او تمام صدق نکند مثل اینکه یک رکعت عقب
بیفتد یا کوتاه این پس جایز است مخالفت در افعال به تقدیم و تأخیر و زیادتی
و نقصان و جایز نیست مخالفت کردن در افعال به تقدیم مطلقا و تأخیر در
در وقتی که بسیار مفرط و زیاد باشد که با آن اقتدا صدق نکند و هم چنین است
حال در زیادتی و نقصان افعال چه آن نیز عدم صدق واقعه ای جایز نیست
و ظاهر این است که میتواند در اثنای نماز از این قصد برگردد و قصد انفراد
نماید خواه این اعراض از جهت عذری باشد یا بدون عذر علی الاقوی
و در وقتی که قصد انفراد کرد جایز است از برای او مخالفت مطلقا و احوط

که در وسط قرائت امام قصد انفراد نکنند بلکه صبر کنند تا قرائت تمام
شود بعد از آن قصد انفراد نمایند اگرچه جایز است از برای ماموم که بی قصد
انفراد نکنند جایز است که با عذر در پیشی از امام سلام گوید و احوط این است
که با این قصد بدون عذر در سلام را مقدم نداد و اگرچه قول بجواز
خالی از قوت نیست اما مقام سیم که متعلق است بموانع نماز جماعت بدانکه
که مراد از موانع درین مقام نه چیزیست که وجود آن باعث بطلان نماز
واجب شود بلکه مراد چیزیست که باعث بطلان اقتدا و صحت نماز جماعت
شود و مانع باین چیزها نیست که باعث فقد شرایط جماعت شوند مثل علم
بودن امام بکفر او یا فسق او و بودن حایط میان امام و ماموم و تقدم ماموم
بر امام و نحو اینها و مانع دیگر هم میان نیست چنانچه بر دانا پوشیده نیست
و مانعی که وجود آنها که متحقق میشود به فقد شرایط بیان احکام شرایط
معلوم است از بیان این موانع بار دیگر از این جهه اکتفا شد در ذکر آنها
بآنچه گذشت از احکام شرایط جماعت ذکر اینها بار دیگر تکرار محض خواهد بود
چنانچه مخفی نیست هذا آخر الکلام فیما اردنا ذکره فی هذه الوجیزة المختصرة والحمد
فی البدایة والنهایة لله الاکبر و ارجو منه ان یجعله ذخرا لنا فی یوم المحشر
وینفع به المؤمنین من امة سید البشر تمام شد بحمد الله [illegible] ملا کاظم [illegible] سنه ۱۲

